نام کتاب:شناخت قرآن

نویسنده:علامه طباطبائى

## مقدمه

 بسم الله الرحمن الرحيم

كتابى كه از نظر خوانندگان مى گذرد از ريشه دارترين مدرك آيين مقدس اسلام گفتگو مى كنند و موضوعى كه در اين كتاب مورد بحث قرار مى گيرد موقعيت ((قرآن مجيد)) است در جهان اسلام : قرآن چيست ؟ و چه ارزشى در ميان مسلمانان دارد؟ قرآن كتابى است جهانى و هميشگى ، قرآن وحيى است آسمانى نه مولود فكر بشرى ، رابطه قرآن با علوم ، اوصاف قرآن مجيد.

و در حقيقت ما از موقعيت كتابى بحث مى كنيم كه دين بزرگ اسلام با اينكه مانند ساير اديان بزرگ جهان گرفتار اختلافات داخلى و انشعابات بسيار مذهبى مى باشد هرگز مسلمانى در اعتبار و احترام و تقديس آن ترديد ندارد و براى اثبات هر مدعائى در اسلام مى توان بدان چنگ زد.

و از اين روى هدف بحث درين كتاب معرفى موقعيت قرآن مجيد است بطورى كه اين كتاب مقدس خود دلالت مى كند نه بطورى كه ما درباره اش اعتقاد داريم و ميان اين دو حروف و غرض فرق بسيار است !

و به بيانى ديگر موقعيتى را كه براى قرآن مجيد - با دليل يا بيدليل - قائل ميشويم اگر موقعيتى باشد كه مناقض و مخالف بيان قرآنى است ارزشى مسلم نخواهد داشت و اگر چيزى باشد كه بيان قرآنى از آن ساكت است با اختلاف انظار كه در ميان مسلمانان است نمى توان همه را پذيرفتن آن واداشت تنها موقعيتى را ميشود بحساب آورد كه قرآن مجيد خود دلالت بر آن داشته باشد.

بنابراين در اين بحث و كنجكاوى پاسخ اين پرسش را بايد بدهيم كه : قرآن در اين باره چه ميگويد؟ نه پاسخ اين پرسش را كه : ما كه فلان مذهب از مذاهب اسلامى را پذيرفته ايم درباره قرآن چه ميگوئيم ؟

بخش اول : قرآن مجيد چه ارزشي در ميان مسلمانان دارد؟

الف - قرآن مجيد متضمن كليات برنامه زندگى بشر است قرآن مجيد متضمن كليات برنامه زندگى بشر است زيرا آيين اسلام كه بهتر از آيين ديگرى سعادت زندگى بشر را تاءمين و تضمين مى كند از راه قرآن مجيد بدست مسلمانان رسيده است و مواد دينى اسلام كه يك سلسله معارف اعتقادى و قوانين اخلاقى و عملى است ريشه اصلى آنها در قرآن مجيد مى باشد، خداى متعال ميفرمايد: ((ان هذا القران يهدى للتى هى اقوم ))

 (( سوره اسرى آيه ٩ (ترجمه : بدرستى اين قرآن بسوى آيينى كه بهتر از هر آيين ديگر جهانى بشريت را اداره مينمايد راه نمائى مى كند) و باز ميفرمايد ((و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شى ء))سوره نحل آيه ٨٩ (ترجمه : و فرو فرستاديم بر تو اين كتاب را كه همه چيز را بيان مينمايد و روشن ميسازد.

و روشن است كه در قرآن مجيد اصول عقايد دينى و فضائل اخلاقى و كليات قوانين عملى در آيات بسيارى كه نيازى بنقل آنها نيست ذكر شده است .

بيان ديگر تفصيلى :

با تاءمل در چند مقدمه زيرين ميتوان معنى واقعى اشتمال قرآن مجيد به برنامه زندگى بشر را دريافت :

١ - انسان در زندگى خود هرگز هدفى جز سعادت و خوشبختى و كام روائى خود ندارد (خوشبختى و سعادت شكلى است از زندگى كه انسان آرزوى آنرا داشته شيفته آنست مانند آزادى و رفاهيت و وسعت و جز آنها)

و چنانچه گاهى افرادى را مى بينيم كه از خوشبختى و سعادت خود روگردان ميباشند مانند كسيكه با انتحار بزندگى خود خاتمه ميدهد يا از مزاياى زندگى اعراض مى كند اگر در حال روحى شان دقيق شويم خواهيم ديد كه بواسطه عوامل ويژه اى سعادت زندگى را در آنچه تعقيب ميكنند ميدانند، مثلا كسيكه خودكشى مى كند در اثر حمله و هجوم ناملايمات را حتى خود را مرگ مى بيند و مثلا كسيكه بزهد و رياضت پرداخته لذائذ مادى را بر خود تحريم مى كند سعادت را در شيوه اى كه پيش گرفته ميداند.

پس فعاليت زندگى انسان پيوسته براى دست يافتن به سعادت و پيروزى در آن راه مى باشد خواه در تشخيص سعادت واقعى خود مصب باشد يا مخطى .

٢ - فعاليت زندگى انسان هرگز بدون برنامه صورت نميگيرد. مسئله ايست بديهى و اگر احيانا خفا پيدا مى كند از كثرت وضوح است زيرا در يكطرف انسان با خواست و اراده خود كار مى كند و در نتيجه تا كارى را بسبب شرائط موجوده ((كردنى )) تشخيص ندهد بانجام دادن آن اقدام نميكند يعنى كار را بدنبال دستور عملى درونى انجام ميدهد و از طرف ديگر كارهائى را كه انجام ميدهد براى ((خود)) يعنى براى رفع حوائجى كه درك مى كند بوجود ميآورد و در نتيجه ميان اعمال و افعال وى ارتباطى است مستقيم .

خوردن و نوشيدن و خواب و بيدارى و نشستن و برخواستن و رفتن و آمدن و غير آنها هر كدام جائى و اندازه اى دارد در حالى لازم و در حالى غير لازم در شرايطى مضر مى باشد و در نتيجه انجام دادن هر كارى طبق دستورى است درونى كه در درك انسان كليات آن ذخيره شده و بحسب انطباق بمورد جزئيات آنها تحقق ميپذيرد.

هر فرد از انسان در كارهاى فردى خود بمنزله كشورى است كه فعاليتهاى اهالى آن تحت قوانين و سنن و آداب معينه اى كنترل ميشود و قواى فعاله كشور نامبرده موظفند كه اعمال خود را اول بدستورات لازم الرعايه آن تطبيق نموده پس از آن انجام دهند.

فعاليتهاى اجتماعى يك جامعه نيز حال فعاليتهاى فردى را دارد و پيوسته يك نوع مقررات و آداب و رسومى كه مورد تسليم اكثريت افراد مى باشد بايد در آنها حكومت كند و گرنه اجزاء جامعه بواسطه هرج و مرج در كمترين وقت و كوتاه ترين فرصتى درهم و متلاشى خواهد شد.

نهايت اگر جامعه جامعه مذهبى باشد حكومت از آن احكام مذهب خواهد بود و اگر جامعه غير مذهبى متمدن باشد فعاليتها از قانون پيروى خواهد كرد و اگر جامعه غير مذهبى و متوحش وهمجى باشد آداب و رسومى را كه حكومت فردى و مستبد وضع و تحميل نموده يا مراسمى را كه در اثر برخورد و كسر و انكسار عقايد گوناگون در جامعه پيدا شده اجراء خواهد كرد.

پس در هر حال انسان در فعاليتهاى فردى و اجتماعى خود از داشتن هدفى گزير ندارد و از تعقيب هدف خود از راهى كه مناسب آن است و بكار بستن مقرراتى كه برنامه كار است هرگز مستغنى نيست .

قرآن مجيد نيز نظر نامبرده را تاءييد نموده ميفرمايد: ((و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات )) سوره بقره آيه ١٤٨ (ترجمه : براى هر كدام تان وجهه و هدفى است كه آنرا پيش ميگيرد پس در كارهاى نيك به همديگر پيشى و سبقت بگيريد - تا بهدفى عالى برسيد -).

اساسا در عرف قرآن دين به راه و رسم زندگى اطلاق ميشود و مؤ من و كافر حتى كسانيكه اصلا صانع را منكرند بدون دين نيستند زيرا زندگى انسان بدون داشتن راه و رسمى خواه از ناحيه نبوت و وحى باشد يا از راه وضع و قرارداد بشرى اصلا صورت نميگيرد، خدايمتعال در وصف ستمگران كه با دين خدائى دشمنى دارند، از هر طبقه و صنف بوده باشند ميفرمايد: ((الذين يصدون عن سبيل الله و يبغونها عوجا))سوره اعراف آيه ٤٥ (ترجمه : كسانيكه مردم را - از راه خدا بر ميگردانند و راه خدا را - راه و رسم زندگى فطرى - را در حاليكه كج كرده اند قصد ميكنند و پيش ميگيرند)

(١)

٣ - بهترين و پابرجاترين راه و رسم زندگى آنست كه آفرينش انسان به سوى آن هدايت كند نه آنچه از عواطف و احساسات فرد يا جامعه سرچشمه گيرد هر يك از اجزاء آفرينش را مورد دقت و كنجكاوى قرار دهيم خواهيم ديد كه در هستى خود هدف و غايتى دارد كه از نخستين روز آفرينش خود بسوى آن متوجه است و از مناسبترين و نزديكترين راهى كه بآن هدف منتهى ميشود بسوى هدف خود سير مى كند و در اندرون و بيرون ساختمان خود با تجهيزاتى مجهز مى باشد كه مناسب با هدف خودش و منشاء فعاليتهاى گوناگونش مى باشد، رويه آفرينش در هر آفريده جاندار و غير جاندار همين گونه است .

مثلا بوته گندم از همانروز نخستين پيدايش خود كه در بستر خاك بانوك سرسبز خود از شكم دانه سر ميآورد متوجه پيدايش يك بوته گندم داراى سنبل هاى متعدد مى باشد و با قوائى كه مجهز است اجزاء عنصرى را از زمين و هوا با نسبت ويژه اى گرفته ضميمه وجود خود ساخته روز بروز بزرگتر و برومندتر ميشود و از حالى بحالى و از شكلى بشكلى منتقل ميشود تا بشكل بوته كامل داراى سنبلهاى متعدد ميافتد و در همانجا بسير خود خاتمه ميدهد.

يك درخت گردو را نيز اگر مورد بررسى قرار دهيم خواهيم ديد كه آن نيز از نخستين روز پيدايش متوجه هدفى مخصوص بخود مى باشد كه يك درخت گردوى برومند و نيرومند مى باشد و براى رسيدن بآن راه مناسبى را با موجودى تجهيزات خود مى پيمايد و ملازم روش زندگى خودش بوده هرگز روزى در تعقيب هدف خود مثلا راه بوته گندم را نمى رود چنانكه بوته گندم نيز در تعقيب هدف خود روزى روش درخت گردو را اختيار نمى كند.

همه انواع آفريده ها كه جهان مشهود را تشكيل ميدهند محكوم همين قاعده كليه ميباشند و هيچ دليلى نيست كه نوع انسان ازين قاعده (هر نوعى هدفى دارد كه سعادتش در رسيدن بآن است و راهى مناسب تجهيزات وجودى خود بهدف خود دارد) مستثنى باشد بلكه تجهيزات وجودى انسان بهترين دليل است بر اينكه انسان نيز مانند ساير انواع آفرينش هدفى دارد كه متضمن سعادت اوست و مناسب تجهيزات وجودى خود راهى بهدف و سعادت خود دارد.

بنابر آنچه گذشت آفرينش ويژه انسان و هم چنين آفرينش جهان كه انسان جزء غير قابل تفكيك آن مى باشد انسان را به سوى سعادت واقعيش هدايت مى كند و مهمترين و ريشه دارترين و پابرجاترين مقررات را كه بكار بستن آنها سعادت را براى انسان تضمين مى كند بانسان گوشزد مينمايد.

خدايمتعال در تاءييد بحث گذشته ميفرمايد: ((ربنا الذى اعطى كل شى ء خلقه ثم هدى ))سوره طه آيه ٥٠ (ترجمه : خداى ما كسى است كه بهر چيز - بهر آفريده اى - آفرينش ويژه آنچيز را عطا فرموده آنگاه - بسوى سعادت و هدف ويژه اش - هدايت و راهنمائى كرد)

و باز ميفرمايد: ((الذى خلق فسوى و الذى قدر فهدى )) ))سوره اعلى آيه ٣ (ترجمه : خدائيكه اجزاء آفريده را گرد آورده درست كرد، خدائيكه اندازه گرفت و هدايت نمود).

و باز ميفرمايد: ((و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زكاها و قد خاب من دساها))سوره شمس آيه ١٠ (ترجمه : سوگند به نفس و آنكه او را درست نمود سپس بدكارى و پرهيزكارى را باو الهام فرمود رستگار شد كسى كه نفس خود را رشد و نمو خوب داد و نوميد شد كسى كه نفس خود را آلوده و تباه كرد).

و باز ميفرمايد: ((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ))سوره روم آيه ٣٠ (ترجمه : روى خود را براى دين استوار كن - با تمام توجه دين را بپذير - در حاليكه اعتدال را پيش گيرى و از افراط و تفريط بپرهيزى دينى كه همان آفرينش خدائى است آفرينش خدا تغيير ندارد، آنست دينى كه باداره زندگى انسان توانائى دارد)

و باز ميفرمايد: ((ان الدين عند الله الاسلام )) سوره آل عمران آيه ١٩ (ترجمه : دين و روش زندگى پيش خدا تسليم شدن است - در برابر اراده وى - يعنى در برابر آفرينش وى كه انسان را بمقررات خاص دعوت مى كند).

و ميفرمايد: ((و من يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه ))سوره آل عمران آيه ٨٥ (ترجمه : و هر كه جز اسلام - تسليم اراده خدا - دينى را طلب كند و پيش گيرد از وى پذيرفته نخواهد شد)

محصل آيات فوق - و آيات ديگرى كه در همين مضمون است - اينست كه خدايمتعال هر يك از آفريده هاى خود و از آنجمله انسان را بسوى سعادت و هدف آفرينش ويژه خودش از راه آفرينش خودش راهنمائى ميفرمايد و راه واقعى براى انسان در مسير زندگى همان است كه آفرينش ويژه بسوى آن دعوت مى كند و مقرراتى در زندگى فردى و اجتماعى خود بايد بكار بندد كه طبيعت يك انسان فطرى (طبيعى ) بسوى آنها هدايت مى كند نه انسانهائى كه به هوى و هوس آلوده و در برابر عواطف و احساسات اسير دست بسته مى باشد.

مقتضاى دين فطرى (طبيعى ) اينست كه تجهيزات وجودى انسان الغاء نشود و حق هر يك از آنها ادا شود و جهازات مختلف و متضاد مانند قواى گوناگون عاطفى و احساسى كه در هيكل وى بوديعه گذارده شده تعديل شده بهر كدام از آنها تا اندازه اى كه مزاحم حال ديگران نشود رخصت عمل داده شود.

و بالاخره در فرد انسان عقل حكومت كند نه خواست نفس و نه غلبه عاطفه و احساس اگر چه مخالف عقل سليم باشد و در جامعه نيز حق و صلاح واقعى جماعت حكومت نمايد نه هوى و هوس يكفرد تواناى مستبد و نه خواسته اكثريت افراد اگر چه مغاير حق و خلاف مصلحت واقعى جماعت باشد.

از بحث بالا نتيجه ديگرى نيز گرفته ميشود و آن اينست كه زمام حكم در تشريع تنها بدست خداست و جز او را نشايد كه تشريع قانون و وضع مقررات و تعيين وظيفه نمايد زيرا چنانكه روشن شد تنها مقررات و قوانينى در صراط زندگى بدرد انسان ميخورد كه از راه آفرينش براى او تعيين شده باشد يعنى علل و عوامل بيرونى و درونى انسان را بانجام دادن آن دعوت نمايند و آنرا اقتضا كنند يعنى خدا آنرا خواسته باشد زيرا مراد از اينكه خدا چيزى را ميخواهد اينست كه علل و شرائط طورى است كه پيدايش جبرى چيزى را ايجاب مى كند مانند حوادث طبيعى روزانه و در اين صورت اراده را اراده تشريعى ميگويند خدايمتعال در چندين جا از كلام خود ميفرمايد: ع ع ع ((ان الحكم الا لله ))سوره يوسف آيه ٤٠ و ٦٧ (ترجمه : نيست حكم مگر از آن خدا)

پس از روشن شدن اين مقدمات بايد دانست كه قرآن مجيد با رعايت اين مقدمات سه گانه يعنى با عطف نظر باينكه انسان در زندگى خود هدفى دارد (سعادت زندگى ) كه بايد در راه بدست آوردن آن در طول زندگى تلاش و كوشش نمايد و اين فعاليت بدون برنامه نتيجه بخش نخواهد بود و اين برنامه را نيز بايد از كتاب فطرت و آفرينش خواند و بعبارت ديگر از تعليم الهى فراگرفت .

قرآن مجيد با عطف نظر باين مقدمات شالوده برنامه زندگى انسان را باين نحو ريخت :

اساس برنامه خود را خداشناسى قرار داد و اعتقاد بيگانگى خدا را اولين اساس دين شناخت و پس از شناسانيدن خدا معادشناسى (اعتقاد بروز رستاخيز كه در آن پاداش و كيفر كردار نيك و بد انسان داده خواهد شد) را از آن نتيجه گرفت و اصل ديگر قرارداد و پس از آن پيغامبرشناسى را از معادشناسى نتيجه گرفت زيرا پاداش اعمال نيك و بد بدون ابلاغ قبلى طاعت و معصيت و نيك و بد از راه وحى و نبوت چنانكه بيان خواهم كرد صورت نمى بندد.

و آنرا نيز اصل ديگر قرار داده سه اصل نامبرده : اعتقاد بيگانگى خدا و اعتقاد به نبوت و اعتقاد بمعاد را اصول دين اسلام شمرد.

پس از آن در مرتبه اصول اخلاق پسنديده و صفات حسنه مناسب اصول سه گانه را كه يك انسان واقع بين با ايمان بايد واجد آنها و متصف بآنها باشد بيان نمود. و پس از آن قوانين عملى كه در حقيقت حافظ سعادت حقيقى و زاينده و پرورش دهنده اخلاق پسنديده و بالاتر از آن عامل رشد و ترقى اعتقادات حقه و اصول اوليه ميباشند تاسيس و بيان داشت .

زيرا هرگز قابل قبول نيست كسيكه در مسائل جنسى يا در دزدى و خيانت و اختلاس مال و برداشتن كلاه مردم هيچگونه بند و بارى ندارد صفت عفت نفس داشته باشد يا كسيكه شيفته جمع آورى مال است و مطالبات مردم و حقوق واجبه مالى را نميدهد با صفت سخاوت متصف شود يا كسيكه بعبادت خدا نميپردازد و هفته و ماهى بياد خدا نمى افتد واجد ايمان بخدا و روز رستاخيز و داراى سمت بندگى باشد.

پس اخلاق پسنديده هميشه با يكرشته اعمال و افعال مناسب زنده ميماند چنانكه اخلاق پسنديده نسبت باعتقادات اصليه همين حال را دارند مثلا كسيكه جز كبر و غرور و خود بينى و خود پسندى سرش نميشود اعتقاد بخدا و خضوع در برابر مقام ربوبى را نبايد از وى توقع داشت و كسيكه يك عمر معنى انصاف و مروت و رحم و عطوفت را نفهميده است نميشود ايمانى به روز رستاخيز و بازخواست داشته باشد.

خدايمتعال در خصوص ارتباط اعتقادات حقه و اخلاق پسنديده - كه خود نوعى از اعتقاد هستند - بعمل ميفرمايد: ((اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه ))سوره فاطر آيه ١٠.

(حاصل ترجمه : سخن (اعتقاد) پاك بسوى خدا صعود مى كند و عمل صالح بلندش مى كند - يعنى در صعود اعتقاد كمك مى كند).

و در خصوص ارتباط اعتقاد بعمل ميفرمايد: ((ثم كان عاقبة الذين اءساوا السواى ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون ))سوره روم آيه ١٠ (ترجمه : پس از آن سرانجام كار كسانيكه كار بد مى كردند باينجا كشيد كه آيات خداوند را تكذيب كردند و بآنها استهزاء مينمودند).

## خلاصه قرآن مجيد به ريشه هاى اصلى اسلام

كه سه بخش كلى را تشكيل ميدهد مشتمل است بدين ترتيب :

١ - اصول عقائد اسلامى كه نوعى از آن اصول سه گانه دين است : توحيد و نبوت و معاد، و نوعى عقائد متفرع بر آنها مانند لوح و قلم و قضا و قدر و ملائكه و عرش و كرسى و خلقت آسمان و زمين و نظائر آنها

٢ - اخلاق پسنديده .

٣ - احكام شرعيه و قوانين عملى كه در قرآن كريم كليات آنها را بيان فرموده و تفاصيل و جزئيات آنها را ببيان پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم واگذار نموده است و پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم نيز بموجب حديث ثقلين كه همه فرق اسلامى بنحو تواتر نقل نموده اند بيان اهل بيت خود را قائم مقام و جايگزين بيان خود قرار داده است (٢).

ب - قرآن مجيد سند نبوت است قرآن مجيد در چندين جا تصريح مى كند كه كلام خدا است يعنى با همين الفاظ خود از مقام ربوبى صادر شده و پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم نيز آنرا با همان الفاظ تلقى نموده است .

و در راه اثبات همين معنى كه كلام خداست و كلام بشرى نيست مكررا در لابلاى آيات كريمه بمقام تحدى برآمده و قرآن مجيد را از هر جهت معجزه شمرده و ماوراء قدرت و توانائى بشر دانسته است .

چنانكه مى فرمايد: ((ام يقولون تقوله بل يؤ منون فلياتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين )) سوره طور آيه ٣٤ (ترجمه : يا مى گويند پيغمبر اكرم خودش قرآن را ساخته و بخدا نسبت داده است بلكه اينان ايمان نميآورند پس اگر راست ميگويند سخنى همانند آن بياورند (بسازند)).

و ميفرمايد: ((قل لئن اجتمعت الانس و الجن على ان ياءتوا بمثل هذا القرآن لا ياتون بمثله و لو كان بعضهم لبعض ظهيرا)). ))

سوره اسرى آيه ٨٨ (ترجمه : بگو - اى محمد - اگر جن و انس گرد هم آيند كه مانند اين قرآن بياورند همانند آنرا نخواهند آورد اگر چه برخى از ايشان پشت و پناه برخى ديگر شوند.

و ميفرمايد: (( ام يقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتريات ))سوره هود آيه ١٣

 (ترجمه : يا ميگويند قرآن را بخدا بسته بگو پس ده سوره افترائى مانند آن بياورند).

و ميفرمايد: (( ام يقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله ))سوره يونس آيه ٣٨

(ترجمه : يا مى گويند قرآن را به خدا بسته است بگو پس يك سوره همانند آن بياوريد).

و باز در تحدى با پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم ميفرمايد: ((و ان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله ))سوره بقره آيه

٢٣ (ترجمه : و اگر از آنچه بر بنده خودمان فروفرستاديم در شك باشيد از مردى مانند وى - كه درس نخوانده و نوشتن ياد نگرفته و در محيط جاهليت نشو و نما يافته باشد - يك سوره قرآنى بياوريد).

و باز از راه نداشتن اختلاف و تضاد تحدى نموده ميفرمايد:

(( ((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))سوره نساء آيه ٨٢

(ترجمه : آيا در قرآن تدبر نمى كنند و اگر از پيش غير خدا بود در آن اختلافات بسيارى پيدا ميكردند - زيرا همه چيز درين جهان مشمول قانون تحول و تكامل است و از تضاد اجزاء و احوال خالى نمى باشد و اگر قرآن كار بشر بود و در ظرف بيست و سه سال قطعه قطعه ساخته ميشد از اختلاف اوصاف و احوال سالم نمى ماند و اينطور يك نواخت نبود).

قرآن مجيد كه بدين تحديات سخن خدا بودن خود را اعلام و تثبيت مى كند در سرتاسر خود بصراحت حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم را پيغمبر و فرستاده خدا معرفى مينمايد و بدين وسيله سند نبوت آنحضرت قرار ميگيرد و روى همين اصل بارها در كلام خدا پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله امر ميشود كه در اثبات نبوت خود بشهادت خدا يعنى بتصريح قرآن مجيد بنبوتش ، استناد جويد: (( ((قل كفى بالله شهيدا بينى و بينكم ))سوره رعد آيه ٤٣ (ترجمه : بگو شهادت خدا بنبوت من - ميان من و شما كافى است ).

و در جاى ديگر علاوه بشهادت خداى متعال شهادت ملائكه را نيز نقل مى كند:

 ((لكن الله يشهد بما انزل اليك انزله بعمله و الملائكة يشهدون و كفى بالله شهيدا))سوره نساء آيه ١٦٦

(ترجمه : لكن خداوند بآنچه بسوى تو نازل كرده شهادت ميدهد و ملائكه نيز شهادت ميدهند و خدا در شهادت كافى و بس است ).

بخش دوم : چگونگى تعليم قرآن مجيد

الف - قرآن مجيد كتابى است جهانى . قرآن مجيد در مطالب خود اختصاص بامتى از امم عرب يا طائفه اى از طوائف مانند مسلمانان ندارد، بلكه با طوائف خارج از اسلام سخن ميگويد چنانكه با مسلمانان ميگويد، بدليل خطابات

(٣)

 بسيارى كه بعنوان كفار و مشركين و اهل كتاب و يهود و بنى اسرائيل و نصارى دارد و با هر طائفه اى ازين طوائف باحتجاج پرداخته آنان را بسوى معارف حقه خود دعوت مى كند.

و همچنين قرآن مجيد با هر يك ازين طوائف باحتجاج و دعوت ميپردازد و هرگز خطاب خود را مقيد بعرب بودن آنان نميكند چنانكه در مورد مشركين . بت پرستان - ميفرمايد:

((فان تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزكوة فاخوانكم فى الدين ))

سوره توبه آيه ١١ و در مورد اهل كتاب - يهود و نصارى و مجوس نيز كه از اهل كتاب محسوبند - ميفرمايد: ((

((قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم ان لا تعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله ))آل عمران آيه ٦٤

(ترجمه : بگو اى اهل كتاب بيائيد بسوى كلمه اى كه در ميان ما و شما بطور مساوى پذيرفته شود و آن اينست كه جز خداى متعال كسى را نپرستيم و انبازى براى وى قرار ندهيم و برخى از ما برخى ديگر را خدايان خود اتخاذ نكنند) چنانكه مى بينيم هرگز نفرموده ((اگر مشركين عرب توبه كنند و نفرموده : اى اهل كتابى كه از نژاد عرب ميباشيد.

آرى در بدو طلوع اسلام كه دعوت از جزيرة العرب ببيرون تجاوز نكرده بود طبعا خطابات قرآنى بامت عرب القا ميشد ولى از سال شش هجرت كه دعوت ببيرون شبه جزيره راه يافت هيچ موجبى براى توهم اختصاص نبود.

گذشته ازين آيات آيات ديگرى دلالت دارد بر عموم دعوت مى كند مانند آيه كريمه . ((و اوحى الى هذا القرآن لا نذركم به و من بلغ ))سوره انعام آيه ١٩

 (ترجمه : و وحى شده است بر من اين قرآن براى اينكه شما را انذار كرده بترسانم و هر كه را كه اين قرآن - يا انذار - بوى برسد).

و آيه كريمه : ((و ما هو الا ذكر للعالمين )) سوره قلم آيه ٥٢ و آيه : ((ان هو الا ذكر للعالمين ))

سوره ص چيزى كه بشر در پيمايش راه سعادت و خوشبختى از اعتقاد و عمل بآن نيازمند مى باشد درين كتاب بطور تام و كامل بيان شده است .

ج - قرآن مجيد كتابى است هميشگى . بحثى كه در فصل گذشته برگذار شد براى اثبات اين مدعا كافى مى باشد زيرا بيانى كه نسبت بيك مقصد و مطلب بطور دقيق تام و كامل باشد اعتبار و صحتش محدود بوقت و مخصوص بزمان معين نخواهد بود، و قرآن مجيد بيان خود را تام و كامل ميداند و ماوراء كمال چيزى نيست ، خدايمتعال ميفرمايد:

 ((انه لقول فصل و ما هو بالهزل ))سوره طارق آيه ١٤

(ترجمه : قرآن سخنى است برنده - جداكننده حق از باطل - و هزل و ياوه سرائى نيست ).

و همچنين معارف اعتقادى حقيقت خالص و واقعيت محض مى باشد و اصول اخلاقى و قوانين عملى كه بيان داشته نتائج و مواليد واقعى همان ثابته است و چنين چيزى بطلان پذير و بمرور زمان قابل نسخ نيست خدايمتعال ميفرمايد:

((و بالحق انزلناه و بالحق نزل ))سوره اسرى آيه ١٠٥

(ترجمه : قرآن را بحق نازل كرديم او نيز بحق نازل شد - يعنى در حدوث و بقاء خود از حق جدا نشد -) و باز ميفرمايد:

 ((فماذا بعد الحق الا الضلال ))سوره يونس آيه ٣٢

 (ترجمه : جز ضلالت و گمراهى پس از حق چيزى هست ؟ - از حق كه گذشتى جز ضلال نمى ماند -).

البته بحثهاى زيادى در اطراف ابديت احكام قرآنى كرده شده و ميتوان كرد ولى از موضوع بحث اين كتاب - كه موقعيت قرآن است پيش مسلمانان بطورى كه خود قرآن دلالت دارد - بيرون است .

د - قرآن مجيد در دلالت خود مستقل است . قرآن مجيد كه از سنخ كلام است مانند ساير كلامهاى معمولى از معنى مراد خود كشف مى كند و هرگز در دلالت خود گنك نيست و از خارج نيز دليلى وجود ندارد كه مراد تحت اللفظى قرآن جز آنست كه از لفظ عربيش فهميده ميشود.

اما اينكه خودش در دلالت خود گنگ نيست زيرا هر كس بلغت آشنائى داشته باشد از جملات آيات كريمه معنى آنها را آشكارا ميفهمد چنانكه از جملات هر كلام عربى ديگر معنى ميفهمد.

علاوه بر اين بآيات بسيارى از قرآن بر ميخوريم كه در آنها طائفه خاصى را مانند بنى اسرائيل و مؤ منين و كفار و گاهى عموم مردم را متعلق خطاب قرار داده مقاصد خود را بايشان القاء مى كند

(٤)

 يا با آنان باحتجاج ميپردازد يا بمقام تحدى برآمده از ايشان ميخواهد كه اگر شك و ترديد دارند در اينكه قرآن كلام خدا است مثل آن را بياورند و بديهى است كه تكلم با مردم با الفاظى كه خاصيت تفهيم را واجد نيست معنى ندارد و همچنين تكليف مردم بآوردن مثل چيزى كه معنى محصلى از آن فهميده نميشود قابل قبول نيست .

علاوه بر اين خدايمتعال ميفرمايد:

 ((افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها))سوره محمد آيه ٢٤

(ترجمه : آيا قرآن را تدبر - پى گيرى آيات با تامل - نيمكنند يا بدلهائى قفلهاشان زده شده ) و ميفرمايد:

 (( ((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))سوره نساء آيه ٨٢ (ترجمه آيه گذشت ).

دلالت آيه ها بر اينكه قرآن تدبر را كه خاصيت تفهم را دارد مى پذيرد و همچنين تدبر اختلافات آيات را كه در نظر سطحى و ابتدائى پيش مى آيد حل مى كند روشن است و بديهى است كه اگر آيات در معانى خودشان ظهورى نداشتند تامل و تدبر در آنها و همچنين حل اختلافات صورى آنها بواسطه تامل و تدبر معنى نداشت .

و اما اينكه راجع بنفى حجيت ظواهر قرآن دليلى از خارج نيست زيرا چنين دليلى وجود ندارد.

جز اينكه برخى گفته اند در فهم مرادات قرآن ببيان تنها پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم يا ببيان آنحضرت و بيان اهل بيت گرامش بايد رجوع كرد.

ولى اين سخن قابل قبول نيست زيرا حجيت بيان پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم را تازه از قرآن بايد استخراج كرد و بنابراين چگونه متصور است كه حجيت دلالت قرآن ببيان ايشان متوقف باشد بلكه در اثبات اصل رسالت و امامت بايد بدامن قرآن كه سند نبوت است چنگ زد.

و البته آنچه گفته شد منافات ندارد با اينكه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم و ائمه اهل بيت عليهم السلام عهده دار بيان جزئيات قوانين و تفاصيل احكام شريعت - كه از ظواهر قرآن مجيد بدست نميآيد - بوده اند.

--- پاورقى ---

١- وجه دلالت آيه اينست كه ((سبيل الله )) در عرف قرآن دين است و آيه شريفه دلالت دارد بر اينكه ستمكاران حتى آنان بخدا معتقد نيستند دين خدا (دين فطرى ) را با صفت تحريف اجرا ميكنند، بنابراين برنامه زندگى كه آنان اجرا ميكنند دين ايشان است .

٢- بعبقات جلد حديث ثقلين رجوع شود. در اين كتاب حديث نامبرده را بصدها طريق از طرق عامه و خاصه نقل كرده است .

٣- اين خطابات و احتجاجات در آيات بسيارى است و نيازى بنقل آنها نيست .

٤- امثال ععع يا ايها الذين كفروا و يا اهل الكتاب و يا بنى اسرائيل و يا ايها الناس عععع كه بسيار است .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

## شناخت قرآن

١ و همچنين سمت معلمى معارف كتاب را داشته اند چنانكه از آيات ذيل در ميآيد:

 (( و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم ))سوره نحل آيه ٤٤

(ترجمه : و فرو فرستاديم بتو ذكر - قرآن - را براى اينكه آنچه را بمردم نازل شده براى شان بيان و روشن كنى ).

((و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا))سوره حشر آيه ٧

 (ترجمه : آنچه را پيغمبر براى شما آورد يعنى امر كرد بگيريد و بپذيريد و آنچه از آن نهى كرد خوددارى كنيد) ((

 ((و ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله ))سوره نساء آيه ٤٦

 (ترجمه : ما هيچ پيغمبرى را نفرستاديم مگر براى اينكه باذن خدا اطاعتش كنند).

((هوالذى بعث فى الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمتة ))سوره جمعه آيه ٢

(ترجمه : خدا است آنكه در ميان جماعت امى از خودشان پيامبرى برانگيخت كه آيات خدا را بر ايشان تلاوت مى كند و آنان را تزكيه مى نمايد. و بر ايشان كتاب و حكمت را تعليم ميدهد).

بموجب اين آيات پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم مبين جزئيات و تفاصيل شريعت و معلم الهى قرآن مجيد مى باشد و بموجب حديث متواتر ثقلين پيغمبر اكرم ائمه اهل بيت در سمتهاى نامبرده جانشينان خود قرار داده است . و اين مطلب منافات ندارد با اينكه ديگران نيز با اعمال سليقه اى كه از معلمين حقيقى ياد گرفته اند مراد قرآن مجيد را از ظواهر آياتش بفهمند.

ه‍- قرآن مجيد ظاهر و باطن دارد. خدايمتعال در كلام خود ميفرمايد:

 ((و اعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا))سوره نساء آيه ٣٦

 (ترجمه : خدا را بپرستيد و هيچ چيزى را - در عبادت - شريك او قرار مدهيد) و ظاهر اين كلام نهى از پرستش معمولى بتها است چنانكه ميفرمايد:

 ((و اجتنبوا الرجس من الاوثان ))سوره حج آيه ٣٠

(ترجمه : دورى گزينيد از پليديها كه بتها باشند).

ولى با تاءمل و تحليل معلوم ميشود كه پرستش بتها براى اين ممنوع است كه خضوع و فروتنى در برابر غير خدا است و بت بودن معبود نيز خصوصيتى ندارد چنانكه خداى متعال طاعت شيطان را عبادت او شمرده ميفرمايد:

((الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان ))سوره يس آيه ٦٠ (ترجمه : آيا فرمان ندادم به شما اى بنى آدم كه شيطان را مپرستيد).

و با تحليلى ديگر معلوم ميشود كه در طاعت و گردن گذارى انسان ميان خود و غير فرقى نيست و چنانكه از غير نبايد طاعت كرد از خواستهاى نفس در برابر خدايمتعال نبايد طاعت و پيروى نمود چنانكه خدايمتعال اشاره مى كند:

((افرايت من اتخذ الهه هواه ))سوره جاثيه آيه ٢٣ (ترجمه : آيا ديدى كسى را كه هواى نفس خود را خداى خود قرار داده ).

و با تحليل دقيق ترى معلوم ميشود كه اصلا بغير خداى متعال نبايد التفات داشت و از وى غفلت نمود زيرا توجه بغير خدا همان استقلال دادن باو و خضوع و كوچكى نشان دادن در برابر اوست و اين ايمان روح عبادت و پرستش مى باشد خدايمتعال ميفرمايد:

((و لقد ذرانا لجهنم كثيرا و من الجن و الانس تا آنجا كه مى فرمايد: اولك هم الغافلون ))

سوره اعراف آيه ١٧٩ (ترجمه : سوگند ميخورم ما بسيارى از جن و انس را براى جهنم آفريديم تا آنجا كه ميفرمايد: آنان همان غفلت كنندگان از خدا هستند).

چنانكه ملاحظه ميشود از آيه كريمه :

 و لا تشركوا به شيئا))

ابتدائا فهميده ميشود اينكه نبايد بتها را پرستش نمود و با نظرى وسيعتر اينكه انسان از ديگران بغير اذن خدا پرستش نكند و با نظرى وسيعتر از آن اينكه انسان حتى از دلخواه خود نبايد پيروى كند و با نظرى وسيعتر از آن اينكه نبايد از خدا غفلت كرد و بغير او التفات داشت .

همين ترتيب يعنى ظهور يك معناى ساده ابتدائى از آيه و ظهور معناى وسيعترى بدنبال آن و همچنين ظهور و پيدايش معنائى در زير معنائى در سرتاسر قرآن مجيد جارى است و با تدبر درين معناى حديث معروف كه از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) ماءمور و در كتب حديث و تفسير نقل شده است :

((ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الى سبعة ابطن )) روشن ميشود.

(٥)

بنابر آنچه گذشت قرآن مجيد ظاهر دارد و باطن (يا ظهر و بطن ) كه هر دو از كلام اراده شده اند جز اينكه اين دو معنى در طول هم مرادند نه در عرض همديگر نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفى مى كند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر مى باشد:

و چرا قرآن مجيد از دو راه ظاهر و باطن سخن گفته ؟ ١ انسان در زندگى ابتدائى خويش كه دنيوى و موقتى است مانند يك حبابى خيمه هستى خود را روى درياى بيكران ماده زده در همه فعاليتهائى كه در مسير وجود مى كند سر سپرده امواج خروشان ايندرياى بيكران است و سر و كار با ماده دارد.

حواس بيرونى و درونيش بماده و ماديات مشغول و افكارش نيز پاى بند معلومات حسى اش مى باشد، خوردن و آشاميدن و نشستن و برخواستن و گفتن و شنودن و رفتن و آمدن و جنبيدن و آرميدن و بالاخره همه فعاليتهاى زندگى را روى ماده انجام ميدهد و فكرى جز اين ندارد.

و گاهى كه پاره اى از معنويات را مانند دوستى و دشمنى و بلندى همت و بزرگى مقام و نظائر آنها تصور مى كند، اكثريت افهام آنها را بواسطه مجسم ساختن مصداقهاى مادى در نظر تصور ميكنند چنانكه شيرينى پيروزى رابا شيرينى قند و شكر و جاذبه دوستى را با كشش مغناطيس و بلند همتى را با بلندى مكان يا جاى يكى از ستارگان و بزرگى مقام را با بزرگى كوه يا نظير آن حكايت مينمايند.

در عين حال افهام در توانائى درك و تفكر معنويات كه از جهانى وسيعتر از ماده ميباشند مختلفند و مراتب گوناگون دارند؛ فهمى است كه در تصور معنويات هم افق صفر است و فهمى است كه كمى بالاتر از آن مى باشد و بهمين ترتيب تا برسد به فهمى كه با نهايت آسانى وسيعترين معنويات غير مادى را درك مى كند.

و در هر حال هر چه توانائى فهمى در درك معنويات بيشتر باشد بهمين نسبت تعلقش بجهان ماده و مظاهر فريبنده اش كمتر و همچنين هر چه تعلق كمتر توانائى درك معنويات بيشتر مى باشد، و با اين وصف افراد انسان با طبيعت انسانى كه دارند همگى استعداد اين درك را دارند و اگر استعداد خود را ابطال نكنند قابل تربيتند.

٢ از بيان گذشته اين نتيجه بدست ميآيد كه معلومات هر يك از مراتب مختلف فهم را بمرتبه پائين تر از خود نميشود تحميل كرد وگرنه نتيجه معكوس خواهد داد و مخصوصا معنوياتى كه سطح شان از سطح ماده و جسم بسى بالاتر است اگر بى پرده و پوست كنده بفهم عامه مردم كه از حس و محسوس تجاوز نمى كند تحميل شود بكلى ناقض غرض خواهد بود.

اينجا بعنوان نمونه مذهب و ثنيت را ميتوان ذكر نمود كسيكه با تاءمل عميق در بخش اوپانيشاد ويداى هندى دقت كند و همه اطراف سخنان اين بخش را پائيده ندارد ولى متاسفانه چون بى پرده و لفافه بيان شده وقتيكه نقشه توحيد خداى يگانه كه در اوپانيشادها تنظيم شده در سطح افكار عامه پياده ميشود جز بت پرستى و اعتراف بخدايان بسيار از آب در نميآيد.

يس در هر حال اسرار ماوراء طبيعت و ماده را بپاى بندان عالم ماده در پس پرده بايد گفت :

٣ در عين حال كه در مذاهب ديگر برخى از مردم از مزاياى دينى محرومند مانند صنف زن در مذهب برهمنى و كليمى و مسيحى و مانند محروميت عامه از مداخله در معارف كتابهاى مقدس دروثنيت و مسيحيت ، اسلام هيچگونه محروميتى در مزاياى مذهبى براى كسى قائل نيست و عامه و خاصه و زن و مرد و سياه و سفيد در امكان دست يافتن بامتيازات مذهبى پيشش مساوى ميباشند چنانكه خداى متعال ميفرمايد

 ((انى لا اضيع عمل منكم من ذكر او انثى بعضكم من بعض )) سوره آل عمران آيه ١٩٥

(ترجمه : من تباه مى كنم عمل عمل كننده اى را از شما از مرد يا زن همه از همديگريد از يكنوعيد) و مى فرمايد:

((يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و اثنى وجعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقاكم ))

سوره حجرات آيه ١٣ (ترجمه : اى مردم ما همه شما از مردى و زنى آفريديم و شما را بگروههاى بزرگ و كوچك قسمت كرديم كه شناسائى حاصل كنيد تحقيقا گرامى ترين شما پيش خدا پرهيزكارترين شما است ).

پس از بيان اين مقدمات ميگوئيم قرآن مجيد باينكه در تعليم خود انسانيت را مورد نظر قرار داده يعنى هر انسانى را از آن جهت كه انسان است قابل تربيت و تكميل ميداند تعليم خود را در جهان بشريت بسط و توسعه داده است .

و نظر باينكه افهام در درك معنويات اختلاف شديد دارند و چنانكه دانسته شد القاء معارف عاليه از خطر مامون نيست تعليم خود را مناسب سطح ساده ترين فهم ها كه فهم عامه مردم است قرار داده و با زبان ساده عمومى سخن گفته است .

البته اين روش اين نتيجه را خواهد داد كه معارف عاليه معنويه با زبان ساده عمومى بيان شود و ظواهر الفاظ مطالب و وظائفى از سنخ حس و محسوس القاء نمايد و معنويات در پشت پرده ظواهر قرار گرفته و از پشت اين پرده خود را فراخور خال افهام مختلفه بآنها نشان دهد و هر كس بحسب حال و اندازه درك خود از آنها بهره مند شود.

خدايمتعال در كلام خود مى فرمايد:

((انا جعلناه قرانا عربيا لعكم تعقلون و انه فى ام الكتاب لدينا لعلى حكيم )) سوره زخرف آيه ٤

(ترجمه : بدرستى ما آنرا قرآن عربى عربى مقرو و خواندنى قرار داديم تا شايد شما تعقل كنيد و بدرستى كه در حاليكه در پيش ما در ام الكتاب است بلند (درست افهام بشرى بآن نميرسد) و محكم است (افهام در آن رخنه نميكنند).

و باز در مثلى كه براى حق و باطل و ظرفيت افهام ميزند مى فرمايد:

((انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها))سوره رعد آيه ١٧

(ترجمه : خدا از آسمان آبى نازل كرد پس آب در مسيلهاى مختلف هر كدام بقدر ظرفيت خود روان شدند.

و پيمبر اكرم در حديث معروف

(٦)

 خود ميفرمايد

: ((انا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم ))

(ترجمه : ما گروههاى پيغمبران با مردم باندازه عقلهاشان سخن مى گوئيم ).

نتيجه ديگرى كه ازين روش گرفته ميشود اينست كه بيانات قرآن مجيد نسبت ببطونى كه دارند جنبه مثل بخود ميگيرند يعنى نسبت بمعارف الهيه كه از سطح افهام عاديه بسى بلندتر و بالاتر ميباشند مثلهائى هستند كه براى نزديك كردن معارف نامبرده بافهام زده شده اند خداى متعال در كلام خود مى فرمايد:

((و لقد صرفنا للناس فى هذا القرآن من كل مثل فابى اكثر الناس الا كفورا))

 سوره اسرى آيه ٨٩ (ترجمه : و سوگند ميخورم ما درين قرآن براى مردم از هر گونه مثلى گردانديم ولى بيشتر مردم امتناع ورزيدند جز اينكه نپذيرند و كفران كنند).

و باز ميفرمايد:

((و تلك الامثال نضربها للناس و ما يعقلها الا العالمون ))

 سوره عنكوبت آيه ٤٣ (ترجمه : و آنست مثلها براى مردم ميزنيم ولى آنها را تعقل نمى كند مگر كسانيكه داراى علمند) و قرآن مجيد امثال بسيار ذكر مى كند ولى آيات بالا و آنچه درين مضمون است مطلق ميباشند و در نتيجه بايد گفت همه بيانات قرآنى نسبت بمعارف عاليه كه مقاصد حقيقى قرآنند امثال ميباشند.

ز قرآن مجيد محكم و متشابه دارد خدايمتعال در كلام خود ميفرمايد: ((كتاب احكمت آياته )) سوره هود آيه ١ (ترجمه : قرآن كتابيست كه آياتش محكم قرار داده شده اند و باز مى فرمايد:

((الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثانى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ))

سوره زمر آيه ٢٣ (ترجمه : خدا بهترين سخن را نازل كرده كتابى كه آياتش شبيه و مانند هم و دو تا است ، بسبب آن كتاب پوستهاى كسانى كه از خداى خود ميترسند كشيده ميشود با شنيدن قرآن بدنشان بلرزه در ميآيد) و باز ميفرمايد

((هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغآء الفتنة و ابتغاء تاويله و مايعلم تاويله الا الله و الراسخون فى العلم يقولون آمنا به كل من عندربنا))

 سوره آل عمران آيه ٧ (ترجمه : خدا كسى است كه بر تو كتاب را نازل كرد در حاليكه برخى از آن آيات محكم ميباشند كه آنها مادر مرجع و اساس مسلم كتابند و برخى آيات متشابه هستند اما كسانيكه در دلهايشان ميل بكجروى و انحراف از استقامت است از متشابه كتاب پيروى مى كنند براى فتنه و فريب دادن مردم و براى اينكه تاويلش را ميخواهند و حال آنكه تاءويل آن را جز خداى نميداند و آنان كه در علم خود ثابت قدمند در مورد آيات متشابه ميگويند بآن ايمان داريم همه آيات از پيش خداى ماست ).

چنانكه روشن است آيه اولى همه قرآن را محكم معرفى مى كند و البته مراد از آن استوار و غير قابل خلل و بطلان بودن كتاب است و آيه دوم همه قرآن را متشابه ميشمارد و البته مراد از آن يكنواخت بودن آيات قرآنى است در زيبائى اسلوب و شيرينى لهجه و قدرت خارق العاده بيان و همه قرآن همين وضع را دارد.

و آيه سوم كه درين فصل مورد نظر ما است قرآن را بدو قسم محكم و متشابه قسمت مى كند و رويهمرفته از اطراف كلام بر ميآيد كه : اولا محكم آيه ايست كه در مدلول خود محكم و استوار باشد و معنى مراد آن بغير مراد اشتباه نيفتد و متشابه بر خلاف آنست .

و ثانيا وظيفه ايمانى هر مؤ منى كه در ايمان خود رسوخ دارد اينست كه بآيات محكمه ايمان بياورد و عمل كند و بآيات متشابهه ايمان آورد ولى از عمل بآنها توقف و خوددارى نمايد. تنها اشخاص منحرف القلب و كج فكر هستند كه بآيات متشابهه بمنظور فريب دادن مردم و دست اندازى بتاويل عمل نموده از آنها پيروى ميكنند.

ح معنى محكم و متشابه پيش مفسرين و علما در ميان علماء اسلام در معنى محكم و متشابه اختلاف عجيبى است و باتتبع اقوال ميتوان نزديك به بيست قول درين مسئله پيدا كرد.

آنچه عملا پيش مفسرين از صدر اول تاكنون دائر و مورد اعتماد است اينست كه محكمات آياتى هستند كه معنى مراد آنها روشن است و بمعنى غير مراد اشتباه نمى افتد باينگونه آيات بايد ايمان آورد و هم عمل كرد و آيات متشابهه آياتى هستند كه ظاهرشان مراد نيست و مراد واقعى آنها را كه تاويل آنها است جز خداى نداند و بشر را راهى بآن نيست ، باينگونه آيات بايد ايمان آورد ولى از پيروى و عمل بآنها توقف و خوددارى نمود.

اين قولى است كه در ميان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است ، و مشهور در ميان شيعه نيز همين قول است جز اينكه معتقدند كه تاءويل آيات متشابهه را پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) نيز ميداند ولى عامه مؤ منين كه بتاويل متشابهات راه ندارند علم بآن را بايد بخدا و پيغمبر و ائمه هدى ارجاع نمايند.

اين قول با اينكه عملا ميان اكثر مفسرين دائر و مورد اعتماد است از چند جهت بمتن آيه كريمه

 ((هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات الخ و باسلوب دلالت ساير آيات قرآنى انطباق ندارد زيرا:

اولا در قرآن كريم آياتى باين وصف كه براى تشيخص مدلولش بهيچوجه راهى نباشد سراغ نداريم ، گذشته از اينكه قرآن مجيد خود را باصفاتى مانند نور و هادى و بيان توصيف مى كند كه هرگز با گنگ بودن آياتش از بيان مراد واقعى خود سازش ندارد.

گذشته از اينكه آيه كريمه :

((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))

 سوره نساء آيه ٨٢ (ترجمه : آيا قرآن را تدبر و پى گيرى نمى كنند و اگر از پيش غير خدا بود در آن اختلاف بسيار مى يافتند) تدبر در قرآن را رافع هر گونه اختلاف قرار ميدهد در صورتيكه آيه متشابه چنانكه لازمه قول مشهور است اختلافش را هيچگونه تدبرى حل نمى شود.

ممكن است گفته شود كه مراد از آيات متشابهه همان حروف مقطعه فواتح سور مانند الم الرحم و غير آنها باشد كه راهى براى تشخيص مراد واقعى آنها نيست .

ولى بايد توجه داشت كه در آيه كريمه آيات متشابهه را بنام متشابه در مقابل محكم خوانده و لازمه اين تسميه اينست كه آيه نامبرده مدلولى از قبيل مدلولات لفظى داشته باشد نهايت اينكه مدلول واقعى باغير واقعى مشتبه شود و حروف مقطعه فواتح سور مدلول لفظى اينطورى ندارند.

علاوه بر اين ظاهر آيه اينست كه جمعى از اهل زيغ و انحراف از آيات متشابهه در اضلال و تقتين مردم استفاده ميكنند و در اسلام شنيده نشده است كسى از حروف مقطعه فواتح سور چنين استفاده تاويلى بنمايد و كسانيكه چنين استفاده تاويلى كرده اند از تاويل همه قرآن اين استفاده را نموده اند نه تنها از حروف مقطعه فواتح سور.

بعضى گفته اند تاويل متشابه در آيه اشاره بقصه معروفى است

(٧)

 كه بموجب آن يهود ميخواستند از حروف مقطعه اوايل سور مدت بقاء و دوام اسلام را بدست آورند و پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) با خواندن فواتح سوريكى پس از ديگرى حساب ايشان را مختل ساخت .

اين سخن نيز بيوجه مى باشد زيرا در صورت راستى اين قصه و درستى روايت سخنى بوده كه برخى از يهود گفته اند و در همان مجلس پاسخ خود را گرفته اند و اين واقعه در خور آن اهميت نيست كه در آيه كريمه بمسئله تاءويل متشابه و اتباع آن داده شده .

علاوه براينكه سخن يهود فتنه اى در بر نداشته زيرا اگر دينى حق باشد موقت يعنى قابل نسخ بودن آن لطمه بحقانيت آن نميزند چنانكه اديان آسمانى قبل از اسلام همين حال را داشته اند و بر حق بودند.

ثانيا لازمه اين قول اينست كه كلمه ((تاويل )) در آيه كريمه بمعنى مدلول و معنى خلاف ظاهر بوده باشد و هم اختصاص بآيات متشابهه داشته باشد و هر دو مطلب درست نيست و ما در بحثى كه در آينده از تاويل و تنزيل خواهيم كرد روشن خواهيم ساخت كه اولا ((تاءويل )) در عرف قرآن از قبيل معنى و مدلول نيست كه لفظى بر آن دلالت لغوى داشته باشد و ثانيا همه آيات قرآنى اعم از محكم و متشابه تاويل دارند نه تنها آيات متشابهه .

و ثالثا در آيه كريمه كلمه ((آيات محكمات ))، را با جمله

((هن ام الكتاب )) توصيف نموده و مدلول آن اينست كه آيات محكمه بامهات مطالب كتاب مشتملند و مطالب بقيه آيات بر آنها متفرع و مترتب ميباشند. و لازم بين اين مطلب آنست كه آيات متشابهه از جهت مدلول و مراد بآيات محكمه برگردند. يعنى براى استيضاح معنى آيات متشابهه آنها را بسوى محكمات رد كنند و بمعونه محكمات مراد واقعى آنها را بيابند.

و بنابراين در قرآن مجيد آيه اى كه هيچگونه دسترسى بمراد واقعيش نباشد نداريم و آيات قرآنى يا بلاواسطه محكمند مانند خود محكمات و يا با واسطه محكمند مانند متشابهات و اما حروف مقطعه فواتح سور اصلا مدلول لفظى لغوى ندارند و بدين سبب از مقسم محكم و متشابه بيرونند.

اين مطلب را از عموم آيه :

((افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اققالها)) و همچنين آيه : ((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))

(٨)

 ميتوان استفاده كرد.

ط روش ائمه اهل بيت عليهم السلام در محكم و متشابه قرآن آنچه از بيانات مختلف ائمه اهل بيت (عليه السلام ) بدست ميآيد اينست كه در قرآن مجيد متشابه بمعنى آيه اى كه مدلول حقيقى خود را بهيچ وسيله اى بدست ندهد وجود ندارد. بلكه هر آيه اى اگر در افاده مدلول حقيقى خود مستقل نباشد بواسطه آيات ديگرى ميتوان بمدلول حقيقى آن پى برد، و اين همان ارجاع متشابه است بمحكم چنانكه آيه :

((الرحمن على العرش استوى )) سوره طه . آيه ٥

 (ترجمه : خدا بر تخت خود قرار گرفت ) و آيه : ((وجاء ربك )) سوره فجر آيه ٢٢ (ترجمه و خداى تو آمد) ظاهرند در جسميت و ماديت ولى با ارجاع اين دو آيه بآيه كريمه : ((ليس كمثله شى ء)) سوره شورى آيه ١١ معلوم ميشود مراد از قرار گرفتن و آمدن كه بخداى متعال نسبت داده شده معنائى است غير از استقرار در مكان و انتقال از مكان بمكان .

پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) در وصف قرآن مجيد ميفرمايد

(٩)

: ((و ان القرآن لم ينزل ليكذب بعضه بعضا و لكن نزل يصدق بعضه بعضا فما عرفتم فاعلموا به و ما تشابه عليكم فآمنوا به ))

 (ترجمه : بدرستى قرآن نازل نشده براى اينكه برخى از آن برخى ديگر را تكذيب كند ولى نازل شده كه برخى از آن برخى ديگر را تصديق نمايد پس آنچه را كه فهميديد بآن عمل كنيد و آنچه بشما متشابه شد بآن تنها ايمان بياوريد).

و در كلمات اميرالمؤ منين

(١٠)

(عليه السلام ) است : ((يشهد بعضه على بعض و ينطق بعضه ببعض )) (ترجمه : شهادت ميدهد برخى از قرآن بر برخى ديگر و منطبق ميآيد برخى از آن بسبب برخى ديگر).

و امام ششم

 (١١)

(عليه السلام ) ميفرمايد:

((المحكم ما يعمل به و المتشابه ما اشتبه على جاهله ))

(ترجمه : محكم قرآن آنست كه بآن بتوان عمل كرد و متشابه آنست كه بكسيكه نداند مشتبه شود) و از روايت استفاده ميشود كه محكم و متشابه نسبى ميباشند و ممكن است آيه نسبت بكسى محكم و نسبت بكس ديگر متشابه باشد.

و امام هشتم

(١٢)

 منقول است كه فرمود:

((من رد متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال ان فى اخبارنا متشابها كمتشابه القرآن فرد و امشابهها الى محكمها و لاتتبعوا متشابهها فتضلوا))

(ترجمه : كسيكه متشابه قرآن را بمحكم آن رد كرد براه راست هدايت يافت . پس از آن فرمود: بدرستى در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن پس متشابه آنها را بسوى محكم آنها برگردانيد و از خود متشابه پيروى مكنيد كه گمراه ميشويد).

چنانكه مشاهده ميشود روآيات و خاصه خبر اخير صريح است در اينكه متشابه آيه ايست كه استقلال در افاده مدلول خود نداشته باشد و بواسطه رد بسوى محكمات روشن خواهد شد، نه اينكه هيچگونه راهى براى فهم مدلول آن در دست رس نباشد.

ى قرآن مجيد داراى تاءويل وتنزيل مى باشد لفظ ((تاويل قرآن )) در قرآن مجيد در سه آيه آمده است :

١ آيه محكم و متشابه كه سابقا نقل شد ((فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاءويله و ما يعلم الا الله )) سوره آل عمران آيه ٧ (ترجمه آيه گذشت ).

٢ آيه كريمه :

((و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمة لقوم يؤ منون هل ينظرون الا تاويله يوم ياءتى تاءويله يقول الذين نسوه من قبل قدجائت رسل ربنا بالحق ))

سوره اعراف آيه ٥٣ (سوگند ميخورم براى ايشان كتابى آورديم كه آنرا روى علم تفصيل داديم در حاليكه هدايت و رحمت است براى جمعى كه ايمان ميآورند، اينان نگران نيستند مگر تاويل آنرا روزى كه تاويلش ميآيد (روز قيامت ) كسانيكه پيشتر آنرا فراموش كرده بودند ميگويند اعتراف ميكنند كه فرستادگان خداى در دنيا بسوى ما بحق آمده بوده اند).

٣ آيه كريمه :

 ((و ما كان هذا القرآن ان يفترى تا آنجا كه ميفرمايد بل كذبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لما ياءتهم تاءويله كذلك كذب الذين من قبلهم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين ))

سوره يونس آيه ٣٩ (ترجمه : اين قرآن افترا نبود تا آنجا كه مى فرمايد بلكه اينان تكذيب كردند چيزى را كه بعلمش احاطه نداشتند در حاليكه هنوز تاويل آن براى آنان نيامده براى ايشان مشهود نشده بهمين نحو كسانيكه پيش از اينان بودند تكذيب نمودند پس نگاه كن كه سرانجام ستمكاران چگونه بود).

و بهر حال ((تاءويل )) از كلمه ((اول )) بمعنى رجوع است و مراد از ((تاءويل )) آن چيزى است كه آيه بسوى آن بر ميگردد و مراد از تنزيل در مقابل تاءويل معنى روشن و تحت اللفظ آيه مى باشد.

يا معنى تاويل پيش مفسرين و علماء در معنى تاويل اختلاف شديد دارند و با تتبع در تاويل ممكن است به بيشتر از ده قول برخورد ولى آنچه مشهورتر از همه اقوال مى باشد دو قول است :

١ قول قدماء كه تاويل را با تفسير محصل معنى كلام مرادف ميگرفتند و بنابراين همه آيات قرآنى تاويل دارند لكن بمقتضاى آيه

 ((و ما يعلم تاويله الا الله ))

 تاءويل متشابهات را بالخصوص كسى جز خداى نميداند.

و ازين روى جمعى از قدماء گفته اند كه آيات متشابهه قرآن همان حروف مقطعه اوايل سور مى باشد زيرا در قرآن مجيد آيه اى كه معنى محصل آن براى همه مردم مجهول باشد جز حروف مقطعه نامبرده وجود ندارد. ولى ما در فصلهاى گذشته بطلان اين تشخيص را روشن ساختيم .

و بهر حال نظرباينكه قرآن مجيد علم بتاءويل برخى از آيات را از غير خدا سلب مى كند و در قرآن مجيد آيه اى كه تاءويل يعنى محصل معنى آن براى همه مجهول باشد نداريم و حروف مقطعه اوايل سور را نيز متشابه نميشود شناخت اين قول پيش متاخرين باطل شناخته شده متروك شد.

٢ قول متاءخرين كه ((تاءويل )) معنى خلاف ظاهر است كه از كلام قصد شود و بنابراين همه آيات قرآنى تاءويل ندارند و تنها آيات متشابهه است كه داراى تاءويل و معنى خلاف ظاهر دارند كه جز خدا كسى را بر آنها احاطه نيست مانند آياتى كه تجسم و آمدن و نشستن و رضا و سخط و تاءسف و ساير لوازم ماديت را بخدا نسبت ميدهند و آياتى كه نسبت معصيت بفرستادگان خدا و پيغمبران معصوم ميدهند.

اين مذهب باندازه اى عملا دائر شده كه فعلا لفظ ((تاءويل )) در معنى خلاف ظاهريك حقيقت ثانيه گشته است و تاءويل آيات قرآنى در مخاصمه هاى كلامى يعنى صرف كلام از ظاهرش ، و جمل آن برخلاف ظاهر بواسطه دليل بنام تاءويل روشى دائر گرديده با اينكه خود اين روش خالى از تناقض نيست .

(١٣)

اين قول نيز با اينكه شهرت بسزائى دارد درست نيست و بآيات قرآنى منطبق نميشود زيرا:

اولا آيه سوره اعراف

((هل ينظرون الا تاءويله )) و آيه سوره يونس ((بل كذبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لماياءتهم تاءويله ))

كه در فصل گذشته نقل شدند ظاهرند در اينكه همه قرآن تاءويل دارد نه تنها آيات متشابهه چنانكه بناى اين قول برآنست .

و ثانيا لازمه اين قول اينست كه آياتى در قرآن مجيد وجود داشته باشد كه مدلول حقيقى كلامى را كه از رسانيدن معنى مراد گنگ باشد كلام بليغ نميشود شمرد تا چه رسد بكلامى كه با بلاغت خود بجهان سخنورى تحدى و اعلام تفوق مينمايد.

و ثالثا بنابراين قول حجت قرآن تمام نميشود زيرا بموجب احتجاج آيه كريمه

((افلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غيرالله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا))

 يكى از دلائل اينكه قرآن كلام بشر نيست اينست كه در ميان آيات آن (با اختلاف شديدى كه در ازمنه و شرائط و اوضاع و احوال مقارن نزول دارند) هيچگونه اختلاف معنى و مدلول نيست و هر اختلافى كه بحسب بادى نظر جلوه كند با تدبر در آيات رفع ميشود.

و اگر بنا شود كميت معتنابهى از آيات بنام متشابهات با مسلمات قرآن كه محكماتند اختلاف داشته باشد و رفع اختلاف باين نحو بشود كه بگوئيم ظواهر آنها مراد نيست بلكه مراد يك معانى ديگرى است كه جز خدا كسى از آنها واقف نيست ، اينگونه ارتقاع اختلاف هرگز دلالت براينكه قرآن كلام بشر نيست ندارد.

و همچنين اگر رفع اختلاف را باين نحو كنيم كه هر آيه اى را كه مضمون آن مخالف و مناقض محكمات و مسلمات قرآن است و از ظاهر آن منصرف كرده (باصطلاح اين قول ) با تاءويل بمعنى خلاف ظاهر حمل كنيم . زيرا بواسطه اين نوع تاءويل هر گونه تناقضى راحتى از كلام بشر نيز ميشود رفع نمود.

و رابعا اصلا دليلى بر اينكه مراد از تاءويل در آيه محكم و متشابه معنى خلاف ظاهر است وجود ندارد و در ساير آيات قرآنى كه نام تاءويل آورده شده چنين معنائى اراده نشده مثلا در سه جا از قصه يوسف (ع ) تعبير خواب ((تاءويل )) ناميده شده و بديهى است كه تعبير خواب معنى خلاف ظاهر خواب نيست بلكه حقيقتى است خارجى عينى كه در خواب بصورت مخصوصى ديده مى شود چنانكه

(١٤)

 يوسف (ع ) بخاك افتادن پدر و مادر و برادران را در صورت سجده خورشيد و ماه و ستارگان ديده بود و چنانكه ملك مصر قحطى هفت ساله مصر را در شكل هفت گاو لاغر كه هفت گاو چاق و فربه را ميخورند و هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشك ديده بود و چنانكه مصاحبان زندان يوسف (ع ) ساقى گرى ملك و صلب را در هيئت فشردن خوشه انگور و سرگرفتن طبق نان و خوردن مرغان از آن نان ديده بودند.

و همچنين در قصه

(١٥)

موسى و خضر از سوره كهف پس از آنكه خضر كشتى را سوراخ مى كند و پس از آن پسرى را ميكشد و پس از آن ديوار كجى را راست مى كند و در هر مرحله موسى (ع ) اعتراض مينمايد خضر بمقام جواب آمده حقيقت و منظور اصلى كارهائى را كه بامر خدا انجام داده بود بيان مى كند و آنرا تاءويل مينامد و معلوم است حقيقت كار و منظور واقعى كه كه به صورت كار ظهور كرده بمنزله روح كار است كه تاءويل ناميده شده نه معنى خلاف ظاهر آن .

و همچنين خداى متعال در باره وزن و كيل ميفرمايد:

 و اوفو الكيل اذا كلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم ذلك خيرو احسن تاءويلا)) سوره اسرى آيه ٣٥

(ترجمه : وقتيكه كيل ميكنيد كيل را ايفاء كنيد مكيال را درست پر كنيد و با ترازوى درست و زن نمائيد اين خوب است و از جهت تاويل بهتر مى باشد) روشن است كه مراد از تاءويل كيل و وزن وضع اقتصادى خاصى است كه در بازار داد و ستد در نقل و انتقال حوائج زندگى خارجى و روحى است كه در كالبد كيل و وزن دميده شده و با درستى و نادرستى آنها در آثار خود توانا و ناتوان ميشود.

و همچنين در جاى ديگر ميفرمايد:

((فان تنازعتم فى شى ء فردّوه الى الله و الرسول ... ذلك خير و احسن تاءويلا))

سوره نساء آيه ٥٩ (ترجمه : پس اگر در چيزى نزاع داشتيد آنرا بخدا و رسول برگردانيد... اين خوب است و از جهت تاءويل بهتر مى باشد) پيدا است كه مراد از ((تاءويل )) رد منازعه بخدا و رسول همان پا بر جا بودن وحدت جامعه و استوار بودن پيوند روحى در جامعه مى باشد و اين حقيقتى است خارجى نه معنى خلاف ظاهر رد نزاع .

و همچنين موارد ديگرى كه لفظ تاءويل در قرآن مجيد ذكر شده و جمعا با آنچه گذشت شانزده مورد مى باشد، در هيچكدام از آنها نميشود تاءويل را بمعنى ((مدلول خلاف ظاهر)) گرفت بلكه به معنى ديگرى است كه (چنانكه در فصل آينده روشن خواهد شد) بلفظ تاءويل كه در آيه محكم و متشابه وارد شده نيز انطباق دارد و با اينحال موجبى براى اينكه لفظ تاءويل را در آيه نامبرده بمعنى ((مدلول خلاف ظاهر)) بگيريم نيست .

و پاورقي ٥- تفسير صافى مقدمه ٨ و سفينة البحار ماده ((بطن )).

٦- بحار ج ١ ص ٣٧.

٧- تفسير عياشى ج ١ ص ٢٦ و تفسير قمى اول سوره بقره تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٢.

٨- ترجمه هر دو آيه گذشت .

٩- در المنثور ج ٢ ص ٨.

١٠- نهج البلاغه خطبه ١٣١.

١١- تفسير عياشى ج ١ ص ١٦٢.

١٢- عيون اخبار الرضا ج ١ ص ٢٩٠.

١٣- زيرا بيان معنى تاءويل با اعتراف باينكه جز خدا كسى معنى تاويلى را نداند مناقض است ولى اينان بعنوان احتمال ذكر ميكنند.

١٤- خواب حضرت يوسف (ع ) در آيه سوم سوره يوسف ذكر شده (وقتيكه يوسف بپدر خود گفت : اى پدر من در خواب ديدم يازده ستاره و خورشيد و ماه را ديدم در حاليكه براى من سجده ميكردند) و تاءويل خواب در آيه صدم سوره از زبان يوسف (ع ) نقل شده است (يوسف پدر و مادر خود را پس از آنكه بعد از سالها مفارقت در مصر بديدارش رسيدند بالاى تخت برد و پدر و مادر و برادران برابر او بخاك افتادند و گفت : اى پدر اينست تاءويل خواب من ).

خواب ملك مصر در آيه چهل و سوم سوره ذكر شده است (ملك گفت من در خواب مى بينم هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را مى خورند و هفت سنبل سبز و سنبلهاى ديگر خشك ) و تاءويل آن در آيه ٤٧ ٤٩ از زبان يوسف (ع ) نقل شده (يوسف گفت : هفت سال با كوشش تمام ميكاريد و هر چه درويديد در سنبلش نگهداريد مگر كمى از خوراكى تان را، پس از آن هفت سال سخت ميايد كه ذخيره پيشين شما را ميخورند مگر كمى از آنچه نگه ميداريد پس از آن سالى ميآيد كه در آن باران براى مردم ميآيد.

و خواب مصاحبان زندان يوسف هم در آيه سى و ششم سوره ذكر شده (با يوسف دو جوان يا دو غلام شاه داخل زندان شدند يكى بيوسف گفت : من در خواب ديدم كه انگور ميفشرم و ديگرى گفت : من در خواب ديدم كه بسر خود نانى گذاشته ام كه پرندگان از آن ميخوردند).

و تاءويل خوابشان از زبان يوسف (ع ) در آيه چهل و يكم سوره ذكر شده (اى دو رفيق زندان يكى از شما ساقى ملك ميشود و ديگرى صلب شود و پرندگان از سرش ميخورند).

١٥- آيه ٧١ ٨٢ سوره كهف .

## شناخت قرآن

يب معنى حقيقتى تاءويل در عرف قرآن چيست ؟ آنچه از آياتى كه لفظ تاءويل در آنها وارد است و برخى از آنها را در فصلهاى گذشته نقل نموديم بدست ميآيد، اينست كه تاءويل از قبيل معنى كه مدلول لفظ باشد نيست چنانكه روشن است كه در خوابهائى كه در سوره نقل و تاءويل شده هرگز لفظى كه خواب را شرح ميدهد بتاءويل خواب دلالت لفظى اگرچه خلاف ظاهر هم باشد ندارد.

و همچنين در قصه هاى موسى و خضر لفظ قصه ها بتاءويلى كه خضر براى موسى كرده دلالت ندارد و همچنين در آيه

((و اوفوا الكيل اذا كلتم و زنوا بالقسطاس المستقيم ))

 اين دو جمله دلالت لفظى بروضع اقتصادى مخصوص كه تاءويل امر است ندارد.

و همچنين در آيه ((فان تنازعتم فى شيى ء فردّوه الى الله و الرسول )) دلالت لفظى بر تاءويل خود كه وحدت اسلامى است ندارد و اگر در ساير آيات دقت كنيم امر از همين قرار مى باشد.

بلكه در مورد خوابها تاءويل خواب حقيقتى است خارجى كه در صورت خاصى براى بيننده خواب جلوه كرده ، همچنين در قصه موسى و خضر تاءويلى كه خضر اظهار مى كند حقيقتى است كه كارهائى كه انجام داده از آن سرچشمه ميگيرد و خودكار بنحوى بتاويل خود متضمن است و در آيه اى كه بدرستى كيل و وزن امر مى كند تاءويل آن يك حقيقت و مصلحتى است عمومى كه اين فرمان تكيه بآن دارد و بنحوى تحقق دهنده او است و در آيه رد نزاع به خدا و رسول نيز به همين قرار است .

بنابراين تاءويل هر چيزى حقيقتى است كه آنچيز از آن سرچشمه ميگيرد و آنچيز بنحوى تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست چنانكه صاحب تاءويل زنده تاءويل است و ظهور تاءويل باصاحب تاءويل است .

اين معنى در قرآن مجيد نيز جارى است زيرا اين كتاب از يك رشته حقائق و معنويات سرچشمه ميگيرد كه از قيد ماده و جسمانيت آزاد و از مرحله حس و محسوس بالاتر و از قالب الفاظ و عبارات كه محصول زندگى مادى ما است بسى وسيعتر ميباشند.

اين حقائق و معنويات بحسب حقيقت در قالب بيان لفظى نمى گنجند تنها كارى كه از ساحت غيب شده اينست كه با اين الفاظ بجهان بشريت هشيارى داده شده كه باظواهر اعتقادات حفه و اعمال صالحه خودشان را مستعد درك سعادتى بكنند كه جز اينكه بامشاهده و عيان درك كنند راهى ندارد، و روز قيامت و ملاقات خدا است كه اين حقائق بطور كامل روشن و هويدا ميشود چنانكه دو آيه سوره اعراف و آيه سوره يونس بدين معنى دلالت داشتند.

خدايمتعال براى اشاره باين معنى ميفرمايد: ((و الكتاب المبين انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه فى ام اكتاب لدنيا لعلى حكيم )) سوره زخرف آيه ٤ (ترجمه : سوگند بكتاب مبين ما آنرا قرآنى عربى قرار داديم تا شايد شما تعقل كنيد و بدرستى آن در حاليكه پيش ما در ام الكتاب است بلند است (دست فهم عادى باو نميرسد) و محكم است (نميشود در او رخنه كرد).

انطباق آخر آيه بتاءويل بآن معنى كه ذكر شد واضح است و مخصوصا از آن جهت كه فرموده

((لعكم تعقلون ))

و نفرموده ((لعلكم تعقلونه )) (شايد آن را تعقل كنيد) زيرا علم بتاءويل چنانكه آيه محكم و متشابه

 (و ما يعلم تاءويله الا الله )

 حكم مى كند اختصاص بخدا دارد و نيز بهمين جهت وقتيكه در آيه محكم و متشابه اهل انحراف را بواسطه پيروى متشابهات نكوهش مى كند ميفرمايد با اين پيروى فتنه ميخواهند و تاءويل آنرا ميجويند و نفرموده مييابند.

پس تاءويل قرآن حقيقت يا حقائقى است كه در دام الكتاب پيش خداست و از مختصات غيب مى باشد.

و باز در جاى ديگر نزديك بهمين مضمون ميفرمايد

((فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم انه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل و رب العالمين ))

 سوره واقعه آيه ٨٠ (پس سوگند بموقعهاى ستارگان و بدرستى اين سوگندى است كه اگر بدانيد بزرگ است ، اين قرآنى است محترم در كتابى كه محفوظ و پنهان است (ام الكتاب ) كتابى كه جز پاك شدگان آن را مس نمى كنند تنزيل فرو فرستاده شده است از پيش خداى جهانيان ).

چنانكه پيداست آيات كريمه براى قرآن دو مقام اثبات مى كند مقام كتاب مكنون كه از مس مس كننده اى مصون است و مقام تنزيل كه براى مردم قابل فهم مى باشد.

چيزى كه از اين آيات علاوه بر آيات گذشته استفاده ميشود استثناى ((الا المطهرون )) است كه مقتضاى آن كسانى ميتوانند بحقيقت و تاءويل قرآن كريم برسند و اين اثبات با نفيى كه از آيه ((و ما يعلم تاءويله الا الله )) در ميآيد مناقات ندارد زيرا انضمام دو آيه بهمديگر نتيجه استقلال و تبعيت ميدهد ميرساند كه خداى متعال در علم باين حقائق مستقل است و كسى جز او اين حقائق را نخواهد دانست مگر باذن او و تعليم او.

نظير علم غيب كه بموجب آيات بسيارى اختصاص بخدايمتعال دارد و در آيه اى كسان پسنديده اش استثنا شده اند ((عالم الغيب فلايظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول )) سوره جن آيه ٢٧ و از مجموع كلام نتيجه گرفته شده كه علم غيب بنحو استقلال اختصاص بخدا دارد و جز او كسى را نشايد مگر باذن او.

آرى مطهرون بدلالت اين آيات بحقيقت قرآن مس ميكنند و بانضمام آيه كريمه ((انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا)) سوره احزاب آيه ٤٣ كه بموجب اخبار متواتره در حق اهل بيت پيغمبر (صلى الله عليه و آله ) نازل شده است پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و خاندان رسالت (عليه السلام ) از پاك شدن و بتاءويل قرآن عالمند.

يج قرآن مجيد ناسخ و منسوخ دارد. در ميان آيات احكام كه در قرآن است آياتى هست كه پس از نزول جاى حكم آياتى را كه قبلا نازل شده و مورد عمل بوده اند گرفته بزمان اعتبار حكم قبلى خاتمه ميدهد، آيات قبلى منسوخ و آيات بعدى كه در حكم خود حكومت بر آنها دارند ناسخ ناميده ميشوند چنانكه در اول بعثت مسلمانان دستور داشتند كه با اهل كتاب با مسالمت بسر برند چنانكه مى فرمايد:

((فاعفوا و اصفحوا حتى ياتى الله بامره ))

سوره بقره آيه ١٠٩ (پس عفو و صفح كنيد ببخشيد و روى گردانيده ناديده بگيريد تا امر خدا بيايد) و پس از چندى آيه قتال آمد و بحكم مسالمت خاتمه داد چنانكه مى فرمايد:

((قاتلوا الذين لا يؤ منون بالله و لاياليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب )) سوره توبه آيه ٢٩

(ترجمه : جنگ و قتال كنيد با كسانى كه بخدا و روز قيامت ايمان ندارند و آنچه را خدا و پيغمبر حرام مى كند حرام نميكنند و دين حق را براى خود دين نمى گيرند كه همان اهل كتاب باشند).

البته حقيقت نسخى كه در ميان ما دائر است اينست كه نظر بمصلحتى حكمى را وضع كرده مورد عمل قرار دهند و پس از چندى بخطا و اشتباه خود پى برده و حكم اولى را الغاء و حكم ديگرى را جايگزين آن سازنده و نسخ باين معنى را كه ملازم جهل و خطا است بخدايمتعال كه جهل و خطا بساحت پاكش راه ندارد نميشود نسبت داد و چنين حكمى در قرآن مجيد كه در ميان آياتش هيچگونه اختلافى نيست وجود ندارد.

بلكه نسخ در قرآن مجيد بيان انتهاء زمان اعتبار حكم منسوخ است به اين معنى كه مصلحت جعل و وضع حكم اولى مصلحتى محدود و موقت باشد و طبعا اثرش نيز كه حكم است محدود و موقت در ميآيد و پس از چندى حكم دومى پيدا شده و خاتمه يافتن مدت اعتبار حكم اولى را اعلام كند و نظر باينكه قرآن مجيد در مدت بيست و سه سال تدريجا نازل شده اشتمالش بچنين احكامى كاملا قابل تصور است .

و البته وضع حكم موقت در جائى كه هنوز مقتضى حكم ثابت تام نيست و پس از تماميت مقتضى تبديل نمودن آن بحكم ثابت اشكالى نخواهد داشت ، چنانكه از قرآن مجيد نيز در حكمت نسخ همان معنى استفاده ميشود.

خدايمتعال ميفرمايد:

((و اذا بدلنا آية مكان آية و الله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفتربل اكثرهم لا يعلمون قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليئبت الذين آمنو و هدى و بشر للمسلمين ))

سوره نحل آيه ١٠٢ (ترجمه : و وقتيكه آيه اى را بجاى آيه اى گذاشته تبديل كرديم در حاليكه خدا بآنچه نازل مى كند داناتر است ميگويند افترا بسته اى بلكه بيشترشان نمى فهمند بگو آنرا روح القدس بحق از خداى تو نازل كرده است براى اينكه كسانى را كه ايمان آورده اند ثابت تر بكند و هدايت و بشارت باشد براى آنانكه تسليم امر خدا هستند.

يد جرى و انطباق در قرآن مجيد نظر به اينكه قرآن مجيد كتابى است همگانى و هميشگى در غايب مانند حاضر جارى است و به آينده و گذشته مانند حال منطبق مى شود، مثلا آياتى كه در شرايط خاصه اى براى مؤ منين زمان نزول تكاليفى بار مى كنند مؤ منينى كه پس از عصر نزول داراى همان شرائط هستند بى كم و كاست همان تكاليف را دارند و به آياتى كه صاحبان صفاتى را ستايش يا سرزنش مى كنند يا مژده مى دهند يا ميترسانند كسانى را كه با آن صفات متصفند در هر زمان و در هر مكان باشند شامل هستند.

بنابراين هرگز مورد نزول آيه اى مخصص آن آيه نخواهد بود. يعنى آيه اى كه درباره شخصى يا اشخاص معينى نازل شده در مورد نزول خود منجمد نشده بهر موردى كه در صفات و خصوصيات بامورد نزول آيه شريك است سرايت خواهد نمود و اين خاصه همان است كه در عرف روآيات بنام ((جرى )) ناميده مى شود.

امام پنجم

 (١٦)

در روايتى مى فرمايد: و اگر اين طور باشد كه وقتى آيه اى در قومى نازل شد پس از آن همان قوم مردند آن آيه نيز بميرد از قرآن چيزى باقى نمى ماند وليكن همه قرآن تا آسمانها و زمين هست جارى است و براى هر قوم آيه ايست كه آنرا مى خوانند و از آن بهره نيك يابد دارند.

و در

(١٧)

 بعضى از روآيات بطن قرآن يعنى انطباق قرآن را بمواردى كه به واسطه تحليل بوجود آمده از قبيل جرى مى شمارد.

يه تفسير الفاظ قرآن مجيد و پيدايش و سير آن تفسير و بيان الفاظ و عبارت قرآن مجيد از عصر نزول شروع شده و شخص پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) بتعليم قرآن و بيان معانى و مقاصد آيات كريمه آن مى پرداخته است چنانكه خداى متعال مى فرمايد

((و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزول اليهم ))

 سوره نحل آيه ٤٤ (ترجمه : و نازل كرديم بر تو كتاب را تا براى مردم آنچه را بر ايشان فرو فرستاده شده بيان نمائى .

و مى فرمايد

((هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم يتلو عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة ))

 سوره جمعه آيه ٢ (اوست خدا است كه در امى ها پيغمبرى از خودشان برانگيخت كه آيات او را بر ايشان مى خواند و ايشان را تزكيه مى كند و كتاب و حكمت را به ايشان ياد مى دهد و تعليم مى كند)

و در زمان آنحضرت بامر وى جمعى به قرائت و ضبط و حفظ قرآن اشتغال داشتند كه قراء ناميده مى شدند. و پس از رحلت صحابه آنحضرت و پس از ايشان ساير مسلمانان بتفسير قرآن اشتغال داشتند و تاكنون دارند.

يو علم تفسير و طبقات مفسرين پس از رحلت پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) جمعى از صحابه مانند ابى بن كعب و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابوسعيد خدرى و عبد الله بن زبير و عبد الله بن عمر و انس و ابوهريره و ابوموسى و از همه معروفتر عبد الله بن عباس بتفسير اشتغال داشتند.

و روش شان در تفسير اين بود كه گاهى آنچه از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) در معانى آيات قرآنى شنيده بودند در شكل روايت مسند نقل مى كردند (١٨) اين احاديث از اول تا آخر قرآن جمعا دويست و چهل و چند حديثند كه سند بسيارى از آنها ضعيف و متن برخى از آنها منكر است و گاهى تفسير آيات را در صورت اظهار نظر بى اينكه بپيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) اسناد دهند القاء مى كردند.

متاءخرين اهل تفسير از اهل سنت اين قسم را نيز جزء روآيات نبوى در تفسير مى شمارند، زيرا صحابه علم قرآن را از مقام رسالت آموخته اند و مستبعد است كه خودشان از خود چيزى گفته باشند.

ولى دليلى قاطع بر اين سخن نيست ، علاوه باينكه مقدار زيادى ازين قسم رواياتى است كه در اسباب نزول آيات و قصص تاريخى آنها وارد شده و همچنين در ميان اين روآيات صحابى بسيارى از سخنان علماء يهود كه مسلمان شده بودند مانند كعب الاحبار و غيره بدون اسناد يافت مى شود.

و همچنين ابن عباس بيشتر اوقات در معنى آيات بشعر تمثل مى كرد چنانكه در روايتى كه از ابن عباس در سؤ الات نافع بن ازرق نقل شده در جواب دويست واندى سؤ ال با شعار عرب متمثل مى شود و سيوطى در كتاب

 (١٩)

اتقان صد و نود سؤ ال از آنجمله را روايت مى كند و با اينحال رواياتى را كه از مفسرين صحابه رسيده نمى توان روآيات نبوى شمرد و اعمال نظر را از صحابه نفى كرد. و مفسرين صحابه را اهل طبقه اول گرفته اند.

طبقه دوم جماعت تابعين هستند كه شاگردان مفسرين صحابه مى باشند مانند مجاهد (٢٠) و سعيد بن جبيرو و عكرمه و ضحاك و ازين طبقه است حسن بصرى و و عطاء بن ابى رباح و عطاء بن ابى مسلم و ابوالعاليه و محمد بن كعب قرظى و قتاده و عطيه و زيد بن اسلم و طاوس يمانى .

طبقه سوم شاگردان طبقه دوم مى باشند مانند ربيع بن انس

(٢١)

 و عبدالرحمن بن زيد بن اسلم و ابوصالح كلبى و نظراء ايشان : و طريقه تابعين در تفسير اين بود كه تفسير آيات را گاهى در شكل روايت از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) يا صحابه نقل مى كردند و گاهى معنى آيه را بى اينكه بكسى اسناد دهند، در صورت اظهار نظر ايراد مى كردند، و متاءخرين مفسرين با اين اقوال نيز معامله روآيات نبوى نموده آنها را روايات موقوفه

(٢٢)

 ميشمارند و قدماء مفسرين باين دو طبقه اطلاق ميشود.

طبقه چهارم طبقه اولين مؤ لفين تفسير است

(٢٣)

مانند سفيان بن عيينه و وكيع بن جراح و شعبة بن حجاج و عبد بن حميد و غير ايشان و از اين طبقه است ابن جرير

(٢٤)

##  طبرى صاحب تفسير معروف .

طريقه اين طبقه نيز اينگونه بود كه اقوال صحابه و تابعين را در صورت روايتهاى معنعن در تاليفات تفسيرى خود وارد مى كردند و از نظر استقلالى خود دارى مى نمودند، جز اينكه ابن جرير طبرى در تفسير خود گاهى در ترجيح ميان اقوال اظهار نظر مى كند و طبقات متاخرين ازين طائفه شروع مى شود.

طبقه پنجم كسانى هستند كه روآيات را با حذف اسناد در تاءليفات خود درج كردند و بمجرد نقل اقوال قناعت نمودند.

بعضى

(٢٥)

از علماء گفته اند كه اختلال نظم تفسير از همين جا شروع گرديده و اقوال زيادى درين تفاسير بدون مراعات صحت و اعتبار نقل و تشخيص سند بصحابه و تابعين نسبت داده شده و در اثر اين هرج و مرج دخيل بسيارى بوجود آمده و اعتبار اقوال متزلزل شده است .

ولى كسيكه با دقت در روآيات معنعن تفسير تدبر نمايد ترديد نخواهد داشت وضع در ميان آنها نيز فراوان است : اقوال متدافع و متناقض بتنها يك صحابى يا تابعى بسيار نسبت داده شده قصص و حكاياتى كه قطعى الكذب است در ميان اين روآيات بسيار ديده مى شود و اسباب نزول و ناسخ و منسوخى كه با سياق آيات وفق نميدهد يكى دو تا نيست كه قابل اغماض باشد و از اينجا است كه امام احمد بن حنبل (كه خود قبل از پيدايش اين طبقه بود) گفته است : سه چيز اصل ندارند: مغازى و ملاحم و روآيات تفسير، و از امام شافعى نقل شده كه از ابن عباس نزديك بصبد حديث فقط ثابت شده است .

طبقه ششم مفسرينى هستند كه پس از پيدايش علوم مختلفه و نضج آنها در اسلام بوجود آمدند و متخصصين هر علم از راه فن مخصوص خود بتفسير پرداختند نحوى از راه نحو مانند

(٢٦)

زجاج و واحدى و ابى حيان كه از راه اعراب آيات بحث نموده اند،: بيانى ازر راه بللاغت و فصاحت مانند زمخشرى (٢٧) در كشاف ، متكلم ار راه كلام مانند فخر رازى

(٢٨)

 در تفسير كبير، عارف از راه عرفان مانند ابن عربى و عبد الرزاق

(٢٩)

كاشى در تفاسير خودشان ، و اخبارى از راه نقل اخبار مانند ثعلبى (٣٠) در تفسير خود، وفقيه از راه فقه مانند قربطى

(٣١)

 در تفسير خود و جمعى نيز تفاسيرى مختلط از علوم متفرقه نوشتند مانند تفسير روح البيان

(٣٢)

(٣٣)

## تفسير نيشابورى

(٣٤)

خدمت اين طبقه بعالم تفسير اين شد كه فن تفسير را از حالت جمود و ركودى كه در طبقات پنجگانه قبلى داشت بيرون آورده وارد مرحله بحث و نظر نمودند اگر چه كسيكه با نظر انصاف نگاه كند خواهد ديد كه در اغلب بحثها تفسيرى اين طبقه نظريات علمى بقرآن تحميل شده و خود آيات قرآنى از مضامين خودشان استنطاق نشده اند.

يز روش مفسرين شيعه و طبقات شان : طبقاتى كه ذكر شد طبقات مفسرين اهل سنت و جماعت بود و منشاء آن روش خاصى است كه از روز نخست در تفسير گرفته شده و آن معامله روايت نبوى است با اقوال صحابه و تابعين كه اعمال نظر در برابر آن از قبيل اجتهاد و در مقابل نص شمرده مى شد، تا اختلال وضع اين روآيات و آفتابى شدن تضاد و تناقض و دس و وضع در ميان آنها اجازه اعمال نظر بطبقه ششم مفسرين داد.

ولى روشى كه شيعه در تفسير قرآن اتحاذ نموده است غير اين روش مى باشد و در نتيجه اختلاف روش طبقه بندى مفسرين نيز سيماى ديگرى بخود مى گيرد.

شيعه بنص قرآن مجيد قول پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) را در تفسير آيات قرآن حجت مى داند و براى اقوال صحابه و تابعين مانند ساير مسلمين هيچگونه حجيتى قائل نيست مگر از راه روايت از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) جز اينكه بنص خبر متواتر ثقلين قول عترت و اهل بيت را تالى قول پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و مانند آن حجت مى دانند و ازين روى در نقل و اخذ روآيات تفسيرى تنها برواياتى كه از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) نقل شده اكتفا كرده اند و طبقات خود را بترتيب زيرين بوجود آورده اند.

طبقه اول كسانى كه روآيات تفسير را از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت فرا گرفته اند و در اصول خود بطور غير مرتب ثبت كرده بروايت آنها پرداخته اند مانند

(٣٥)

 زراره و محمد بن مسلم و معروف و جرير و امثال ايشان .

طبقه دوم اهل تاءليفاتى اولى تفسير مانند فرات

 (٣٦)

 بن ابراهيم و ابوحمزه ثمالى و عياشى

(٣٧)

 و على بن ابراهيم قمى و نعمانى صاحب تفسير، شيوه اين طبقه مانند طبقه چهارم از مفسرين اهل سنت اين بود كه روآيات ماثوره را كه از طبقه اول اخذ كرده بودند با اسناد در تاءليفات خودشان درج مى كردند و از هرگونه اعمال نظر خوددارى مى نمودند.

و نظر باينكه زمان دست رسى بائمه اهل بيت (عليه السلام ) طولانى بود و تقريبا سيصد سال ادامه داشت طبعا اين دو طبقه ترتب زمانى نداشته متداخل بودند و همچنين كسانى كه روآيات را با حذف اسناد درج كنند بسيار كم بودند و درين باب بعنوان نمونه تفسير عياشى موجود را بايد نام برد كه يكى از شاگردان عياشى از تاءليف عياشى اسناد روآيات را اختصارا حذف نموده و نسخه او بجاى نسخه عياشى دائر گشته است .

طبقه سوم . طبقه ارباب علوم متفرقه است مانند سيد رضى

(٣٨)

 در تفسير ادبى خود و شيخ طوسى

(٣٩)

در تفسير كلامى خود كه تفسير تبيان است و صدر المتاءلهين

(٤٠)

 شيرازى در تفاسير فلسفى خود و ميبدى گونابادى در تفسير عرفانى خود و شيخ عبد على حويزى

 (٤١)

و سيد هاشم بحرانى و فيض كاشانى در تفسير نورالثقلين و برهان و صافى و كسانى ميان عده از علوم در تفاسيرشان جمع كرده اند مانند شيخ طبرسى

(٤٢)

در تفسير مجمع البيان كه از راههاى مختلف لغت و نحو و قرائت و كلام و حديث بحث مى كند.

يح قرآن خود چگونه تفسير مى پذيرد؟ پاسخ اين پرسش از فصلو گذشته پيداست زيرا:

از جانبى قرآن مجيد كتابى است همگانى و هميشگى و همه را مورد خطاب قرار داده بمقاصد خود ارشاد و هدايت مى كند و نيز با همه بمقام تحدى و احتجاج مى آيد و خود را نور و روشن كننده و بيان كننده همه چيز معرفى مى كند و البته چنين چيزى در روشن شدن خود نبايد نيازمند ديگران باشد.

و نيز در مقام احتجاج باينكه كلام بشر نيست مى گويد

 (٤٣)

 قرآن كلام يكنواختى است كه هيچگونه اختلافى در آن نيست و هرگونه اختلافى كه بنظر مى رسد بواسطه تدبر در خود قرآن حل مى شود و اگر كلام خدا نبود اين طور نبود. و اگر چنين كلامى در روشن شدن مقاصد خود حاجت بچيزى ديگر يا كس ديگر داشت اين حجت تمام نبود.

زيرا اگر مخالفى مورد اختلافى پيدا كند كه از راه دلالت لفظى خود قرآن حل نشود از هر راه ديگرى غير لفظ حل شود مانند اينكه ارجاع به پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) شود و وى بدون شاهدى از لفظ قرآن بفرمايد مراد آيه چنين و چنان است البته مخالفى كه معتقد بعصمت و صدق آنحضرت نيست اقناع نخواهد شد و بعبارت ديگر بيان و رفع اختلاف پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) مثلا بدون شاهد لفظى از قرآن تنها بدرد كسى مى خورد كه بنبوت و عصمت آنحضرت ايمان داشته باشد و روى سخن و طرف احتجاج در آيه

((افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لو جدو افيه اختلافا كثيرا)

) با مخالفين دعوت و كسانى است كه ايمان بنبوت و عصمت آنحضرت ندارند. و قول خود آنحضرت بيشاهد قرآنى مسلم آنان نمى باشد.

و از طرف ديگر خود قرآن ببيان و تفسير پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و پيغمبر اكرم ببيان و تفسير اهل بيت خود حجيت مى دهد.

نتيجه اين دو مقدمه اينست كه در قرآن مجيد برخى از آيات با برخى ديگر تفسير شود و موقعيت پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و اهل بيت او در برابر قرآن موقعيت معلمين معصومى باشد كه در تعليم خود هرگز خطا نكنند و قهرا تفسيرى كه آنان كنند با تفسيرى كه واقعا از انضمام آيات بهمديگر بدست مى آيد مخالف نخواهد بود.

يط نتيجه بحث نتيجه اى كه از فصل گذشته گرفته مى شود اينست كه تفسير واقعى قرآن تفسيرى است كه از تدبر در آيات و استمداد در آيه بآيات مربوطه ديگر بدست آيد.

بعبارت ديگر در تفسير آيات قرآنى يكى از سه راه را در پيش داريم :

١ تفسير آيه به تنهائى با مقدمات علمى و غير علمى كه در نزد خود داريم .

٢ تفسير آيه بمعونه روايتى كه در ذيل آيه از معصوم رسيده .

٣ تفسير آيه با استمداد از تدبر و استنطاق معنى آيه از مجموع آيات مربوطه و استفاده از روايت در مورد امكان .

طريق سوم همان روشى است كه در فصل گذشته استنتاج كرديم و آن روشى است كه پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و اهل بيت او در تعليمات خود بآن اشاره فرمودند چنانكه پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) فرمايد

((و انما نزل ليصدق بعضه بعضا))

و اميرالمؤ منين فرمايد: ((ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض )).

و از بيان گذشته روشن است كه اين طريقه غير از طريقه ايست كه در حديث نبوى معروف

((من فسر القرآن براءيه فليتبوء مقعده من النار))

 (ترجمه : هر كه قرآن را براءى و نظر خود تفسير كند جاى خود را در آتش درست كند) از آن نهى شده است زيرا در اين روش قرآن باقر آن تفسير مى شود نه با راءى تفسير كننده .

طريق اول قابل اعتماد نيست و در حقيقت از قبيل تفسير براى مى باشد مگر در جائى كه با طريق سوم توافق كند.

طريق دوم روشى است كه علماء تفسير در صدر اسلام داشتند و قرنها رايج و مورد عمل بود (چنانكه در فصلهاى گذشته مذكور شد) و تاكنون نيز در ميان اخباريين اهل سنت و شيعه معمول به مى باشد.

طريقه ايست محدود در برابر نياز نامحدود زيرا ما در ذيل ششهزار و چند صد آيه قرآنى صدها و هزارها سؤ الات علمى و غير علمى داريم پاسخ اين سؤ الات و حل اين معضلات و مشكلات را از كجا بايد دريافت نمود؟

آيا بروآيات بايد مراجعه نمود؟ در صورتيكه آنچه نام روايت نبوى مى شود بر آن گذاشت از طريق سنت و جماعت به دويست و پنجاه حديث نميرسد گذشته از اينكه بسيارى از آنها ضعيف و برخى از آنها منكر مى باشند و اگر روآيات اهل بيت را كه از طريق شيعه رسيده در نظر آوريم درست است بهزارها ميرسد و در ميان آنها مقدار معتنابهى احاديث قابل اعتماد يافت مى شود ولى در هر حال در برابر سؤ الات نامحدود كفايت نمى كند، گذشته از اينكه بسيارى از آيات قرآنى هست كه در ذيل آن از طريق عامه و خاصه حديث وارد نشده است .

يا در اين مشكلات به آيات مناسبه بايد برگشت كه در اين طريقه ممنوع است ؟

يا اصلا از بحث خوددارى كرد و نياز علمى را ناديده انگاشت ؟ در اين صورت آيه

((و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شى ))

سوره نحل آيه ٨٩ با دلالت روشن تر از آفتاب خود چه معنى خواهد داشت ؟ و جمله

((افلا يتدبرون القرآن ))

 سوره نساء آيه ٨٢ و سوره محمد آيه ٢٤ و آيه

((كتاب انرلناه اليك مبارك ليدبروا آياته وليتذكر اولوا الالباب ))

 سوره ص آيه ٢٩ (ترجمه : كتابى است مبارك كه بر تو نازل كرديم براى اينكه آياتش را تدبر كنند و ارباب عقول متذكر شوند) و آيه

((افلم يدبروا القول ام جائهم مالم يات آبائهم الاولين ))

 سوره مومنون آيه ٦٧ (ترجمه : آيات اين سخن را تدبر نكرده اند يا بسوى ايشان چيزى (تازه ) آمده كه بسوى پدران كذشته شان نيامده بوده ) چه مفهومى خواهد داشت ؟

و احاديث مسلمه اى كه از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) رسيده و بمردم توصيه و تاءكيد نموده كه در مشگلات و فتن بقرآن مجيد مراجعه نمايند

(٤٤)

## چه اثرى خواهد بخشيد؟

اساسا بنا باين طريقه مسئله تدبر در قرآن كه بمقتضاى آيات كثيره يك وظيفه عمومى است مورد ندارد.

و همچنين از طرق عامه در حديث پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و از طرق خاصه در اخبار متواتره (٤٥) از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) عرض اخبار به كتاب الله وظيفه قرار داده شده ، بموجب اين اخبار، حديث بايد به كتاب خدا عرض شود اگر موافق كتاب باشد بآن اخذ و عمل شود و اگر مخالف باشد طرح گردد.

بديهى است مضمون اين اخبار وقتى درست خواهد بود كه آيه قرآنى بمدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن كه تفسير آيه است داراى اعتبار باشد و اگر بنا شود كه محصل مدلول آيه تفسير را خبر تشخيص دهد عرض خبر بكتاب معنى محصلى نخواهد داشت .

اين اخبار بهترين گواه است بر اينكه آيات قرآن مجيد هم مانند ساير كلام دلات بر معنى دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روايت و مستقلا حجت است .

پس آنچه از بحثهاى گذشته روشن شد اينست

كه وظيفه مفسر اين است كه به احاديث پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) كه در تفسير قرآن وارد شده مرور و غور كرده بروش ايشان آشنا شود پس از آن طبق دستورى كه از كتاب و سنت استفاده شده بتفسير قرآن پردازد و از رواياتى كه در تفسير آيه وارد شده بآنچه موافق مضمون آيه است اخذ نمايد.

ك نمونه اى از تفسير قرآن با قرآن خداوند متعال در چندين جا از كلام خود مى فرمايد،

((الله خالق كل شى ء))

 سوره زمر آيه ٦٢ (ترجمه : آفريننده هر چيز هر چه كلمه شى ء بر آن اطلاق مى شود جز خدا خدا است ) اين مضمون در چهار جا از قرآن مكرر شده ، و بموجب آن هر چه در جهان آفرينش فرض شود آفريده خدا است و هستى آن ازوست .

البته نبايد ازين نكته غفلت كرد كه قرآن د صدها آيه عليت و معلوليت را تصديق مى كند و فعل هر فاعلى را بخود آن فاعل نيز نسبت مى دهد آثار اشيا را مانند سوزانيدن آتش و رويانيدن زمين و برانيدن آسمان از آن آنها مى داند افعال اختياريه انسان را بپاى خود انسان مى نويسد.

و در نتيجه كننده هر كار همانا صاحب آن كار است ولى هستى بخش و وود دهنده كار و صاحب كار خدا است و بس .

و پس از اين تعميم كه بآفرينش داد مى فرمايد:

 ((الذى احسن كلشى ء خلقه ))

 سوره الم سجده آيه ٧ (ترجمه : خدائيكه هر آنچه آفريد زيبا قرار داد) بموجب انضمام اين آيه بآيه گذشته زيبائى با آفرينش دوش بدوش هم پيش مى روند و هر چه در جهان هستى داراى هستى است داراى زيبائى است و جز زيبائى صفتى ندارد.

و نيز نبايد ازين نكته غفلت داشت كه قرآن در آيات بسيارى خير در مقابل شر و نفع در مقابل ضرر و همچنين نيك در برابر بد و زيبا در برابر زشت را تصديق مى كند و بسيارى از كارها و كردارها و پديده ها را بدو زشت مى شمارد ولى چيزى كه هست اينهمه بديها و زشتيها و ناگواريها از راه نسبت و مقايسه پيدا مى شود و وجود قياسى و نسبى دارند نه نفسى .

مثلا مار و كژدم بد هستند ولى نسبت بانسان و حيواناتى كه از نيش آنها متضررند نه نسبت بسنگ و خاك . مزه تلخ و بوى مردار منفورند ولى نسبت بذائقه و شامه انسان نه نست بهمه . پاره اى از رفتارها و كردارها زشت هستند ولى نسبت بنظام اجتماعى انسان نه در هر نظامى و نه با قطع نظر از نظام اجتماع .

آرى اگر از نسبت و مقايسه دمى صرف نظر شود دست بروى هر چه گذاشته شود جز اندامى زيبا و هستى حيرت بخش و خيره كننده اى بچشم نخواهد خورد و جلوه زيبائى جهان هستى از توانائى وصف و بيان بيرون است زيرا خود وصف و بيان از زيبايان جهان هستى مى باشد.

در حقيقت آيه شريفه نامبرده مى خواهد روى مردم را از زشت و زيباى قياسى و نسبى برگردانيده متوجه زيبائى مطلق نمايد و افهام را با نظر كلى و عمومى مجهز سازد.

پس از دريافت اين تعليم بصدها آيات قرآنى برميخوريم كه با بيانات گوناگون موجودات جهان هستى را تنها تنها و دسته دسته و گروه گروه و نظامهاى جزئى و كلى را كه در آنها حكومت مى كند آيه و علامت خدايتعالى معرفى مى كند و آنها را از هر جهت كه فرض شوند (درست تامل شود) نشان دهنده خدايمتعال مى شمارد.

ما ازين بيانات باعطف نظر بدو آيه گذشته مى فهميم كه اين زيبائى بهت آور كه سراسر جهان هستى را از دو سوى گرفته همانا زيبائى ساحت كبريائى است كه از راه آيات آسمانى و زمينى مشاهده مى شود و هر يك از اجزاء جهان دريچه ايست كه بخشى از فضاى دلنشين و نامتناهى بيرون از خود را ارائه مى دهد و هيچكدام از خود چيزى ندارد.

و از اين روى قرآن كريم در آيات ديگرى هر جمال و كمال را از آن ساحت كبريا مى شمارد چنانكه مى فرمايد:

((هو الحى لا اله الا هو))

 سوره مؤ من آيه ٦٥ (ترجمه : اوست زنده خدائى جز او نيست )

((ان القوة لله جمعيا))

 سوره بقره آيه ١٦٥ (ترجمه : اينكه همه قوه و نيرو از آن خداست .) ((فان العزة لله جمعيا)) سوره نساء آيه ١٣٩ (ترجمه : بدرستى همه عزت از آن خدا است ).

پاورقي ١٦- تفسير عياشى چاپ قم جزء ١ ص ١٠.

١٧- مصدر سابق جزء ١ ص ١١ فضيل از امام پنجم .

١٨- آخر اتقان سيوطى چاپ قاهره (١٣٧٠ ه‍)

١٩- اتقان ص ١٢٠ ١٣٣

٢٠- مجاهد مفسر معروف متوفى ١٠٠ ١٠٣ هجرى (تهذيب الاسماء نووى ).

(سعيد بن جبير) مفسر معروف متوفى ١٠٠ - ١٠٣ هجرى (تهذيب الاسماء نووى ).

(عكرمه ) مولى و شاگرد ابن عباس و سعيد بن جبير متوفاى سال ١٠٤ هجرى - تهذيب -.

(ضحاك ) از شاگردان عكرمه (لسان الميزان ).

(حسن بصرى ) زاهد و مفسر معروف متوفاى سال ١١٠ هجرى (تهذيب ).

عطاء بن ابى رباح ) فقيه و مفسر مشهور از تلامذه ابن عباس متوفاى سال ١١٥ هجرى (تهذيب ).

(عطاء بن ابى مسلم ) از بزرگان تابعين از شاگردان ابن جبير و عكرمه متوفاى سال ١٣٣ هجرى (تهذيب ).

(ابوالعاليه ) از ائمه تفسير و بزرگان تابعين در قرن اول هجرى ميزيسته (تهذيب ).

(محمد بن كعب قرظى ) از مفسرين معروف و از نژاد يهود بنى قريظه بوده در قرن اول هجرى ميزيسته .

(قتاده ) اعمى از بزرگان فن تفسير شمرده شده از تلامذه حسن بصرى و عكرمه بوده در سال ١١٧ درگذشته است (تهذيب ).

(عطيه ) از ابن عباس نقل مى كند (لسان ).

(زيد بن اسلم ) مولى عمر بن خطاب فقيه و مفسر سال صد و سى شش هجرى درگذشته است (تهذيب ).

(طاوس ) يمانى از علماء وقت خود و شاگرد ابن عباس بوده و سنه صد و شش هجرى درگذشته است (تهذيب ).

٢١- عبد الرحمن بن زيد پسر زيد بن اسلم و از علماء تفسير معدود است

(ابوصالح كلبى ) نسابه و مفسر در قرن دوم ميزيسته .

٢٢- روايت موقوفه روايتى است كه مروى عنه در آن ذكر نشده باشد.

٢٣- (سفيان بن عيينه ) مكى از طبقه دوم تابعين و از علماء تفسير است در سال صد و نود و هشت هجرى درگذشته است (تهذيب ).

(وكيع بن جراح ) كوفى از طبقه دوم تابعين و از مفسرين است سال صد و نود و هفت هجرى درگذشته (تهذيب ).

(شعبة بن الحجاج ) بصرى از طبقه دوم تابعين و از معاريف مفسرين است سال صد و شصت هجرى درگذشته (تهذيب ).

(عبدبن حميد) صاحب تفسير از طبقه دوم تابعين و در قرن دوم ميزيسته .

٢٤- (ابن جرير طبرى ) محمد بن جريز بن يزيد از معاريف علماء اهل سنت و در سال سيصد و ده هجرى در گذشته (لسان الميزان )

٢٥- اتقان سيوطى جزء ٢ ص ١٩٠

٢٦- زجاج از علماى نحو متوفاى ٣١٠ هجرى (ريحانه )

(واحدى ) نحوى مفسر متوفاى ٤٦٨ هجرى (ريحانه )

(ابوحيان ) اندلسى نحوى و مفسر وقارى سال هفتصد و چهل و پنج در مصر وفات كرده (ريحانه ) .

٢٧- زمخشرى يكى از معاريف علماء ادب مؤ لف تفسير كشاف متوفاى سال ٥٣٨ هجرى (كشف الظنون ).

٢٨- امام فخر رازى متكلم و مفسر معروف صاحب تفسير مفاتيح الغيب متوفاى سال ٦٠٦ هجرى . (كشف الظنون ).

٢٩- (عبد الرزاق كاشى ) از معاريف علماء و عرفاى قرن هشتم هجرى در سال ٧٢٠ ٧٥١ هجرى در گذشته (ريحانه )

٣٠- احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبى صاحب تفسير ثعلبى متوفاى ٤٢٦ ٤٢٧ هجرى (ريحانه ).

٣١- محمد بن احمد بن ابى بكر قرطبى متوفاى سال ٦٦٨ هجرى (ريحانه )

٣٢- تاءليف شيخ اسماعيل حقى اسلامبولى متوفاى سال ١١٣٧ هجرى (ملحقات كشف الظنون ).

٣٣- تاءليف شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى متوفاى سال ١٢٧٠ هجرى (ملحقات كشف الظنون )

٣٤- بنام غرائب القرآن تاءليف نظام الدين حسن قمى نيشابورى متوفاى سال ٧٢٨ هجرى (ملحقات كشف الظنون ).

٣٥- زراره و محمد بن مسلم هر دو از فقهاى شيعه و خواص اصحاب امام پنجم و ششم اماميه مى باشد و معروف و جرير هر دو از خواص اصحاب امام ششم اند.

٣٦- فرات بن ابراهيم كوفى صاحب تفسير از مشايخ قمى صاحب تفسير است (ريحانه ) (و ابوحمزه ثمالى ) از فقهاى شيعه و از خواص اصحاب امام چهارم و پنجم اماميه است .

٣٧- (عياشى ) محمد بن مسعود كوفى سمرقندى از اعيان علماء اماميه و در نيمه دوم قرن سوم هجرى ميزيسته (ريحانه )

(على بن ابراهيم قمى ) از مشايخ حديث اماميه و در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم ميزيسته است (ريحانه ).

(نعمانى ) محمد بن ابراهيم نعمانى از اعيان علماء اماميه و از تلامذه كلينى است و در اوائل قرن چهارم هجرى ميزيسته (ريحانه ).

٣٨- سيد رضى از اعيان فقهاء اماميه و در شعر و ادب سر آمد اهل عصر خود بوده و نهج البلاغه از تاليفات اوست در سال چهار صد و چهار يا شش هجرى در گذشته (ريحانه ).

٣٩- شيخ الطايفه محمد بن حسن طوسى كه از اكابر علماء اماميه و كتاب تهذيب و كتاب استبصار كه دو اصل از چهار اصل حديث اماميه ميباشند تاليف اوست در سال چهار صد و شصت هجرى در گذشته .(ريحانه )

٤٠- صدر المتالهين محمد بن ابراهيم شيرازى فيلسوف نامى متوفاى هزار و پنجاه هجرى مؤ لف كتاب اسرار الايات و مجموعه تفاسير (روضات و ريحانه )

ميبدى و گونابادى و سيد هاشم بحرانى صاحب تفسير برهان در ٤ مجلد متوفاى سال ١١٠٧ هجرى و فيض كاشانى آخوند ملا محسن مؤ لف تفسير صافى و اصفى متوفاى ١٠٩١ هجرى (ريحانه ).

٤١- شيخ عبد على حويزى شيرازى صاحب تفسير نور الثقلين در ٥ مجلد متوفى سال ١١١٢ هجرى (ريحانه )

٤٢- فضل بن حسن طبرسى از اعيان علماء اماميه صاحب تفسير مجمع البيان در ده جلد متوفاى ٥٤٨ هجرى (ريحانه )

٤٣- سوره نسآء آيه ٨٢

٤٤- باول تفسير عياشى و تفسير صافى و برهان و بحار مراجعه شود.

٤٥- بحار ج ١ ص ١٣٧ باب اختلاف اخبار.

شناخت قرآن

١ ((و هو العليم القدير)) ((و هو السميع البصير)) ((الله لا اله الا هو لهه الاسماء الحسنى ))

 سوره طه آيه ٨ (ترجمه :خدا جز او خدائى نيست هر نامى كه نيكوتر است از آن اوست ) بمقتضاى اين آيات همه زيبائيهائى كه در جهان هست جلوه گراست حقيقت آن از آن ساحت كبريا مى باشد و براى ديگران چيزى جز مجاز و عاريت باقى نمى ماند.

در تاكيد اين بيان قرآن مجيد با بيانى ديگر توضيح ميدهد كه جمال و كمال در هر يك از آفريده هاى جهان محدود و متناهى است و نامحدود و نامتناهى آن پيش خدا است :

((انا كل شيى ء خلقناه بقدر))

 سوره قمر آيه ٤٩ (ترجمه : ما هر چيز را همراه اندازه اى آفريديم )

((و ان من شيى ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم ))

 سوره حجز آيه ٢١ (ترجمه : هيچ چيزى نيست مگر اينكه نزد ما خزينه هائى دارد و آنرا پائين نميفرستيم مگر باندازه اى معين و شناخته شده )

انسان با پذيرفتن اين حقيقت قرآنى دفعة خود را در برابر يك جمال و كمال نامتناهى خواهد ديد كه از هرسو بوى احاطه داشته هيچ خلائى در مقابل آن وجود ندارد و هر جمال و كمال را حتى خود را كه يكى از آن آيات مى باشد بدست فراموشى سپرده مجذوب و دلباخته خواهد گرديد چنانكه مى فرمايد:

((و الذين آمنوا اشد حبالله ،))

 سوره بقره آيه ١٦٥ (ترجمه : كسانى كه ايمان آوردند بخدا بيشتر از هر چيز مهر دارند).

و اينجا است كه چنانكه لازمه و خاصه مهر و محبت است استقلال و اراده خود را تسليم خداى متعال نموده و زير سر پرستى مطلق وى ميرود و تحت ولايت خدا قرار مى گيرد چنانكه مى فرمايد:

((و الله ولى المؤ منين ))

سوره آل عمران آيه ٦٨ (ترجمه : خدا سرپرست مؤ منين است ) و خداى متعال نيز چنانكه وعده فرموده خود متصدى اداره و رهبرى وى مى شود:

((الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور))

سوره بقره آيه ٢٥٧ (خدا سرپرست مؤ منين است ايشان را از تاريكيها بسوى روشنائى خارج مى كند.)

و به موجب آيه كريمه :

((اءومن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس ))

 سوره انعام آيه ١٢٢ (ترجمه : و آيا كسيكه مرده بود ما او را زنده كرديم و براى او نورى قرار داديم كه با آن در روشنائى آن - در ميان مردم راه ميرود) و آيه : ((

 ((اولئك كتب فى قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه ))

سوره مجادله آيه ٢٢ (ترجمه : آنان خدا در دلهاى ايشان ايمان را ثابت كرده و ايشان را با روحى از پيش خود - يا از ايمان - مؤ يد نموده است ) روحى ديگر و حيات ديگرى ميبخشد و نورى - درك ويژه واقع بينى - براى او قرار ميدهد كه مسير زندگى سعادتمندانه را در جامعه تشخيص ميدهد.

و در آيه ديگر راه تحصيل اين نور را توضيح ميدهد:

((يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤ تكم كفلين من رحمته و يجعل لكم نورا تمشون به ))

سوره حديد آيه ٢٨ (ترجمه : اى كسانيكه ايمان آورديد، پرهيزكارى كنيد و به پيغمبر او ايمان بياوريد تا خداوند از رحمت خود دو برابر بشما بدهد و براى شما نورى قرار دهد كه با آن راه رويد).

و ايمان به پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم را در آيات ديگرى بتسليم و اتباع وى تفسير فرموده چنانكه ميفرمايد: ((

((قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله ))

 سوره آل عمران آيه ٣١ (ترجمه : بگو اگر خدا را دوست ميداريد از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست دارد) و زمينه پيروى را در آيه ديگر توضيح ميدهد: ((الذين يتبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراة و الانجيل يامرهم بالمعروف و بنهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت عليهم ))سوره اعراف آيه ١٥٧ (ترجمه : كسانيكه پيروى ميكنند از پيغامبرى كه نبى امى است كسيكه او را در تورات و انجيل نوشته شده ميبابند - در تورات و انجيل ذكر شده - ايشان را بمعروف امر مى كند و از منكر نهى مى كند و چيزهاى پاك را براى ايشان حلال و چيزهاى پليد را برايشان حرام مى كند و از ايشان سختى و هر گونه زنجيرهائى كه داشتند وضع مى كد آزادى مى بخشد)

و روشن تر ازين بيان زمينه پيروى را در آيه ديگر كه هم مفسر اين آيه است توضيح مى دهد: ((فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التى فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ))سوره روم آيه ٣٠ (ترجمه : روى خود را استوار نگه دار براى دين در حال اعتدال در دين با اعتدال ثابت قدم باش همان آفرينش خدا كه مردم را بر آن آفريده آفرينش خدا تبديل و تغيير ندارد آن است دينى كه مى تواند جامعه بشرى را اداره نمايد).

بمقتضاى اين آيه برنامه كامل اسلام خواسته هاى آفرينش و بعبارت ديگر شرايع و قوانينى است كه فطرت و خلقت انسان به سوى آنها انسان را هدايت مى كند (زندگى بى آلايش يك انسان طبيعى ) چنانكه در جاى ديگر مى فرمايد:

 ((و نفس رما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زكاها وقد خاب من دساها)

)(ترجمه آيه گذشته ).

قرآن تنها كتاب آسمانى است كه اولا زندگى سعادتمندانه انسانى را با طرز زندگى بى آلايش و پاك انسان فطرى (طبيعى ) مساوى مى داند و ثانيا بر خلاف بيشتر يا همه روشها كه برنامه خدا پرستى انسان را از برنامه زندگى تفكيك مى كنند برنامه دينى را همان برنامه زندگى قرار داده در همه شؤ ون فردى و اجتماعى انسان مداخله نموده دستوراتى مطابق واقع بينى (جهان بينى خداشناسى ) صادر مى كند و در حقيقت افراد را به جهان را بافراد مى سپارد و هر دو را بخدا.

قرآن كريم آثار و خواص زيادى صورى و معنوى براى مردان خدا و اولياء حق در زمينه يقينى كه دارند ذكر مى كند كه اين فصل گنجايش شرح و تفصيل آنها را ندارد.

كا معنى حجيت بيان پيغمبر (ص ) و ائمه (ع ) بدلالت خود قرآن مجيد بيان پيامبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و اهل بيت كرامش چنان كه در فصول سابقه گذشت در تفسير آيات قرآنى حجيت دارد.

اين حجيت در مورد قول شفاهى و صريح پيغمبر (صلى الله عليه و آله ) و ائمه اهل بيت و همچنين در اخبار قطيعة الصدور كه بيان ايشان را حكايت مى كند روشن است .

ولى خبر غير قطعى كه در اصطلاح خبر واحد ناميده مى شود و حجيت آن در ميان مسلمين مورد خلاف است منوط بنظر كسى است كه بتفسير مى پردازد، در ميان اهل سنت نوعا بخبر واحد كه در اصطلاح صحيح ناميده مى شود مطلقا عمل مى كنند و در ميان شيعه آنچه اكنون در علم اصول تقريبا مسلم است اين است كه خبر واحد موثوق الصدور در احكام شرعيه حجت است و در غير آنها اعتبار ندارد براى تحقيق مسئله بعلم اصول بايد مراجعه كرد.

تذكر:

بنابر اينكه معنى تفسير محصل مدلول آيه مى باشد بحثى را بحث تفسيرى ميتوان گفت كه در محصل معنى آيه تاثير داشته باشد اما بحثهائى كه در محصل معنى آيه تاثير ندارند مانند برخى بحثهاى لغوى و قرائتى و بديعى ، اين نوع بحثها تفسير قرآن نيست

.

## بخش سوم : وحى قرآن مجيد

الف اعتقاد عمومى مسلمانان در وحى قرآن : قرآن مجيد بيشتر از هر كتاب مقدس ديگر مانند توراة و انجيل از مسئله وحى آسمانى و فرستنده وحى و آورنده وحى ياد كرده و حتى از كيفيت وحى سخن گفته است .

عقيده عمومى مسلمين كه البته ريشه آن همان ظواهر لفظى قرآن است در باره وحى قرآن اينست كه قرآن مجيد بلفظ خود سخن خدا است كه بوسيله يكى از مقربين ملائكه كه موجوداتى آسمانى هستند پيغمبر اكرم فرستاده شده است .

نام اين مللك فرشته جبريل و روح امين است ، سخن خدا را تدريجا در مدت بيست و سه سال پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) رسانيده و بموجب آن بآحضرت ماموريت داده شده كه لفظ آيات آن را به مردم بخواند و مضامين آنها را بفهماند و به سوى معارف اعتقادى و مقررات اجتماعى و قوانين مدنى و وظائف فردى كه قرآن بيان مى كند دعوت كند.

نام اين ماموريت خدائى رسالت و پيغامبرى است ، پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) بى اينكه كمترين دخل و تصرفى در مواد دعوت كند و از پيش خود چيزى بر آنها بيفزايد يا بكاهد يا پس و پيش كند رسالت خود را انجام داده است .

ب نظر نويسندگان امروز درباره وحى و نبوت : غالب نويسندگان امروز كه در اديان و مذاهب بكنجكاوى مى پردازند نظرشان در توجيه و تقرير وحى و نبوت قرآن اين است كه :

پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) يك نابغه اجتماعى بوده كه براى نجات جامعه انسانى از پرتگاه انحطاط و توحش و استقرارشان در مهد مدنيت و آزادى قيام كرده و به سوى افكار پاك خود كه در صورت يك دين جامع و كامل تنظيم كرده است دعوت نموده است .

مى گويند وى داراى روحى پاك و همتى بلند بود و در يك محيط تاريك و تيره اى زندگى مى كرد كه جز زورگوئى و ياوه سرائى و هرج و مرج چيزى در آن حكومت نمى كرد و جز خود خواهى و دزدى و غارتگرى و هرگونه توحش بچشم نمى خورد.

پيوسته از مشاهده اين اوضاع ناگوار رنج مى برد و گاهى كه كارد باستخوانش مى رسد از مردم كناره گيرى نموده در غارى كه در كمريكى از كوههاى تهامه بود روزى چند خلوت مى كرد و به آسمان و ستارگان درخشان آن و زمين و كوه و دريا و صحرا و اين همه وسائل گرانبهايى كه دستگاه آفرينش در اختيار انسان گذاشته است خيره مى شد و از اين همه غفلت و نادانى كه دامنگير انسان شده و زندگى پر ارج وى را كه سراپا خوشبختى و كامرانى است بزندگى پست درندگان و چرندگان تبديل نموده افسوس مى خورد.

پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) تا حدود چهل سالگى آن درك را داشت و اين رنج را مى برد تا در سن چهل سالگى موفق شد طرحى بريزد كه بشر را از آن وضع اسفناك كه مظهرش سرگشتگى و لگام گسيختگى و خود خواهى و بى بند و بارى بود نجات بخشد و آن آيين اسلام بود كه راقى ترين رژيم مناسب مزاج وقت بود.

پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) افكار پاك خود را سخن خدا و وحى الهى فرض مى كرد كه خداى متعال از راه نهاد پاكش با وى بگفتگو پرداخته است و روان پاك و خيرخواه خود را، كه اين افكار از آن تراوش كرده و در قلب آرامش مستقر مى شد، روح امين و جبريل و فرشته وحى ناميد و بطور كلى قوائى را كه در جهان طبيعت بسوى خير و هرگونه خوشبختى دعوت مى كنند ملائكه و فرشتگان و قوائى را كه بسوى شر و هرگونه بدبختى مى خوانند شياطين و جن خواند و وظيفه خود را كه به مقتضاى نداى وجدان عهده دار قيام و دعوت مى شد نبوت و رسالت نام گذاشت .

البته اين توجيه از آن كسانى است كه براى جهان هستى خدائى اثبات مى كنند و از روى انصاف براى نظام دينى اسلام ارزشى قائلند اما كسانيكه آفريدگارى براى جهان معتقد نيستند سازمان نبوت و وحى و تكاليف آسمانى و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ را سياست دينى و در حقيقت از باب دروغ مصلحت آميز مى دانند.

مى گويند پيغمبران مردان اصلاحج طلبى بودند و مقرراتى براى اصلاح جامعه بشرى در شكل دين آورند و چون مردم اعصار گذشته تاريك و غرق جهالت و خرافه پرست بودند پيغمبران نظم دينى را در سايه يك سلسله اعتقادات خرافى از مبدء و معاد نگهداشتند

ج قرآن مجيد درباره وحى و نبوت چه مى گويد؟ كسانيكه دستگاه وحى و نبوت را با بيان گذشته اولى توجيه مى كنند دانشمندانى هستند كه به واسطه اشتغال و انس بعلوم مادى و طبيعى همه چيز جهان هستى را در انحصار قوانين طبيعت مى دانند و آخرين ريشه حوادث را نيز همان طبيعت فرض مى نمايند و از اين روى قهرا اديان آسمانى را پديده هاى اجتماعى خواهند دانست و با ميزانى كه از ساير پديده هاى اجتماعى بدست آمده خواهند سنجيد چنانكه اگر يكى از نوابغ اجتماعى مانند كورش و داريوش و اسكندر خود را برانگيخته خدا و كار خود را ماموريت آسمانى و تصميمات خود را فرمانهاى خدائى معرفى كند، توجيهى جز آنچه در فصل سابق گذشت نخواهد داشت .

ما فعلا در صدد اثبات جهان ماوراء الطبيعه نيستيم و نيز باين دانشمندان نمى گوئيم كه هر علمى تنها در اطراف موضوع خود مى تواند نظر دهد و علوم مادى كه از خواص و آثار ماده بحث مى كنند اثباتا و نفيا حق مداخله در ماوراء ماده ندارند.

آنچه مى گوئيم اين است كه توجيه سابق هرچه باشد بايد با بيانات قرآن مجيد كه سند نبوت پيغمبر اكرم است و ريشه اصلى همه اين سخنان در آن است وفق دهد و تطبيق پذيرد ولى صريح قرآن بر خلاف اين توجيه دلالت دارد و اينك ما يكى يكى از اجزاء اين توجيه را با آيات قرآنى مى سنجيم :

## ١ سخن خدا

طبق توجيه گذشته پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) افكار پاكى كه بذهنش خطور مى كرد سخن خدا ناميده و معنى اش اين است كه اين رشته افكار مانند افكار ديگرش از آن خودش و تراوش مغز خودش بود ولى اين افكار ويژه براى اينكه پاك و مقدس بود به خدا نسبت داده شد و بالاخره اين افكار نسبت طبيعى به پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) نسبت تشريفى بخدا دارند ولى قرآن مجيد صريحا و جدا در آيات تحدى و نسبت خود را بلفظه از پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) و از هر بشر ديگر بكلى نفى مى كند، مى گويد (٤٦) اگر سخن سخن بشر است سخنى همانند آن در هر بابى كه قرآن سخن گفته از معارف اعتقادى و اخلاق و احكام و قصص و حكمت و موعظف بياورند و در اين باره از هر جائى كه مى خواهند اخلاق و احكام و قصص و حكمت و موعظت بياورند و در اين باره از هر جائى كه مى خواهند استعانت و استمداد جويند وقتيكه نتوانستند بدانند كه سخن خدا است نه سخن بشر و اگر جن و انس

(٤٧)

دست بهم داده براى اين كار قيام كنند نخواهند توانست نظير قرآن را بياورند.

مى گويد

(٤٨)

اگر مى گوئيد قرآن سخن محمد است از كسى ديگر كه در مشخصات زندگى مانند او است يتيم تربيت نديده درس نخوانده نوشتن ياد نگرفته در محيط تاريكى مانند محيط جاهليت بزرگ شده مانند اين كتاب يا سوره اى از سورهاى آن بياوريد.

مى گويد

 (٤٩)

 چرا در آيات قرآن كه در مدت بيست و سه سال نزول هيچگونه تفسير و اختلافى در اسلوب بيان و لفظ و معناى خود پيدا نكرده درست تدبر نمى كنند و اگر سخن بشر نه سخن خدا بود قطعا محكوم نظام طبيعت مى شد و تحول و تغيير و اختلاف در آن پديد مى آمد.

بديهى است كه اى بيانات بانسبت تشريفى سازگار نيست و قرآن را تنها كلام خدا معرفى مى كند.

گذشته از اين قرآن مجيد در صدها آيه معجزاتى خارق عادت كه با نظام عادى طبيعت قابل توجيه نيست اثبات مى كند كه پيغمبران بواسطه آنها نبوت خود را اثبات مى كرده اند و اگر نبوت همان نداى وجدان و وحى آسمانى بمعنى افكار پاك بشرى بود اقامه حجت و استمداد از معجزه معنائى نداشت .

برخى از نويسندگان اين معجزات صريحه را با يك وجوه خنده دارى تاءويل مى كنند ولى هر خواننده اى بتوجيهاتشان مراجعه نمايد ترديد نخواهد داشت كه مدلول قرآن مجيد غير از آن است كه اين دانشمندان مى گويند.

منظور ما در اينجا اثبات امكان تحقق معجزه و خارق عادت يا اثبات صحت نقل قرآن نيست بلكه مطلوب اين است كه قرآن براى انبياء گذشته مانند صالح و ابراهيم و موسى و عيسى صريحا معجزاتى اثبات مى كند و اين قصه هائى كه حكايت مى كند جز خرقه عادت محملى ندارد. و البته براى اثبات نداى وجدان اقامه معجزات لزوم ندارد.

## ٢ روح امين و جبريل

طبق توجيه گذشته پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) روان پاك خود را كه در مصلحت بينى و خير انديشى فروگذارى نمى كرد روح امين و القاء او را وحى مى ناميد ولى قرآن مجيد اين نظر را تاءييد نمى كند زيرا قرآن القاء كننده آيات را جبريل مى نامد و بنابر توجيه نامبرده هيچ موجبى براى اين تسميه نيست .

خداى متعال مى فرمايد:

((قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله ))

سروه بقره آيه ٩٧ (ترجمه : بگو كسيكه دشمن جبريل است همان جبريل قرآن را باذن خدا بدل تو نازل كرده نه بى اذن و از پيش خود).

اين آيه پاسخ يهود

 (٥٠)

است كه پيغمبر اكرم پرسيدند: اين قرآن را كه بر تو نازل مى كند؟ فرمود: جبريل ، گفتند: ما با جبريل دشمنيم زيرا به ما بنى اسرائيل محدوديتها را او نازل مى كرد و چون دشمن او هستيم به كتابى كه وى آورده ايمان نمى آوريم خداى متعال در اين آيه به سخن شان پاسخ مى دهد كه جبريل قرآن را باذن خدا به پيغمبر اكرم نازل نموده نه از پيش خود و بالاخره قرآن سخن خدا است و بايد ايمان آورد نه سخن جبريل .

بديهى است يهود دشمنى با يك موجود آسمانى داشتند، كه متصدى رسانيدن وحى الهى و از حضرت كليم و حضرت محمد (صلى الله عليه و آله ) جدا بود، نه با روان پاك كليم يا محمد (صلى الله عليه و آله ).

و همين قرآن كه در اين آيه نازل كردن قرآن را بر قلب پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) به جبرئيل نسبت مى دهد در آيه ديگر بروح امين نسبت مى دهد ((

 ((نزل به الروح الامين على قلبك )

)سوره شعرا آيه ١٩٤ (ترجمه : قرآن را روح امين بقلب تو نازل كرده است ) و از اين توافق دو آيه معلوم مى شود كه مراد از روح امين همان جبريل مى باشد.

خداى متعال در جاى ديگر از كلام خود در وصف اين نازل كننده وحى مى فرمايد:

((انه لقول رسول كريم ذى قوة عند ذى العرش مكين مطاع ثم امين و ما صاحبكم بمجنون و لقد راه بالافق المبين ))

سوره تكوير ٢٣ (ترجمه : بدرستى قرآن سخنى است : كه سفير محترم جبريل آورده رسول محترمى كه پيش صاحب عرش خدا داراى نيرو است و منزلت دارد و آنجا مطاع است پيش ملائكه امين است و يار شما پيغمبر اكرم ديوانه و جن زده نيست و سوگند مى خورم كه آورنده وحى را در حاليكه در افقى آشكار بود ديد) آيات دلالت دارند

كه جبريل از مقربان نزديك خدا و داراى نيروى عظيم و منزلت و فرمانروا و امين مى باشد.

و در جاى ديگر در وصف همين مقربين عرش كه ملائكه كرامند مى فرمايد:

 ((الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يؤ منون به ويستغفرون للذين آمنوا))

سوره مؤ من آيه ٧ (ترجمه : كسانيكه عرش خداى تو را حمل مى كنند و آنانكه در اطراف عرش مى باشند به خداى خود همراه حمد تسبيح مى گويند و با او ايمان مى آورند و براى كسانيكه ايمان آوردند طلب مغفرت مى كنند) دلالت آيه باينكه ملائكه مقربين موجودات مستقل و داراى شعور و اراده مى باشند روشن است زيرا اوصافى كه براى آنان ذكر شده مانند ايمان به خدا و طلب مغفرت براى ديگران جز با وجود مستقل و شعور و اراده سازگار نيست .

و باز در باره همين ملائكه مقربين مى فرمايد:

((لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون و من يستنكف عن عبادته و يستكبر فسيحشرهم اليه جميعا تا آنچا كه مى فرمايد و اما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا اليما ولا يجدون لهم من دون الله ولياولا نصيرا))

سوره نساء آيه ١٧٣ (ترجمه : مسيح هرگز از بندگى خدا خود دارى و سرپيچى نمى كند و نه ملائكه مقربين و هر كه از بندگى او سرپيچى و گردن كشى كند بزودى همه ايشان را بسوى خود جمع آورى خواهد نمود تا آنجا كه مى فرمايد و اما كسانيكه سرپيچى كردند و گردنكشى نمودند آنان را با عذابى دردناك عذاب خواهد كرد و جز خدا براى خود سرپرست و ياورى نخواهند يافت ).

بديهى است كه مسيح و ملائكه مقربين اگر چه معصيت نمى كنند ولى در صورت معصيت و تخلف از بندگى يا عذاب روز قيامت در اين آيه تهديد شده اند و تهديد با عذاب روز قيامت كه متفرع بر ترك يك نوع تكليف است جز با استقلال وجود و شعور و اراده درست نمى باشد.

از آيات گذشته روشن مى شود كه روح امين كه جبريل نيز ناميده مى شود و آورنده وحى مى باشد طبق بيان قرآن يك فرشته آسمانى داراى وجود و شعور و اراده مستقل است .

بلكه از جمله اى كه در خلال آيات سوره تكوير گذشت : (( ((مطاع ثم ))(آورنده قرآن آنجا مطاع است ) استفاده مى شود كه جبريل در عالم بالا فرمانروا بوده گروهى از ملائكه فرمانبردار وى مى باشند و پيوسته يا گاهى وحى قرآن به وسيله زيردستان وى مى رسيده چنانكه آيات سوره عبس نيز به اين معنى اشاره مى كنند:

((كلا انها تذكرد فمن شاء ذكره فى صحف مكرمة مرفوعة مطهرة بايدى سفرة كرام بررة ))

 (( ع سوره عبس آيه ١٦ (ترجمه : نه هرگز، بدرستى اين قرآن يا اين آيات ياد آورى است پس هر كه مى خواهد بياد آورد اين تذكره در صحيفه هائى است گرامى و بلند مرتبه و پاك شده در دست سفيرانى محترم و نيكوكار).

## ٣ ملانكه و شياطين

طبق توجيه گذشته ملائكه و فرشتگان نام قواى طبيعى است كه بخير و خوشبختى و شياطين نام قواى طبيعى است كه به شر و بدبختى دعوت مى كنند! ولى آنچه از قرآن مجيد استفاده مى شود خلاف اين است وقرآن ملائكه و شياطين را يكعده موجودات بيرون از حس و داراى وجود و شعور و اراده مستقل مى داند.

اما ملائكه ، آيات چندى در اين باره گذشت كه به موجب آنها ملائكه موجودات مستقل و داراى ايمان و كارهائى كه با شعور و اراده تحقق مى پذيرد هستند و آيات بسيار ديگرى نيز در قرآن مجيد هست كه به همين مدعى گواهى مى دهد.

و اما شياطين ماجراى سرپيچى ابليس از سجده آدم و محاوره اى كه ميان او و خداى متعال جارى گرديده است در چند جاى قرآن مجيد نقل شده ابليس پس از رانده شدن از ساحت قرب مى گويد: همه ذريه آدم را جز بندگان مخلص گمراه خواهم كرد

(( ((لاغوينهم (٥١) اجمعين الا عبادك منهم المخلصين ))

و خداى متعال در جواب مى فرمايد: دوزخ را از تو و پيروانى كه از بشر خواهى داشت بكيفر اعملتان پر خواهم نمود

(( لا ملان جهنم منك و ممن تبعك منهم اجمعين ))

(٥٢)

بديهى است كيفر عمل جز باشعور و ادراك كيفر بيننده صورت نمى بندد و همچنين خداى متعال در جاى ديگر از كلام خود عطف به تهديدى كه ابليس بشر را كرده مى فرمايد:

 ((ولقد صدق عليهم ابليس ظنه فاتبعوه الا فريقا من المؤ منين ))

(( ع سوره بسا آيه ٢٠ (ابليس گمانى را كه بايشان داشت تحقق بخشيد پس جز فرقه از مؤ منين پيروى او را كردند) چنانكه مى بينيم ابليس را با ظن و گمان متصف ساخته .

و همچنين در جاى ديگر مى فرمايد:

((و قال الشيطان لما قضى الامر ان الله وعدكم وعد الحق و وعدتكم فاخلفتكم و ما كان لى عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبتم فلا تلومونى ولوموا انفسكم ))

(( سوره ابراهيم آيه ٢٢ (ترجمع : و شيطان پس از آنكه كار خاتمه يافت مى گويد: خدا به شما وعده داد وعده حق من نيز وعده دادم و تخلف كردم و مرا تسلطى بر شما نبود جز اينكه شما را فقط دعوت كردم و شما پذيرفتيد پس مرا تسلطى بر مشا نبود جز اينكه شما را فقط دعوت كردم و شما پذيرفتيد پس مرا ملامت و سرزنش مى كنيد و خودتان را ملامت كنيد) ملامت و سرزنش نيز از امورى است كه تنها به كسانى كه شعور و اراده دارند تعلق مى گيرد.

آيات بالا و آيات ديگرى كه در همين مضامين است براى شيطان صفات و حالاتى اثبات مى كند كه با داشتن وجود و شعور و اراده استقلالى ملازمند و بر قواى طبيعى كه فاقد اين صفات مى باشند صدق نمى كنند.

جن

نظاير آياتى كه درباره ملائكه و شياطين گذشت بلكه بيشتر و روشنتر درباره جن نيز هست خداى متعال درباره فرزندانى كه دعوت پدر و مادر خود را نپذيرفته ايمان نمى آورد و آئين خدا را خرافات و اساطير گذشتگان مى شمارند مى فرمايد ((

((اولئك الذين حق عليهم القول فى امم قد خلت من قبلهم من الجن و لانس انهم كانو خاسرين ))

سوره احقاف آيه ١٨ (ترجمه : آنانند كسانيكه سخن در ايشان ثابت شده در ميان امتهائى كه از جن و انس در گذشته اند بدرستى آنان زيانكار بودند) به مقتضاى اين آيه جن نيز مانند انسان امتهاى مختلف و تكاليف و مرگ و مير دارند.

و باز در جاى ديگر مى فرمايد:

((واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضى ولوا الى قومهم منذرين قالوا ياقومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصد قالمابين يديه يهدى الى الحق والى طريق مستقيم يا قومنا اجيبوا داعى الله و آمنوا به يغفرلكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم و من لا يجب داعى الله فليس بمعجز فى الارض وليس له من دونه اولياء اولئك فى ضلال مبين ))

سوره احقاف آيه ٣٢ (ترجمه : يادآورى مى كنيم وقتى را كه چندين تن از جن را براى شنيدن قرآن به سوى تو برگردانيديم تا وقتيكه براى آن حضور يافتند به همديگر گفتند گوش دهيد پس همينكه خاتمه يافت براى انذار دعوت بسوى قوم خود روانه شدند گفتند: اى قوم ما كتابى را گوش داديم كه پس از موسى نازل شده بسوى حق و بسوى راه راست راه نمائى مى كند اى قوم داعى خدا را بپذيريد و بوى ايمان بياوريد تا خدا از گناهانتان بيامرزد و شما را از عذابى دردناك پناه دهد و كسيكه داعى خدا را نپذيرد در زمين خدا را عاجز كننده نيست و سرپرستان ديگرى جز خدا ندارد آنان در يك گمراهى آشكار مى باشند).

دلالت قصه به اينكه جن نيز مانند بشر يك گروه داراى وجود مستقل و شعور و اراده و تكليف مى باشند روشن است و آيات ديگرى نيز در قرآن مجيد در ميان آيات قيامت است كه دلالت بر اين مدعى از آيات بالائى كمتر نيستند.

## ٤ نداى وجدان به دعوت

طبق توجيه گذشته معنى نبوت و رسالت همان برانگيخته شدن و گردن گير شدن است از ندائى كه وجدان انسانى باصلاحات عمومى مى نمايد ولى از قرآن مجيد خلاف اين معنى فهميده مى شود زيرا خداى متعال مى فرمايد:

 ((و نفس و ماسواها فالهمها فجورها و تقواها))

سوره شمس آيه ٨ (ترجمه : سوگند بنفس و كسيكه او را درست كرد پس الهام نمود باو بدلش انداخت بزه كارى و پرهيزكارى او را) بدلالت آيه هر فرد از انسان با وجدان و نهاد خدادادى خود نيك و بد و زشت و زيباى اعمال خود را درك مى كند و نداى اصلاحات در درون هر انسان نهفته است جز اينكه برخى گوش داده رستگار مى شوند و برخى اعتنا نكرده بسوى بدبختى قدم برمى دارند چنانكه بعد مى فرمايد:

((قد افلح من زكاها و قد خاف من دساها))

سوره شمس آيه ١٠ (ترجمه : رستگار شد كسيكه نفس را نمو خوب داد (پرورانيد) و زيانكار شد آنكه آن را از نوبآن باز داشت و اگر نبوت و رسالت اثر همين نداى وجدان بود كه عموميت دارد، همه افراد نبوت و رسالت را داشتند و حال آنكه خداى متعال اين منصب را ببرخى از افراد تخصيص مى دهد چنانكه مى فرمايد:

)سوره انعالم آيه ١٢٤ (ترجمه زمانيكه آيه اى براى ايشان مى آيد مى گويند ايمان نخواهيم آورد تا وقتيكه آنچه پيغمبران خدا داده شد به شما نيز داده شود. خدا بهتر مى داند كجا رسالت خود را قرار دهد) آيه دلالت دارد بر اينكه كفار براى ايمان خود شرط مى كردند كه رسالت عمومى شود و ايشان نيز بهره اى از آن داشته باشند ولى خداى متعال پاسخ رد بايشان داده اختصاص بودن رسالت را تثبيت مى كند.

## ٥ در اطراف توجيه دوم

چنانكه در ذيل توجيه اول تذكر داديم ، فعلا در مقام اثبات حقانيت دعوت اسلامى و صدق دعوى پيغمبراكرم نيستيم بلكه ميخواهيم بگوئيم كه توجيه دوم نيز با بيانات قرآنى وفق نمى دهد زيرا:

طبق توجيه دوم اصول اعتقادى كه پيغمبران به مردم تلقين كرده اند يك رشته اعتقادات خرافى است كه از باب سياست دينى به مردم آن زمان كه از علم و فرهنگ عارى بودند تحميل شده ، البته از راه خير خواهى بوده كه مردم از ترس خدائى كه بسرپيچى از قوانين دينى كفر سخت مى دهد و ترس روز قيامت كه كيفر در آن روز داده مى شود و همچنين از طمع در بهشتى كه بفرمانبرداران نويد داده شده و بروز قيامت موكول گرديده از قوانين دينى پيروى كنند.

تاريخ زندگى ساير پيغمبران زياد روشن نيست ولى تاريخ حيات پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) بسيار روشن است و كسيكه بتاريخ حيات و سيرت آن حضرت دقيقانه مراجعه كند كمترين ترديد نخواهد داشت كه آن حضرت بدعوت خود صدرصد ايمان و كاملا اعتماد و اطمينان داشته است ، درين صورت اگر داستان اعتقادات دينى داستانى خرافى بود اين همه براهين و ادله كه در قرآن كريم باعتقادات اسلامى اقامه شده و احتجاجاتى كه براى اثبات صانع عالم و توحيد و ساير صفات وى و ساير اعتقادات راجع به نبوت و معاد شده هرگز معنى نداشت .

قرآن خود در معنى وحى و نبوت چه مى گويد؟ آنچه از قرآن مجيد بدست مى آيد اين است كه اين كتاب آسمانى از راه وحيى كه به پيغمبر اكرم (صلى الله عليه و آله ) شده بدتس آمده است و وحى يك نوع تكليم آسمانى (غيره مادى ) است كه از راه حس و تفكر عقلى درك نمى شود بلكه با درك و شعور ديگرى است كه آگاهى در برخى از افراد بحست خواست خدائى پيدا مى شود و دستورات غيبى يعنى نهان از حس و عقل را از وحى و تعليم خدائى دريافت مى كند، عهده دارى اين امر نيز نبوت ناميده مى شود.

براى روشن ساختن اين مطلب از تذكر و بيان مقدمات زيرين ناگزيرم :

١ در اوايل اين كتاب در ضمن بحث مفصلى تذكر داده شد كه نوعهاى گوناگونى كه در اين جهان مشهود مى باشند هر يك از آنها اعم از جاندار و غير جاندار در وجود و پيدايش خود غايت و هدفى دارد كه از آغاز پيدايش به سوى آن متوجه و روان مى باشد و به تناسب هدفى كه دارد در ساختمان وجودى خود با قوى و ابزارى مجهز است كه مبدء و منشاء فعاليتهاى ويژه آن نوع است ، فعاليتهائى كه آن را به هدف خود نزديك و بالاخره پيروز مى كند چنانكه خداى متعال مى فرمايد

(٥٣)

: ((

 ((الذى ربنا الذى اعطى كل شى ء خلقه ثم هدى )) سوره طه آيه ٥١ و باز مى فرمايد: ((الذى خلق فسوى والذى قدر فهدى ))

(٥٤)

))سوره اعلى آيه ٣.

پاورقي ٤٦- سوره يونس آيه ٣٨ سوره هود آيه ١٣.

٤٧- سوره اسرى آيه ٨٨.

٤٨- سوره بقره آيه ٢٣.

٤٩- سوره نساء آيه ٨٢.

٥٠- در المنهور جزء ا ص ٩٠ و نور الثقلين جزء ١ ص ٨٧ ٨٩ و غير آنها.

٥١- سوره ص آيه ٨٣.

٥٢- سوره ص آيه ٨٥

٥٣- خداى ما كسى است كه به هر چيز آفرينش ويژه آن را داد سپس (به سوى منافعش ) راهنمائى كرد.

٥٤- كسيكه آفريد پس درست كرد و كسى كه اندازه داد پس راهنمائى كرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

شناخت قرآن

١ و نيز تذكر داده شد كه نوع انسان از اين كليت قانون هدايت عمومى مستثنى نيست و در زندگى خود هدفى دارد كه به سوى آن متوجه و با تجهيزاتى مجهز است كه با آن متناسب است و پيروزى او در يافتن هدف خود كمال و سعادت اوست و شكست و نوميدى او از وصول آن نق و شقاوت و بدبختى اوست و با راهنمائى آفرينش به سوى هدف و غايت خود هدايت مى شود، خداى متعال در هدايت خصوص انسان مى فرمايد:

 ((انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا))

سوره دهر آيه ٣ (ترجمه : بدرستى ما انسان را از نطفه امشاجى كه پيوسته زير ابتلا و آزمايش بود آفريديم پس او را شنوا و بينا كرديم ما او را براه راست راهنمائى كرديم سپاسگزار باشد يا ناسپاس .

و باز مى فرمايد:

 ((من نطفة خلقه فقد ره ثم السبيل يسره ))

سوره عبس آيه ٢٠ (ترجمه : انسان را از نطفه آفريده اندازه گيرى كرد يا برايش اندازه قرار داد پس از آن راه را برايش آسان كرد هموار نمود )

## ٢ امتياز انسان در پيمودن راه زندگى :

امتيازى كه گروه جان دار موجودات جهانى از گروه بيجان دارند اين است كه فعاليت جانداران فعاليت علمى است و كارهاى خود را از راه درك و شعور انجام مى دهند و انسان در عين حال كه با ساير جانداران در فعاليت علمى شريك است امتيازى نسبت به ديگران دارد و آن اين است كه انسان با عقل و خرد مجهز است يعنى در كارهائى كه برايش امكان فعاليت هست به مجرد امكان فعاليت به انجام عمل نمى پردازد بلكه خير و شر و نفع و ضرر كار را مى سنجد در صورتيكه نفعش غالب آيد بكار مى پردازد و اگر ضررش بيشتر بود خود دارى مى كند و در هر كارى كه انجام مى دهد به حسب تشخيصى كه داده از حكم عقل خود پيروى مى كند و عقل نيز درجائى كه نفع بى مزاحم ديد حكم بلزوم فعل خواهد كرد (البته مراد ما از حكم و قضاوت عقل اين است كه ضرورى بودن فعل يا ترك را درك كند اما دعوت به سوى فعل يا ترك و خواستن يكى از آن دو در حقيقت كار عاطفه و احساسى است كه عقل روى خواست آن عمل درك را انجام مى دهد و نفع بى مزاحم فعل را تصديق يا تكذيب مى كند آرى چون اين دركها اعتبارى و قراردارى است درك و قضاوت و حكم در آنها يكى است دقت كافى شود.)

## ٣ نوع انسان بچه معنى اجتماعى است ؟

در اينكه نوع انسان در خارج اجتماعى است و پيوسته در حال اجتماع و دسته جمعى زندگى مى كرده و مى كند و افراد دست بدست همديگر داده با تعاون برفع حوائج مى پردازند ترديدى نيست ، ولى آيا اين تعاون و همدستى را بمقتضاى طبع اولى مى خواهد و از اول مايل است كه فعاليتهاى خود را آميخته با ديگران انجام دهد و از مجموع محصول كار بحسب وزن اجتماعى كه دارد براى خود سهم بردارد؟ آنچه ما مى يابيم اينست كه طبيعت شخصى انسان حوايج و نيازمنديهائى دارد و عواطف و احساساتى نيز دارد كه با خواستهاى گوناگون خود قوا و ابزار خود را بكار مى اندازد و درين مرحله از نيازها و خواستهاى ديگران بى خبر است .

انسان براى رفع نيازمنديهاى خود از همه چيز استفاده مى كند، در راه وصول بمقاصد خود از بسايط و مركبات زمين كمك مى گيرد اقسام نباتات و درختها را از برگ و ميوه گرفته تا ساقه و ريشه و انواع حيوانات و محصولات وجود آنها را بمصرف نيازمنديهاى خود مى رساند و همه را استخدام نموده از فوائد وجود آنها بهره برده نواقص خود را با آنچه بدست آورده تكميل مى كند. آيا انسانى كه حالش اينست و هر چه پيدا مى كند در راه منافع خود استخدام نموده از نتائج وجودش استفاده مى كند، وقتيكه بهمنوعان خود رسيد احترام گذاشته رويه اى ديگر پيش خواهد گرفت و از راه صفا دست تعاون و همكارى بسوى آنها دراز كرده و در راه منافع شان از بخشى از منافع خود چشم خواهد پوشيد؟ نه هرگز.

بلكه انسان از يك طرف نيازمنديهاى بيشمار خود را كه هرگز به تنهائى از عهده بر آوردن همه آنها نخواهد درآمد حس مى كند و امكان رفع بخشى از آن نيازمنديها را بدست همنوعان ديگر خود درك مى نمايد و از طرف ديگر مشاهده مى كند كه نيروئى كه وى دارد و آرزوها و خواستهائى كه در درون وى نهفته است ديگران نيز كه مانند وى انسان هستند دارند و چنانكه از منافع خود دفاع مى كند و چشم نمى پوشد ديگران نيز همين حال را دارند.

اينجا است كه اضطرارا بتعاون اجتماعى تن مى دهد و مقدارى از منافع كار خود را براى نيازمندى يكسان بديگران ميدهد و در مقابل آن مقدارى كه براى رفع نيازمنديهاى خود لازم دارد از منافع كار ديگران دريافت مى كند. و در حقيقت وارد يك بازار داد و ستد عمومى ميشود كه پيوسته سرپاست و همه گونه لوازم زندگى در آن بفروش ميرسد.

و در نتيجه محصول كار جامعه روى هم ريخته ميشود و هر يك از افراد بحسب وزن اجتماعى خود يعنى بمقدار ارزش كارى كه بجامعه ميدهد از محصول نامبرده سهم ميبرد و با سهمى كه برده نيازمنديهاى زندگى خود را رفع مينمايد.

از بيان گذشته روشن ميشود كه مقتضاى طبع اولى انسان كه منافع خود را ميخواهد اينست كه ديگران را در راه منافع خود استخدام كند و از بهره كار ايشان استفاده نمايد و تنها از راه اضطرار و ناچارى است كه باجتماع تعاونى تن ميدهد اين مسئله از مطالعه حال كودكان بسيار روشن است زيرا كودك هر چه ميخواهد بيچون و چرا و بطور گزاف درخواست مى كند و در خواست خود را با گريه تاءكيد مينمايد و كم كم كه با بالا رفتن سن بصحنه اجتماع نزديكتر و باوضاع آشناتر ميشود از تقاضاهاى گزافى خود تدريجا چشم ميپوشد تا كاملا وارد جامعه شده گزاف گوئى را بشكلى فراموش مينمايد.

گواه ديگر مطلب اينكه عادة مى بينيم كه هر وقت انسان قدرتى كه فوق قدرت ديگران باشد بدست آورد بى محابا باجتماع تعاونى و لوازم آن پشت پا زده باستخدام افراد ميپردازد و منافع كارشان را بدون عوض بخود اختصاص ميدهد.

خدايمتعال در اشاره باين اجتماع تعاونى ميفرمايد:

 ((نحن قسمنا بينههم معيشتهم فى الحياة الدنيا و رفعنا فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا))

سوره زخرف آيه ٣٢ (ترجمه : ما در زندگى دنيا مايه زندگى شان را در ميان شان قسمت كرديم و برخى از ايشان را بر برخى ديگر درجاتى تفوق داديم تا برخى از ايشان برخى ديگر را مسخر سازد).

آيه كريمه اشاره مى كند بحقيقت اجتماع تعاونى انسان كه در آن هر يك از افراد در بخشى از مايه زندگى فائق مى باشد و در نتيجه افراد با درجات مختلفى متفاوتند و هر يك از ايشان در آنچه فائق است ديگران را مسخر خود ساخته و اعمالشان را بنفع خود برميگرداند و در نتيجه افراد مانند تار و پود جامه بهم بافته شده يكواحد اجتماعى را تشكيل ميدهند.

و باز ميفرمايد:

 ((ان الانسان لظلوم ))

سوره ابراهيم آيه ٣٢ (ترجمه : بدرستى انسان ستمگر است ) (( ((انه كان ظلوما جهولا))سوره احزاب آيه ٧٢ (ترجمه : زيرا او ستمگر و نادان بود).

آيه كريمه اشاره مى كند بغريزه طبيعى استخدام كه انسان بواسطه آن بحريم ديگران تجاوز كرده دست روى منافع شان ميگذارد.

## ٤ - بروز اختلاف و لزوم قانون

اگر چه انسان اضطرارا در مقام برخورد با همنوعان خود اجتماع تعاونى را پذيرفته و بدين وسيله در حقيقت برخى از آزادى عمل خود را براى نگهدارى برخى ديگر فدا نموده است ولى مجرد بناگذارى باجتماع تعاونى با وجود عدم تعادل و تفاوت فاحش كه در مقام موازنه در نيروى روحى و جسمى افراد است دردى را دوا نميكند و در اثر برخورد منافع افراد همين اجتماع كه براى اصلاح و رفع اختلاف بوجود آمده بود اولين سبب بروز فساد و اختلاف ميشود.

اينجا است كه ضرورت يك سلسله مقررات مشتركى كه در ميان مجتمعين مسلم و مورد احترام باشد كاملا حس ميشود، زيرا بديهى است كه حتى در يك معامله داد و ستد ناچيزى هم اگر مقررات مشتركى كه پيش فروشنده و خريدار مسلم و محترم باشد وجود نداشته باشد معامله تحقق نميپذيرد، پس بايد در ميان افراد قوانينى بوجود آيد كه با جريان آن اجتماع از متلاشى شدن و منافع افراد از ضايع شدن محفوظ و مصون بماند و دستگاه آفرينش كه هدايت انواع بسوى هدف و سعادتشان جزء برنامه اوست انسان را نيز بسوى قانونى كه سعادت جامعه را تضمين مى كند هدايت نمايد.

خدايمتعال ميفرمايد: ((من نطفة خلقه فقد ره ثم السبيل يسره ))سوره عبس آيه ٢٠ (ترجمه آيه گذشت ) و آسان نمودن راه زندگى براى انسان كه زندگى اجتماعى برايش مقدر شده است اينست كه قوانين و مقرراتى در دست وى گذاشته شود.

٥ - در هدايت انسان بسوى قانون عقل كفايت نميكند

اين هدايت بهر وسيله و بسوى هر چه باشد كار دستگاه آفرينش خواهد بود زيرا همان دستگاه است كه انسان را آفريد و براى وى هدف سعادتى قرار داده و هدايت عمومى را كه هدايت انسان نيز جزئى از برنامه خود مقرر داشته .

و روشن است كه در كار آفرينش تناقض و خطا معنى ندارد و اگر احيانا سببى از هدف خود باز مينمايد يا منحرف ميشود گناه خود آن سبب نيست بلكه مستند بتاءثير سبب يا اسباب ديگرى است كه تاءثير آن سبب را خنثى يا منحرف مى كند و اگر مزاحمت اسباب در ميان نبود هرگز سببى دو كار متضاد و متناقض نميكرد و نه در كار خود خطا و انحراف ميپذيرفت .

و از اينجا روشن است كه هدايت بسوى قانونى كه رافع اختلاف باشد كار عقل نيست زيرا همين عقل است كه بسوى اختلاف دعوت مى كند همين عقل است كه در انسان غريزه استخدام و حفظ منافع بطور اطلاق و آزادى عمل بوجود ميآورد و اجتماع تعادلى را نظر بوجود مزاحم از راه اضطرار و ناچارى ميپذيرد و بديهى است كه در آفرينش يك نيروى عامل دو اثر متناقض - القاء اختلاف رفع اختلاف - از خود بروز نميدهد.

اينهمه تخلفات و نقضهاى بيشمار نسبت بقوانين جاريه كه روزانه اتفاق ميافتد و گناه شمرده ميشود همه از كسانى سر ميزند كه داراى عقلند و گرنه گناه محسوب نميشد و اگر عقل بقوانين رافع اختلاف هدايت ميكرد و بحسب غريزه با تخلف ميانه نداشت بتخلفات نامبرده رضايت نميداد و از آنها ممانعت مينمود.

عامل اصلى اين تخلفات با وجود عقل اينست كه حكم عقل پذيرفتن اجتماع تعادلى و رعايت قوانين متضمن عدالت اجتماعى از راه اضطرار و ملاحظه مزاحم بود كه از آزادى عمل كاملا مانع بود و در غير صورت وجود مزاحم حكمى برعايت تعاون و عدالت اجتماعى نداشت .

و متخلفين قانون يا كسانى هستند كه قدرتى فوق قوه مجريه قانون داشته بيباكانه تخلف ميكنند يا اشخاصى هستند كه از دست رس مجريان قانون بواسطه دورى يا استحكام محل يا غفلت مراقبين امور بيرونند يا عذرهاى پيش خود تراشيده اند كه تخلف خودشان را قانونى جلوه دهند يا از بيچارگى و بيدست و پائى كسان مورد تعدى استفاده مينمايند و در هر حال مزاحمى در برابرشان نيست و اگر هم باشد زبون و بى اثر است و روشن است كه عقل در اين صورت حكمى ندارد و جلو آزادى مطلق را نميگيرد و غريزه استخدام را بحال خود ميگذارد.

پس عقل بسوى قانون اجتماعى كه منافع جامعه را تاءمين و تضمين كند و در ضمن آن منافع فرد را بطور عادلانه حفظ نمايد هدايت نميتواند نمايد زيرا تنها در صورتى برعايت قانون در اجتماع تعادلى حكم مى كند كه مزاحمى وجود داشته باشد و اما در جائى كه در برابر خود مزاحمى مانع از آزادى مطلق نبيند هرگز حكمى ندارد با حكم برخلاف مى كند.

خدايمتعال ميفرمايد:

((ان الانسان ليطغى ان راه استغنى )) ))سوره علق آيه ٧

(ترجمه : بدرستى انسان همينكه خود را مستغنى و بى نياز ديد از حد تجاوز و تعدى خواهد كرد) و از جمله بى نيازى همان بى نيازى از تشبث بتعاون و قانون براى حفظ منافع مى باشد.

## ٦ - تنها راه براى هدايت انسان راه وحى است

از بحثهاى گذشته بدست آمد كه انسان مانند ساير انواع آفرينش در زندگى خود هدف سعادتى دارد و چون از جهت چگونگى ساختمان وجودى و نيازمنديهاى طبيعى از زندگى اجتماعى گريزى ندارد سعادت و بدبختى وى در سعادت و بدبختى اجتماع مى باشد و در هر حال بايد جزء يك واحد اجتماعى بوده سعادت و حسن عاقبت طبيعت شخصى خود را در سعادت اجتماع بجويد.

و معلوم شد كه تنها قانون مشترك است كه مستقيما سعادت جامعه و ضمنا سعادت شخص را بطور عادلانه تضمين مينمايد.

و باز معلوم شد كه انسان نيز بايد مانند ساير انواع بسعادت نوعى و هر چه در مقدمه اين سعادت قرار دارد از راه آفرينش هدايت شود و سعادت انسان در سعادت زندگى اجتماعيش بود و در نتيجه ميبايست از راه آفرينش بسوى قانون مشترك نامبرده هدايت شود و باز معلوم شد كه عقل انسانى براى هدايت بسوى قانون كافى نيست زيرا در همه احوال برعايت تعاون عمومى و عدالت اجتماعى حكم نيست .

از مقدمات بالا بايد نتيجه گرفت كه سخنى ديگر از درك در ميان نوع انسان غير از درك عقلى بايد وجود داشته باشد كه هدايت نامبرده آفرينش بوسيله آن انجام گيرد و راهى كه با اين مشخصات غير از راه عقل در ميان نوع انسان سراغ داريم راه دركى است كه برخى از افراد انسان بنام پيغمبران و فرستادگان خدا از آن سخن گفته و آنرا بنام وحى آسمانى ناميده اند و براستى دعوى و دعوت خود حجت اقامه نموده اند.

خدايمتعال ميفرمايد:

 ((كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه ))سوره بقره آيه ٢١٢

 (خلاصه ترجمه : مردم يك امت بودند - در حال سادگى بدون اختلاف زندگى ميكردند پس از آن اختلافات پيدا شد - پس خدا پيغمبران را در حاليكه نويد دهنده و ترساننده بودند برانگيخت و با ايشان بحق كتاب - شريعت - نازل كرد تا در اختلاف مردم حكم كند).

و باز ميفرمايد:

((انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح و النبيين من بعده - تا آنجا كه ميفرمايد - رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون الناس على الله حجة بعد الرسل ))سوره نساء آيه ١٦٥

(ترجمه : ما بسوى تو وحى فرستاديم چنانكه وحى فرستاديم بسوى نوح و پيغمبران پس از نوح - تا آنجا كه ميفرمايد - پيغمبران و فرستاده شدگانى كه نويد دهنده و ترساننده بودند براى اينكه مردم بر خدا حجت نداشته باشند - بلكه حجت خدا بر مردم تمام شود-)

چنانكه پيدا است آيه اولى طريق وحى و نبوت را تنها راه رفع اختلافات مردم تشخيص ميدهد و آيه دوم وحى و نبوت را دليل منحصر بفرد اتمام حجت معرفى مى كند و لازمش اينست كه عقل براى نشان دادن راه و اتمام حجت كافى نباشد يعنى اگر پيغمبران مبعوث نبودند و احكام الهى تبليغ نميشد و مردم ظلم و فساد ميكردند بمجرد اينكه عقل داشتند و قبح ظلم و فساد را مى فهميدند در پيشگاه خدا قابل مواخذه نبودند.

## ٧ - اشكال و جواب

اشكال : شما باين عذر كه عقل نمى تواند جلو نقض قوانين و تخلفات مردم را بگيرد فريضه قانون گذارى يا بتعبير كتاب : هدايت انسان بسوى سعادت نوعى را از دست عقل گرفته بدست وحى و نبوت سپرديد در حاليكه قوانين و مقررات وحى نيز نمى تواند كارى از پيش ببرد و جلو تخلفات را بگيرد بلكه تخلف از مقررات شرايع و اديان بيشتر و اقبال مردم باين مقررات كمتر است .

جواب : نشان دادن راه مطلبى است و پيروى عملى مردم از آن راهنمائى و هدايت مطلبى ديگر و آنچه بمقتضاى قانون هدايت عمومى بعهده آفرينش و تكوين است اينست كه نوع انسان را بوسيله اى از وسائل بسوى قانونى كه سعادتش را تضمين نمايد هدايت و راهنمائى كند نه اينكه عملا راه تخلف را ببندد و مردم را به پيروى وادارد.

و اينكه ما مورد تخلفات قانونى را كه مزاحم و مانعى از آزادى عمل در ميان نيست بلكه عدم كفايت عقل گرفتيم نه ازين جهت بود كه عقل از عمل جلوگيرى نميكند بلكه ازين جهت بود كه عقل در اين موارد حكمى نداشت و بتعاون اجتماعى و پيروى قانون دعوت نميكرد زيرا دعوتش براساس اضطرار بود و مزاحمتى كه مانع از آزادى عمل است در برابر خود ميديد و ضرر آزادى عمل را بيشتر از نفع آن تشخيص ميداد بديهى است كه چنين حاكمى در جائى كه مزاحمى در كار و مانعى از آزادى عمل در بين نباشد از تخلف كه آزادى عمل در آنست نهى و بپيروى قانونى كه خلاف آزادى است امر نخواهد كرد.

پس عقل چون در همه موارد بپيروى قانون حكم نميكند نمى تواند وسيله كافى براى هدايت مداوم انسان باشد ولى طريق وحى بى استثنا و بطور كليت و دوام حكم بپيروى قانون مى كند و حكم را بدست خدائى ميسپارد كه با قدرت و علم نامتناهى خود در هر حال مراقب انسان است و بدون تبعيض داشتن كار نيك را پاداش نيك و كار بد را كيفر بد خواهد داد.

خدايمتعال ميفرمايد:

((ان الحكم الا الله ))سوره يوسف آيه ٤٠

(ترجمه : حكم تنها از آن خداست ) و ميفرمايد: ((

((فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره ))

سوره زلزال آيه ٨ (ترجمه : پس هر كه باندازه اى سنگينى ذره اى كار نيك انجام دهد - پاداش - او را خواهد ديد و هر كه بسنگينى ذره اى كار بد كند - سزاى - او را خواهد ديد) و ميفرمايد:

((ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ان الله على كل شى ء شهيد))

سوره حج آيه ١٧ (ترجمه : بدرستى خدا در ميانشان روز قيامت حكم خواهد نمود زيرا خدا بالاى همه چيز شهادت و حضور دارد) و ميفرمايد:

((اولا يعلمون ان الله يعلم ما يسرون و ما يعلنون ))

سوره بقره آيه ٧٧ (ترجمه : آيا نميدانيد كه خدا آنچه را كه پنهان ميكنند و آنچه را آشكار ميكنند ميداند) و ميفرمايد:

((و كان الله على كل شى ء رقيبا))

سوره احزاب آيه ٥٢ (ترجمه : خدا بر هر چيزى مراقب مى باشد)

و از اينجا روشن ميشود كه دين آسمانى كه از راه وحى رسيده در جلوگيرى از تخلف و نقض تواناتر از قوانين معمولى بشرى است زيرا آخرين وسيله قوانين بشرى در جلوگيرى از تخلف و نقض اينست كه مراقبين و ماءمورين انتظامى بظواهر اعمال مردم بگمارند و براى متخلفين و نقض كنندگان قانون كيفرى تعيين نمايند كه تنها در صورت قدرت قانون و ظهور جرم اجراء خواهد شد و بس .

ولى دين آسمانى اولا مانند قوانين بشرى و رژيمهاى معمولى مراقبان خصوصى نسبت بظواهر اعمال مردم دارد و ثانيا از راه وضع فريضه امر بمعروف و نهى از منكر همه مردم را بى استثنا مراقب اعمال همديگر و نگهبان قانون قرار داده و ثالثا جزء عقايد دينى است كه اعمال مردم از نيك و بد ضبط و حفظ و براى روز بازخواست بايگانى ميشود و رابعا بالاتر از همه اينها خداى جهان و جهانيان بانسان و عمل وى محيط و در همه حال و در هر جا حاضر و ناظر است .

و نسبت بكيفر اعمال اضافه بكيفر اين جهانى كه مانند قوانين بشرى در هر جرم تعيين شده كيفر روز بازخواست كه هرگز تبعيض و استثنا برنميدارد جزء عقايد دينى است .

خدايمتعال ميفرمايد:

((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم ))

سوره نساء آيه ٥٩ (ترجمه : اطاعت و فرمانبردارى كنيد خدا را و فرمانبردارى كنيد و پيغمبر و صاحبان امر را از خودتان ) و ميفرمايد:

 ((و المؤ منون و المؤ منات بعضهم اولياء بعض ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر))

سوره توبه آيه ٧١ (ترجمه : مردان با ايمان و زنان با ايمان بعضشان سرپرستان بعض ديگرند بمعروف امر ميكنند و از منكر نهى ميكنند) و ميفرمايد:

 ((و ان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون ما تفعلون ))

سوره انفطار آيه ١٢ (ترجمه : و بدرستى بر شما نگهبانانى گماشته شده اند كه - پيش خدا - گرامى و نويسندگان - اعمال شما -اند آنچه را كه ميكنيد ميدانند) و ميفرمايد:

 ((و ربك على كل شى ء حفيظ))

سوره سبا آيه ٢١ (ترجمه : و پروردگار تو نگهبان هر چيزى است ).

اشكال ديگر: بنابر آنچه گذشت عقل در همه احوال حكم برعايت قانون و لزوم اجتناب تخلف نميكند و اين معنى منافى است با آنچه در عده اى از احاديث ائمه اهل بيت وارد است كه خدايمتعال بر بندگان خود دو حجت دارد حجت ظاهرى كه پيغمبر است و حجت باطنى كه عقل انسان مى باشد زيرا بنا بر آنچه گذشت عقل در همه يا اغلب موارد تخلف حكمى ندارد تا سمت حجيت داشته باشد.

جواب : كار استثنا ناپذير عقل عملى انسان دعوت بجلب نفع و اجتناب ضرر مى باشد و در صورتيكه پذيرفتن تعاون و تشريك مساعى از انسان سودخواه و استخدام طلب (با بيانى كه گذشت ) از راه اضطرار باشد و منشاء اضطرار همان قدرت كسانى باشد كه انسان ميخواهد از اعمالشان آزادانه بهره بردارى نمايد يا قدرت كسانى كه مقررات كيفر دست ايشان است البته در اينفرض اگر در مواردى وادار كننده اى در ميان نباشد عقل نيز بوجوب متابعت قانون حكم نخواهد كرد و از تخلف و نقض قانون نهى نخواهد نمود.

ولى اگر منشاء اضطرار (چنانكه نظريه وحى ايجاب مى كند) حكم خدا و مراقبت اعمال و پاداش تخلف و تبعيض و استثناناپذيرى نيكيها و بديها بعهده خدائى باشد كه غفلت و جهل و عجز راهى بساحت پاكش ندارد درين فرض عقل موردى پيدا نخواهد كرد ضرورت را مرتفع ديده از حكم سرباز زند و براى هميشه بآنچه وحى حكم مى كند حكم خواهد كرد.

خدايمتعال ميفرمايد:

 ((افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت ))

سوره رعد آيه ٣٣ (ترجمه : آيا كسانيكه بالاسر هر نفس و كارش ايستاده مانند ديگران است ) و ميفرمايد: ((ان كل نفس لما عليها حافظ))سوره طارق آيه ٤ (خلاصه ترجمه : هيچ نفسى بى نگهبان نيست ) و ميفرمايد:

((كل نفس بما كسبت رهينة ))

سوره مدثر آيه ٣٨ (ترجمه : هر نفسى گروگان كارش است )

## ٨ - راه وحى از خطا مصون است

بنا بر آنچه گذشت راه وحى و تعليم برنامه زندگى اجتماعى انسان ازين راه جزء برنامه آفرينش مى باشد و روشن شد كه تكوين و آفرينش هرگز در كار خود خطا نميكند پس مواد دين آسمانى كه از راه وحى بمردم تعليم ميشود در طول اين مسافت دچار هيچگونه خطا و اشتباهى نخواهد بود خدايمتعال ميفرمايد:

 ((عالم الغيب فلا يظهر على غيبة احدا الا من ارتضى من رسول فانه يسلك من بين يديه و من خلفه رصدا ليعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لديهم و احصى كل شى ء عددا))سوره جن آيه ٣٨

(خلاصه ترجمه : او تنها داننده غيب است پس هيچ كسى را بغيب خود مسلط نميكند مگر كسى را كه بپسندد از پيغمبر و درين صورت از پس و پيش او مراقبت مى كند تا محققا پيامهاى خداى خودشان را برسانند در حاليكه بآنچه پيش ايشان است احاطه نموده و عدد هر چيز را شمرده است )

و از اينجاست كه پيغمبران و فرستادگان خدا بايد معصوم باشند يعنى هم در فراگرفتن تعليمات وحى از عالم بالا و هم در نگهدارى آنچه فراگرفته اند و هم در تبليغ آنچه فراگرفته اند و نگهداشته اند از خطا و معصيت مصون باشند زيرا اينان براى نگهداشتن و رسانيدن وحى خطائى كنند يا بواسطه وساوس شيطانى و نفسانى خيانتى ورزند يا معصيتى كنند كه قهرا بخلاف آنچه تبليغ قولى كرده اند تبليغ فعلى خواهد بود در همه اين صور دستگاه آفرينش در اجراء برنامه هدايت خود عطا نموده و محالى بوقوع پيوسته است .

خدايمتعال ميفرمايد: (

(و على الله قصد السبيل و منها جائر))سوره نحل آيه ٩

(خلاصه ترجمه : بعهده خدا است كه راه ميانه و معتدلى در دست رس مردم بگذارد و راهى نيز هست كه از حق ميل و تعدى نموده است ).

## ٩ - حقيقت وحى براى ما مجهول مى باشد

آنچه از بحثهاى گذشته ما روشن شد اين بود كه برنامه زندگى انسان كه مقدمه وصول بسعادت نوعيش مى باشد و تعليم آن بعهده آفرينش است ممكن نيست از راه عقل بوى برسد بلكه راه درك ديگرى غير از راه تفكر بايد وجود داشته باشد كه انسان بوسيله آن وظائف زندگى نوعى خود را تلقى نمايد و اين راه را راه وحى ميناميم .

و البته مقتضاى دليل همان مقدار است كه در نوع انسان چنين دركى بايد وجود داشته باشد نه اينكه همگانى باشد بلكه از اين روى كه تلقى وحى درك پاك ميخواهد كه از هر گونه پليدى و آلودگى مصون باشد و افراد انسان در استقامت حال و اعتدال ادراك و صفاى روح و خلاف اين صفات بغايت مختلفند بايد گفت اين موهبت تنها در برخى از افراد بندرت تحقق ميپذيرد چنانكه قرآن جمعى را بنام پيغمبران

 و فرستادگان خدا ياد مى كند ولى از ذكر شماره آنان و نام همه شان خود دارى مينمايد و از گروه شان فقط بيست و چند نفر را اسم ميبرد.

(٥٥)

ما كه ازين موهبت بى بهره هستيم و بعبارت ديگر آنرا نچشيده ايم حقيقت آن براى ما مجهول است تنها برخى از آثار آنرا كه از آنجمله قرآن مجيد مى باشد و پاره از اوصاف آنرا كه از راه نبوت بما رسيده ديده و شنيده ايم با اينهمه نميتوان گفت كه اوصاف آن همانست كه بما رسيده و بس و ممكن است اوصاف و خواص و شعب ديگرى داشته باشد كه براى ما شرح داده نشده .

١٠ - كيفيت وحى قرآن مجيد

بطور اجمال آنچه قرآن مجيد در كيفيت وحى خود توضيح ميدهد اينست كه وحى اين كتاب آسمانى بطور تكليم بوده و خداى متعال با پيغمبر گرامى خود سخن گفته و آنحضرت با تمام وجود خود (نه تنها با گوش ) سخن خدا را تلقى نموده است .

خدايمتعال ميفرمايد:

((و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء انه على حكيم و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدرى ما الكتاب و لا الايمان ولكن جعلناه نورا نهدى به من نشاء من عبادنا و انك لتهدى الى صراط مستقيم ))

سوره سوره شورى آيه ٥٢ (ترجمه : بهيچ بشرى نميرسد كه خدا با او سخن گويد مگر اينكه وحى كند - سخن پنهانى و با اشاره كه ديگران نفهمند - يا از پشت پرده اى حرف زند يا رسول و فرستاده اى بفرستد و او باذن خدا آنچه را خدا ميخواهد وحى نمايد زيرا خدا بلند مرتبه و محكم كار است و بهمين نحو روحى را از امر خودتان - قرآن را - بتو وحى كرديم از پيش خود نمى توانستى درك كنى كه كتاب چيست و نه ايمان چيست ولى ما آنرا نورى قرار داديم كه با آن كسانى را كه ميخواهيم رهبرى مينمائيم و تحقيقا تو راه راستى را نشان ميدهى ).

بقرينه ترديدى كه در آيه اولى هست و وحى كه در قسم اول بجائى نسبت داده نشده و در قسم سوم برسول نسبت داده شده در آيه براى تكليم خدا سه قسم مختلف ذكر شده :

١ - گفتار خدائى كه هيچ واسطه اى ميان خدا و بشر نباشد.

٢ - گفتار خدائى كه از پشت حجاب شنيده شود مانند شجره طور كه موسى عليه السلام سخن خدا را مى شنيد ولى از ناحيه آن .

٣ - گفتار خدائى كه ملكى آنرا حمل نموده ببشر برساند و در اين صورت سخن فرشته وحى شنيده ميشود كه سخن خدا را حكايت مينمايد.

و آيه دوم ميرساند كه قرآن مجيد از همين راه به پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم رسيده و از اينجا روشن ميشود كه وحى قرآن از راه تكليم و گفتگو بوده است .

و باز ميفرمايد:

((نزل به الروح الامين على قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربى مبين ))سوره شعراء آيه ١٩٤

(ترجمه : قرآن را روح امين - جبريل - بقلب تو يعنى بنفس تو با زبان عربى آشكار نازل كرد تا از كسانى باشى كه مردم را از خدا ميترسانند) و ميفرمايد:

((من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك ))سوره بقره آيه ٩٧ (ترجمه آيه گذشت ).

از اين آيه ها استفاده ميشود كه قرآن يا بخشى از قرآن بوسيله فرشته وحى كه جبريل و روح امين است فرستاده شده (قسم سوم تكليم ).

و اينكه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم قرآن را از فرشته وحى با نفس

(٥٦)

 خود يعنى با تمام وجود خود تلقى ميكرد نه از راه گوش .

و ميفرمايد:

 ((فاوحى الى عبده ما اوحى ما كذب الفؤ اد ما راى افتمارونه على مايرى ))سوره نجم آيه ١٢

(ترجمه : پس وحى نمود ببنده خود آنچه را كه وحى نمود دروغ نگفت و اشتباه نكرد قلب - نفس - پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم در آنچه مشاهده كرد آيا با او در چيزى كه - عيانا - مشاهده مى كند بمجادله ميپردازيد؟

و در جاى ديگر تلقى وحى را با خواندن الواح تعبير فرموده است :

((رسول من الله يتلو صحفا مطهرة ))

سوره بينة آيه ٢ (ترجمه :فرستاده اى از جانب خدا كه صحيفه هاى پاكى را تلاوت مى كند).

در خاتمه اين بحث ميگوئيم كه توضيحات و مسائل بسيار ديگرى در اطراف اقسام وحى و صفات و خواص آنها از قرآن مجيد استفاده ميشود كه اين كتاب با اختصارى كه از براى آن در نظر گرفته شده گنجايش ايراد آنها را ندارد.

## بخش چهارم : رابطه قرآن مجيد با علوم

الف - تجليل قرآن مجيد از علم و ترغيب درتحصيل آن .

تجليل و تمجيدى كه قرآن مجيد از علم و دانش نموده نظير آن در هيچ كتاب آسمانى ديگر يافت نمى شود و درين باره همين بس كه قرآن زمان توحش اعراب را كه عهد پيش از اسلام بود زمان جاهليت نام نهاده است .

قرآن مجيد در صدها آيه بطرق مختلفه نام علم و دانش را به ميان آورده و در بيشتر آنها در مقام بزرگداشت آن مى باشد.

خدايمتعال در مقام منت گذارى انسان ميفرمايد:

((علم الانسان مالم يعلم ))سوره علق آيه ٥

(ترجمه : بانسان چيزى را كه نميدانست ياد داد) و باز ميفرمايد:

((يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا الكتاب العلم درجات )) سوره مجادله آيه ١١

 (ترجمه : خدا - مقام - كسانى را كه ايمان آورده اند بلند مى كند و كسانى را كه بآنان علم داده شده چندين درجه ) و بالاخره ميفرمايد: ((

 ((هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون ))سوره زمر آيه ٩

 (ترجمه : آيا كسانى كه علم دارند و كسانى كه علم ندارند مساوى ميباشند) آيات قرآنى درين باره بسيار است و در حديث پيمغبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم و ائمه اهل بيت عليهم السلام كه تالى كتاب خدا است اخبار بيشمار در ين باب وارد شده .

پاورقي ٥٥- آدم - نوح - ادريس - هود - صالح - ابراهيم - لوط - اسماعيل - اليسع ذوالكفل - الياس - يونس - اسحاق - يعقوب - يوسف - شعيب - موسى - هارون - داود - سليمان - ايوب - زكريا - يحيى - اسماعيل صادق الوعد - عيسى - محمد صلى الله عليه و آله وسلم .

اينان پيغمبرانى هستند كه باسم ذكر شده اند و كسانى نيز با اشاره ياد شده اند مانند اسباط در سوره نساء آيه ١٦٣ و مانند پيغمبرانى كه طالوت باشاره او پادشاه بنى اسرائيل شد سوره بقره آيه ٢٤٦.

و پيغمبرى كه در سوره بقره آيه ٢٥٨ بوى اشاره شده و پيغمبرانى كه در سوره يس آيه ١٤ بآنان اشاره شده است .

٥٦- بدليل اينكه در هر دو آيه تنزيل قرآن را بقلب پيغمبر اكرم نسبت ميدهد (ميفرمايد: ععع ((على قلبك )) عععع و نميفرمايد ((عليك )) و قلب در عرف قرآن نفس است بدليل اينكه در چندين جا درك و شعور و همچنين معصيت را كه از آن نفس است بقلب نسبت ميدهد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

شناخت قرآن

ب - علومى كه قرآن مجيد به تعلم آنها دعوت مى كند. قرآن مجيد در آيات بسيارى (كه بسبب وفور و كثرت بنقل آنها نپرداختم ) بتفكر در آيات آسمان و ستارگان درخشان و اختلافات عجيبى كه در اوضاع آنها پديد ميآيد و نظام مقتضى كه بر آنها حكومت مى كند دعوت مى كند.

بتفكر در آفرينش زمين و درياها و كوهها و بيابانها و آنچه از عجائب در شكم زمين قرار گرفته و اختلافات شب و روز و تبدلات فصول تحريص و ترغيب مينمايد.

بتفكر در آفرينش شگفت آور نبات و نظامى كه در زندگى آن جريان دارد و در آفرينش گوناگون حيوان و آثار و احوالى كه در محيط وجود از خود بروز ميدهد تشويق ميفرمايد.

بتفكر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزى كه در ساختمان وجودش نهفته و بالاتر از آن در نفس و عوالم باطنى آن و ارتباطاتى كه با ملكوت اعلا دارد و بسير در اقطار زمين و مشاهده در آثار گذشتگان و كنجكاوى اوضاع و احوال ملل و جوامع بشرى و قصص و تواريخ ايشان اصرار تمام دارد.

و بدين ترتيب بتعلم علوم طبيعى و رياضى و فلسفى و فنون ادبى و بالاخره همه علومى كه در دست رس فكر انسانى است و تعلم آنها بنفع جهان بشرى و سعادت بخش جامعه انسانى مى باشد دعوت مى كند.

آرى قرآن مجيد باين علوم دعوت مى كند باين شرط كه بحق و حقيقت رهنما قرار گيرند و جهان بينى حقيقى را كه سرلوحه آن خداشناسى مى باشد در بر داشته باشند و گرنه علمى كه انسان را سرگرم خود ساخته از شناختن حق و حقيقت باز دارد در قاموس قرآن مجيد با جهل مرادف است خدايمتعال ميفرمايد:

((يعلمون ظاهرا من الحياة الدنيا و هم عن الاخرة هم غافلون ))سوره روم آيه ٧

(ترجمه : آنان از زندگى اين جهان ظاهر و نمودى را ميدانند و آنان از زندگى آن جهان غافلند) و ميفرمايد:

 ((افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره فمن يهديه من بعد الله ))سوره جاثيه آيه ٢٣.

 (ترجمه : آيا ديدى آن كسى را كه خداى خود را هواى نفس خود قرار داده و خدا با داشتن علم گمراهش نموده و بگوش و دلش مهر و بچشمش پرده اى زده است پس كيست كه پس از خدا او را راهنمائى كند).

قرآن كريم با ترغيباتى كه بتعلم علوم مختلفه نموده خود متصدى تعليم يك دوره كامل از معارف الهيه و كليات اخلاق و فقه اسلامى گرديده است .

ج - علوم خاصه بقرآن مجيد. در ميان مسلمانان علومى نيز هست كه موضوع بحث آنها خود قرآن مجيد مى باشد، تاريخ پيدايش اين علوم نخستين روزهاى نزول است و بتدريج مسائل آنها در ميان مردم نضج يافته و تنقيح شده تا بحد كمال رسيده و بالاخره محققين اين فنون تاليفاتى در آنها كرده و كتابهاى بى شمار نوشته اند.

برخى از اين علوم در اطراف الفاظ قرآن كريم و برخى در معانى آن ببحث و كنجكاوى ميپردازد:

علومى كه در الفاظ قرآن بحث مى كند فنون تجويد و قرائت است فنى در كيفيت تلفظ بحروف تهجى و حالات و عوارضى كه حروف تهجى در لغت عرب در ميان الفاظ مفرده و مركبه پيدا مى كند مانند ادغام و تبديل حروف و احكام وقف و ابتداء و نظائر آن بحث مينمايد.

و فنى بضبط و توجيه قرائتهاى هفت گانه معروف و قرائتهاى سه گانه ديگر و قرائتهاى صحابه و شواذ قرائتها ميپردازد.

و فنى عدد سور و آيات و كلمات و حروف آنها و آيات و كلمات و حروف همه قرآن را احصا مى كند.

و فنى در خصوص رسم خط خاص قرآن مجيد و اختلافاتى كه با رسم خط عربى معمول دارد سخن ميگويد.

و

## علمهائى كه در معانى قرآن مجيد بحث مى كند:

فنى است كه از كليات معانى آيات مانند تنزيل و تاءويل و ظاهر و باطن و محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن كنجكاوى مى كند.

و فنى است كه در آيات و احكام بحث مينمايد و در حقيقت شعبه اى از فقه اسلامى است .

و فنى است كه از معانى خصوص آيات قرآنى سخن ميگويد و بنام تفسير قرآن ناميده ميشود و در بخش دوم اين كتاب بحثهائى در اطراف تفسير و طبقات بيشمارى كرده اند.

د - علومى كه قرآن مجيد در پيدايش آنهاعامل بوده . ترديد نيست كه علوم دينيه كه امروز در ميان مسلمانان دائر و مورد تعليم و تعلم مى باشد تاريخ تاءسيس و تداول آنها بعثت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم و نزول قرآن كه معارف الهيه و قوانين شرعى را همراه خود آورده محدود مى باشد.

اين علوم در قرن اول هجرى بواسطه قدغنى كه مقام خلافت از كتابت و تاءليف حديث و غيره كرده بود بطور غير منظم در ميان صحابه و تابعين دائر بود و جز عده بسيار كمى كه در فقه و تفسير و حديث مختصراتى نوشتند اكثريت مردم بطريق حفظ بتحصيل پرداخته از سينه بسينه منتقل مينمودند.

از اوائل قرن دوم بسبب پرداخته شدن قدغن

 (٥٧)

 مردم اول بنوشتن حديث پس از آن بنوشتن بحثهاى مربوط بعلوم ديگر و بقالب زدن تاءليف و تصنيف علوم را مرتب و منظم نمودند و بدين ترتيب فن حديث و علم رجال و دراية و فن اصول فقه و علم فقه و علم كلام بوجود آمد.

و حتى فلسفه نيز اگر چع در آغاز بعنوان نقل از يونانى بعربى وارد محيط اسلام شد و زمانى تقريبا بشكل يونانى خود در دست مردم بود ولى پس از چندى محكوم طرز تفكر محيط گرديده هم از جهت ماده و هم از جهت صورت تغييراتى پيدا كرده تحول يافت بگواهى اينكه در فلسفه اى كه امروز در ميان مسلمانان دائر است در معارف الهيه مسئله اى بچشم نميخورد مگر اينكه متن - آنرا و براهين و ادله اى را كه براى اثبات آن بكار برده شده ميتوان در قرآن و حديث پيدا كرده و از لابلاى آنها بدست آورد.

اين سخن را در علوم ادبيه عرب نيز ميتوان مطرح ساخت زيرا امثال علم صرف و نحو و معانى و بيان و بديع و لغت و فن فقه لغت و اشتقاق اگر چه مورد بحث آنها مطلق كلام عربى است لكن بى ترديد آنچه مردم را وادار بتتبع و ضبط و تنقيح اصول و قوانين اين علوم نمود همان شاهكار خدائى بود كه مردم را مجذوب بيان شيرين و شيوا و اسلوب زيباى خود ساخته بود و مردم براى روشن شدن از بناى كلمات و تركيب جمل و معانى الفاظ و فصاحت و بلاغت بيانات و صنعتهاى لفظى ظريف آن نيازمند شدند كه قوانين كلى آنها را با اشباه و نظائرى كه در لغت عرب داشتند بدست آورند و بكمك آنها از كنجكاوى خود نتيجه گيرند و بدين ترتيب علمهاى صرف و نحو و لغت و فنون سه گانه بلاغت تنقيح و تنظيم شد.

منقول است كه ابن عباس كه از مفسرين صحابه بود معانى آيات را از راه استشهاد باشعار عرب بيان ميكرد و بجمع آورى و حفظ اشعار عرب توصيه مينمود و ميگفت : ((الشعر ديوان العرب ))و با چنين عنايتهاى نثر و شعر عرب ضبط شد تا بجائى رسيد كه دانشمند شيعى معروف خليل بن احمد بصرى در لغت كتاب العين را نوشته و علم عروض را براى شناختن اوزان اشعار وضع نمود و ديگران نيز در اين دو فن تاءليفاتى كردند و فن تاريخ نيز در اسلام از فن حديث مشتق شده و در آغاز از قصص انبياء و امم و از سيرت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم شروع شده و پس از آن تاريخ صدر اسلام بآن اضافه شده بعد صورت تاريخ عالم در آمد و مورخينى مانند طبرى و مسعودى و يعقوبى و واقدى كتابهائى نوشتند.

و بجرئت ميتوان گفت كه عامل اصلى اشتغال مسلمانان بعلوم عقلى از طبيعيات و رياضيات و غير آنها بصورت نقل و ترجمه در آغاز كار و بنحو استقلال و ابتكار در سرانجام همان انگيزه فرهنگى بود كه قرآن مجيد در نفوس مسلمانان فراهم كرده بود.

در آغاز كار بدست مقام خلافت كه آنروزها ميان ملت عرب مستقر بود علوم مختلف عقلى از يونانى و سريانى و هندى بعربى ترجمه شد و پس از آن در دست رس همه مسلمانان جهان كه از ملل مختلف بودند قرار گرفت و روز بروز بر وسعت تحقيقات و دقت مطالب و حسن انتظام خود افزود.

و معلوم است كه مدنيت وسيع اسلامى كه كمى بعد از هجرت و رحلت قسمت معظم معموره را تحت تسلط خود گرفت و در آن حكومت نمود و بالاخره امروز در حدود ششصد ميليون از جمعيت كره را بنام اسلام نگه ميدارد، يكى از آثار بارزه قرآن مجيد بود (اگر چه بنام شيعه بخلفاء و ساير پادشاهان كارگردان اين مدنيت از جهت مسامحه هائى كه در روشن ساختن حقائق دين و اجراء قوانين آن كرده اند اعتراض داريم در عين حال از پرتو اسلام هر چه بجهان تابيده بى ترديد از قرآن مى باشد) و بديهى است چنين تحولى كه يكى از حلقه هاى بارز سلسله حوادث جهان مى باشد در حلقه هاى بعدى تاءثير بسزائى خواهد داشت و از اين روى يكى از علل و مقدمات تحول امروزى و بسط و پيشرفت فرهنگ جهان قرآن مجيد خواهد بود.

البته براى اينكه اين مسئله روشن تر شود و ارزش واقعى خودش را نشان دهد تجزيه و تحليل بيشترى لازم است ولى رويه اختصار كه درين كتاب مراعات ميشود از اشتغال بآن مانع مى باشد.

بخش پنجم : ترتيب نزول قرآن و انتشارش در ميان مردم

## الف - آيات قرآن مجيد به چه ترتيب نازل

 شد؟ سور و آيات قرآن مجيد يكجا نزول نشده است ، اين مطلب علاوه بر تاريخ قطعى كه بنزول تدريجى قرآن مجيد در امتداد بيست و سه سال مدت دعوت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم شهادت ميدهد از مضامين خود آيات نيز روشن است خدايمتعال ميفرمايد:

 ((و قرآنا فرقناه على الناس على مكث و نزلناه تنزيلا))سوره اسرى آيه

١٠٦ (ترجمه : و قرآن را - سور و آيات آنرا - از هم جدا كرديم تا آنرا بدرنگ بمردم بخوانى و آنرا با يك نوع تدريج نازل نموديم .

در قرآن مجيد ناسخ و منسوخ هست و آياتى است كه ارتباط تام بقصص و حوادثى دارد كه هرگز در يكزمان جمع نميشوند تا آيات مربوط بآنها يكجا نازل شده در باره آنها گفتگو پردازد.

و همچنين سور و آيات قرآنى باين ترتيب كه در مصحف شريف قرار گرفته نازل نشده اند باين معنى كه اول سوره حمد پس از آن سوره هاى بقره و آل عمران و نساء و مائده و بهمين ترتيب نازل شده باشد و همچنين آيات بترتيب مضبوط.

زيرا در اين خصوص نيز علاوه بر شهادت تاريخ قطعى ، مضامين خود آيات نشان ميدهد كه برخى از سور و آيات قرآن با مضامينى كه مناسب با اوايل زمان بعثت است مانند سوره علق و نون در اواخر قرآن مجيد ثبت شده و سوره ها و آيه هاى بسيارى كه مضامين آنها با پس از هجرت و اواخر عهد رسول اكرم صلى الله عليه و آله وسلم سازگار است مانند سوره هاى بقره و آل عمران و نساء و انفال و توبه در اوايل قرآن گذاشته شده است .

و بديهى است كه بموجب اين مضمونهاى مختلف سور و آيات قرآنى از جهت نزول ارتباط كامل با حوادث و وقايع و نيازمنديهاى گوناگون دارد كه در خلال مدت دعوت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم تحقق يافته و بوقوع پيوسته است .

مثلا سور و آياتى كه تنها مشتمل بدعوت مشركين و مبارزه با بت پرستى است با روزگار پيش از هجرت كه پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم در مكه و گرفتار دعوت بت پرستان بود مناسب است و آيات قتال و آيات احكام كه بدنبال حوادث و نيازمنديهايى كه پس از هجرت و انعقاد جامعه اسلامى در شهر يثرب (مدينه ) و پيشرفت روز افزون اسلام پيدا شده نازل گرديده است .

ب - در تقعيب بحث گذشته . بنابر آنچه گذشت سور و آيات قرآنى بحسب اختلافاتى كه در محل نزول و زمان نزول و اسباب و شرائطى كه زمينه نزول را فراهم آورده انقساماتى پيدا ميكنند.

١ - برخى از سور و آيات مكى هستند و برخى از آنها مدنى و معمولا آنچه از قرآن قبل از هجرت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم نازل شده مكى شمرده ميشود و بيشتر سورهاى قرآنى و بويژه سورهاى كوچك از ين قبيل است و آنچه بعد از هجرت نازل شده مدنى خوانده ميشود اگر چه در خارج مدينه و حتى در مكه نازل شده باشد.

٢ - برخى از سور و آيات در سفر و برخى در حضر نازل شده اند. و همچنين سور و آيات منقسم ميشوند بآنچه در شب يا در روز نازل شده و همچنين بآنچه در صلح يا در جنگ نازل شده و بآنچه در زمين يا در آسمان نازل شده و بآنچه در خلوت يا در ميان مردم نازل شده است و ما در فائده شناختن اين انقسامات در فصل اسباب نزول بحث خواهيم كرد.

٣ - برخى از دو سوره ها مكررا نازل شده چنانكه گفته ميشود كه سوره حمد دو مرتبه نازل شده يكمرتبه در مكه و يك مرتبه در مدينه و همچنين برخى از آيات مكررا نازل شده چنانكه آيه

 ((فباى آلاء ربكما تكذبان ))

 در سوره رحمان سى مرتبه مكرر شده و چنانكه دو آيه

 (( ان فى ذلك لاية و ما كان اكثرهم مؤ منين و ان ربك لهو العزيز الرحيم ))

در سوره شعرا هشت فقره تكرار يافته و گاهى يك آيه در بيشتر از يك سوره چنانكه آيه

((و يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ))

در شش سوره مختلف واقع شده .

و همچنين گاهى جمله اى معين در جائى آيه كامل و در جاى ديگر جزء آيه است چنانكه جمله

((الله لا اله الا هو الحى القيوم ))

در اول سوره آل عمران آيه كامل و در سوره بقره جزء آيه الكرسى است و غالب سور و آيات يكمرتبه نازل گرديده و از يك محل تعدى نميكند.

و در هر حال اينگونه اختلاف در ميان آيات قرآنى معلول اقتضائات مختلف مقام بيان مى باشد كه در جائى تكرار يك جمله را ايجاب مى كند و آنرا تكيه گاه كلام قرار ميدهد و گاهى نه .

و نظير اين اختلاف اختلاف ديگرى است كه از جهت درازى و كوتاهى در ميان سور و آيات قرآنى هست مانند سوره كوثر كه كوتاهترين سوره قرآنى و سوره بقره كه بلندترين سوره ها مى باشد و مانند آيه

((مدهامتان )))

)كه كوچكترين آيه قرآنى و يك كلمه است و آيه دين كه آيه ٢٨٢ سوره بقره و بلندترين آيه قرآن و به بيشتر از سى جمله مشتمل است .

همه اين اختلافات باقتضاى مقام بيان است چنانكه گاهى در ميان دو آيه متصل بهم اتفاق ميافتد مانند دو آيه كريمه بيستم و بيست و يكم سوره مدثر كه اولى يك جمله و دويمى بيشتر از پانزده جمله است .

و نظير اين اختلاف اختلافى است كه آيات سوره هاى قرآن از جهت ايجاز و اطناب بيان دارند چنانكه با مقايسه امثال سوره فجر و سوره ليل بامثال سوره بقره و مائده روشن است و اغلب سوره هاى مكى با اسلوب ايجاز و اغلب سوره هاى مدنى باسياق اطناب نازل شده اند.

و ازين باب است آنچه گفته شده كه اولين آياتى كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نازل شده سوره علق يا پنج آيه از اول سوره علق مى باشد و آخرين آيه اى كه نازل گرديده آيه كريمه

 ((و اتقوا يوما ترجعون فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسب و هم لا يظلمون ))

)) سوره بقره آيه ٢٨١ است .

اسباب نزول چنانكه تذكر داده شد بسيارى از سور و آيات قرآنى از جهت نزول با حوادث و وقايعى كه در خلال مدت دعوت اتفاق افتاده ارتباط دارد مانند سوره بقره ))

(٥٨)

و سوره حشر و سوره عاديات يا نيازمنديهائى از جهت روشن شدن احكام و قوانين اسلام موجب نزول سور يا آياتى شده كه احكام مورد نياز را بيان مى كند مانند (

٥٩)

 سوره نساء و انفال و طلاق و نظائر آنها.

اين زمينه ها را كه موجب نزول سوره يا آيه مربوطه مى باشد اسباب نزول مى گويند و البته دانستن آنها تا اندازه اى انسان را از مورد نزول و مضمونى كه آيه نسبت بخصوص مورد نزول خود بدست مى دهد روشن ساخته كمك مى كند.

و ازين روى گروه انبوهى از محدثين صحابه و تابعين در صدر اسلام بضبط و روايت اسباب نزول همت گماشته بودند و اخبار بيشمارى درين باره نقل نموده اند.

اين روايت از طرق اهل سنت بسيار زياد است و بچندين هزار روايت ميرسد و از طريق شيعه كم و شايد از چند صد بيشتر نباشد، البته همه روايت هم مسند و صحيح نيست بلكه بسيارى از آنها غير مسند و ضعيفند.

ولى تتبع اين روايات و تامل كافى در اطراف آنها انسان را نسبت بآنها بد بين مى كند.

اولا از سياق بسيارى از آنها پيدا است كه راوى ارتباط نزول آيه را در مورد حادثه و واقعه بعنوان مشافهه و تحمل و حفظ بدست نياورده بلكه قصه را حكايت مى كند سپس آياتى را كه از جهت معنى مناسب قصه است بقصه ارتباط ميدهد و در نتيجه سبب نزولى كه در حديث ذكر شده سبب نظرى و اجتهادى است نه سبب نزولى كه از راه مشاهده و ضبط بدست آمده باشد.

و گواه اين سخن اينكه در خلال اين روايات تناقض بسيار بچشم ميخورد باين معنى كه در بسيارى از آيات قرآنى در ذيل هر آيه چندين سبب نزول مناقض همديگر نقل شده كه هرگز با هم جمع نمى شوند حتى گاهى از يك شخص مانند ابن عباس يا غير او در يك آيه معين چندين سبب نزول روايت شده .

ورود اين اسباب نزول متناقض و متهافت يكى از دو محمل بيشتر ندارد يا بايد گفت : اين اسباب نزول نظرى هستند نه نقلى محض و هر يك ازروات روايات متناقضه آيه را بيكى از قصه هاى مناسب خوابانيده كه غير از قصه اى است كه در روايت ديگر مى باشد و همچنين يا يك شخص مثلا كه دو سبب نزول متخالف روايت مى كند گرفتار دو نظر مخالف گرديده و پس از نظر اولى مثلا بسوى نظر دويمى عدول نموده است و يا بايد گفت همه روايات يا بعضى از آنها جعل يادس شده است .

با تحقق چنين احتمالاتى روايات اسباب نزول اعتبار خود را از دست خواهد داد و ازين روى حتى صحيح بودن خبر از جهت سند سودى نمى بخشد زيرا صحت سند احتمال كذب رجال سند را از ميان ميبرد يا تضعيف مينمايد ولى احتمال دس يا اعمال نظر در جاى خود باقى است .

و ثانيا از راه نقل بثبوت رسيده كه در صدر اسلام مقام خلافت از ثبت حديث و كتابت آن شديدا مانع بود و هر جا ورقه و لوحى كه حديثى در آن نوشته شده بود بدست ميآوردند توقيف كرده ميسوزانيدند و اين قدغن تا آخر قرن اول هجرى يعنى تقريبا نود سال ادامه داشت .

اين رويه راه نقل بمعنى را بيشتر از حد ضرورت بروى روات و محدثين باز كرد و تغييرات ناچيز كه در هر مرتبه نقل روايت پيش ميآمد كم كم روى هم تراكم نموده گاهى اصل مطلب را از ميان ميبرد و اين معنى با مراجعه بمواردى كه در يك قصه يا مطلب روايات از طرق مختلفه وارد شده است بسيار روشن است انسان گاهى برواياتى بر ميخورد كه در قصه اى كه مشتركا بشرح آن ميپردازند هيچ جهت جامعه ندارند البته شيوع نقل بمعنى با اين گلو گشادى اعتبارى براى اسباب نزول باقى نميگذارد يا دست كم از اعتبارشان ميكاهد.

و وقتيكه شيوع جعل و دس و مخصوصا دخول اسرائيليات و آنچه از ناحيه منافقين كه شخصا شناخته نمى شدند ساخته شده و داخل روايات گرديده است بمسئله نقل بمعنى و آنچه در اشكال اول ذكر شد اضافه شود، اعتمادى باسباب نزول باقى نخواهد ماند.

د روشى كه بايد در اسباب نزولمعمول داشت چنانكه در فصلهاى گذشته روشن شد حديث در اعتبار خود بتاءييد قرآن مجيد نيازمند است و روى اين اساس چنانكه در اخبار بسيارى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و ائمه اهل بيت (عليه السلام ) وارد شده است بايد حديث را بقرآن عرضه داشت .

بنابراين سبب نزولى كه در ذيل آيه اى وارد شده در صورتيكه متواتر يا خبر قطعى الصدور نباشد بايد بآيه مورد بحث عرضه و تنها در صورتيكه مضمون آيه و قرائنى كه در اطراف آيه موجود است با آن سازگار بود بسبب نزول نامبرده اعتماد شود و بالاخره روايت را بايد با آيه تاءييد نمود و تصديق كرد نه اينكه آيه را تحت حكومت روايت قرار داد.

باين ترتيب اگرچه مقدار زيادى از اسباب نزول سقوط مى كند ولى آنچه از آنها ميماند كسب اعتبار مى كند و اساسا مقاصد عاليه قرآن مجيد كه معارفى جهانى و هميشگى ميباشند (چنانكه خواهد آمد) در استفاده خود از آيات كريمه قرآن نيازى قابل توجه يا هيچ نيازى بروايات اسباب نزول ندارند.

ه ترتيب نزول سور البته چنانكه ميدانيم سور و آيات قرآنى بترتيبى كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نازل شده در مصحف ثبت نيست .

گذشتگان دانشمندان اسلامى و خاصه از اهل سنت در ترتيب نزول سور و آيات بروايات اعتماد ميكردند و از جمله روايات كه درين باره رسيده روايتى است از ابن عباس كه ميگويد

(٦٠):

((آغاز هر سوره اى كه در مكه نازل ميشد در همانجا نوشته ميشد پس از آن خدايتعالى آنچه ميخواست بر آن ميافزود.

و نخستين چيزى كه از قرآن نازل شد:

١ اقرء بسم ربك بود

٢ پس از آن ((ن ))

٣ پس از آن يا ايها المزمل

٤ پس از آن يا ايها المدثر

٥ پس از آن تبت يد ابى لهب

٦ پس از آن اذا الشمس كورت

٧ پس از آن سبح اسم ربك الاعلى

٨ پس از آن و الليل اذا يغشى

٩ پس از آن و الفجر

١٠ پس از آن و الضحى

١١ پس از آن الم نشرح

١٢ پس از آن و العصر

١٣ پس از آن و العاديات

١٤ پس از آن انا اعطيناك

١٥ پس از آن الهاكم التكاثر

١٦ پس از آن ارايت الذى يكذب

١٧ پس از آن قل يا ايها الكافرون

١٨ پس از آن الم تركيف فعل ربك

١٩ پس از آن قل اعوذ برب الفلق

٢٠ پس از آن قل اعوذ بر الناس

٢١ پس از آن قل هو الله احد

٢٢ پس از آن و النجم

٢٣ پس از آن عبس

٢٤ پس از آن انا انزلناه فى ليلة القدر

٢٥ پس از آن و الشمس و ضحاها

٢٦ پس از آن و السماء ذات البروج

٢٧ پس از آن و التين

٢٨ پس از آن لايلاف قريش

٢٩ پس از آن القارعة

٣٠ پس از آن لا اقسم بيوم القيامة

٣١ پس از آن و يل لكل همزة

٣٢ پس از آن و المرسلات

٣٣ پس از آن ق

٣٤ پس از آن لا اقسم بهذا البلد

٣٥ پس از آن و السماء و الطارق

٣٦ پس از آن افتربت الساعة

٣٧ پس از آن ص

٣٨ پس از آن اعراف

٣٩ پس از آن قل اوحى

٤٠ پس از آن يس

٤١ پس از آن فرقان

٤٢ پس از آن ملائكه

٤٣ پس از آن كهيعص

٤٤ پس از آن طه

٤٥ پس از آن واقعه

٤٦ پس از آن طسم شعراء

٤٧ پس از آن طس

٤٨ پس از آن قصص

٤٩ پس از آن بنى اسرائيل

٥٠ پس از آن يونس

٥١ پس از آن هود

٥٢ پس از آن يوسف

٥٣ پس از آن حجر

٥٤ پس از آن انعام

٥٥ پس از آن صافات

٥٦ پس از آن لقمان

٥٧ پس از آن سبا

٥٨ - پس از آن زمر

٥٩ پس از آن حم مؤ من

٦٠ پس از آن حم سجده

٦١ پس از آن حمعسق

٦٢ پس از آن حم زخرف

٦٣ پس از آن دخان

٦٤ پس از آن جانيه

٦٥ پس از آن احقاق

٦٦ پس از آن ذاريات

٦٧ پس از آن غاشيه

٦٨ پس از آن كهف

٦٩ پس از آن نحل

٧٠ پس از آن انا ارسلنا نوحا

٧١ پس از آن ابراهيم

٧٢ پس از آن انبياء

٧٣ پس از آن مؤ منين

٧٤ پس از آن تنزيل سجده

٧٥ پس از آن طور

٧٦ پس از آن تبارك ملك

٧٧ پس از آن الحاقه

٧٨ پس از آن ساءل

٧٩ پس از آن عم يتساءلون

٨٠ پس از آن نازعات

٨١ پس از آن اذا السماء انفطرت

٨٢ پس از آن اذا السماء انشقت

٨٣ پس از آن روم

٨٤ پس از آن عنكبوت

٨٥ پس از آن ويل للمطففين .

اينست آنچه خداى تعالى در مكه نازل كرده است .

٨٦ پس از آن در مدينه سوره بقره را نازل كرد

٨٧ پس از آن انفال

٨٨ پس از آن آل عمران

٨٩ پس از آن احزاب

٩٠ - پس از آن ممتحنه

٩١ پس از آن نساء

٩٢ پس از آن اذا زلزلت

٩٣ پس از آن حديد

٩٤ پس از آن قتال

٩٥ پس از آن رعد

٩٦ پس از آن الرحمن

٩٧ پس از آن انسان

٩٨ پس از آن طلاق

٩٩ پس از آن لم يكن

١٠٠ پس از آن حشر

١٠١ - پس از آن اذا جاء نصرالله

١٠٢ پس از آن نور

١٠٣ پس از آن حج

١٠٤ پس از آن منافقون

١٠٥ پس از آن مجادله

١٠٦ پس از آن حجرات

١٠٧ پس از آن تحريم

١٠٨ پس از آن جمعه

١٠٩ - پس از آن تغابن

١١٠ پس از آن صف

١١١ پس از آن فتح

١١٢ پس از آن مائده

١١٣ - پس از آن برائت

و نظرى در روايت و روايات ديگر روايت گذشته كه از ابن عباس نقل شده صد و سيزده سوره را ذكر كرده و سوره حمد را در ميان آنها نشمرده .

و

##  روايت ديگرى كه بيهقى

(٦١)

از عكرمه نقل نموده صد و يازده سوره شمرده و سه سوره حمد اعراف و شورى را ياد نكرده است .

و همين روايت را بيهقى از ابن عباس نقل نموده و اين روايت بهمه صدو چهارده سوره مشتمل است ولى هر دو روايت بيهقى اولا سوره مطففين را از سوره هاى مدنى شمرده اند بر خلاف روايت گذشته كه سوره نامبرده را مكى گرفته بود و ثانيا ترتيبى كه در اين دو روايت براى سور و مكيه و همچنين براى سور مدنيه ذكر شده با ترتيبى كه در گذشته بيان شده مغاير است .

و روايت

(٦٢)

ديگرى از على بن ابى طلحه نقل شده كه ميگويد:

در مدينه سوره بقره نازل شده است و آل عمران و نساء و مائده و انفال و توبه و حج و نور و احزاب

و الذين كفروا و فتح و حديد و مجادله و حشر و ممتحنه و حواريين (سوره صف ) و تغابن و يا ايها النبى اذا طلقتم النساء و يا ايها النبى لم تحرم و فجر و ليل و انا انزلناه فى ليلة القدر و لم يكن و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله

و سائر سوره هاى قرآنى در مكه نازل شده است .

اين روايت گويا تنها در صدد تميز دادن سورهاى مدنى از سورهاى مكى مى باشد نه ترتيب نزول سوره هايى كه ذكر نموده است و گرنه سوره مائده و توبه بدون ترديد جاى شان پائين تر از آنست كه ذكر شده اند.

علاوه بر آن سوره هاى فجر و ليل و قدر را جزء سوره هاى مدنى شمرده در حاليكه ورايتهاى گذشته جزء سورهاى مكى شمرده بودند و همچنين سوره هاى رعد و الرحمن و انسان و جمعه و حجرات را مكى گرفته در صورتيكه در روايتهاى گذشته مدنى گرفته شده بودند.

و در روايت

(٦٣)

## ديگرى كه از قتاده نقل شده قتاده گويد:

از قرآن در مدينه بقره و آل عمران و نساء و مائده و برائت و رعد و نحل و حج و نور و احزاب و محمد و فتح و حجرات و حديد و رحمن و مجادله و حشر و ممتحنه و صف و جمعه و منافقون و تغابن و طلاق و يا ايها النبى لم تحرم تا سيزده آيه و اذا زلزلت و اذا جاء نصرالله نازل شده و ساير قرآن در مكه نازل شده است .

اين روايت نيز با روايات گذشته و مخصوصا با روايت خود فتاده در مطففين و انسان و لم يكن مخالف مى باشد.

آنچه درباره اين روايات ميتوان گفت اينست كه بهيچوجه قابل اعتماد نيستند زيرا نه ارزش روايت دينى را دارند و نه ارزش نقل تاريخى : اءما ارزش روايت دينى زيرا اتصال بپيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله را ندارد و تازه روشن نيست كه ابن عباس اين ترتيب را از خود پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرا گرفته يا از كسان ديگر كه معلوم نيست چه كسانى بوده اند يا از راه نظر و اجتهاد كه تنها براى خودش حجيت دارد.

و اما ارزش نقل تاريخى زيرا ابن عباس جز زمان ناچيزى از زمان حيات پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله صحابت آنحضرت را درك نكرده و بديهى است كه در نزول اينهمه سورهاى قرآنى حاضر و شاهد نبوده و اگر ترتيب نامبرده را از راه نظر و اجتهاد نيز بدست نياورده باشد از ديگران شنيده و در نتيجه خبرى ميشود بى ذكر مدرك و چنين نقل تاريخى بى ارزش است .

گذشته از اينها اين روايات با فرض صحت و استقامت خبر واحد هستند و چنانكه در علم اصول بثبوت رسيده چنين خبرى در غير احلام شرعيه خالى از اعتبار مى باشد.

پس بنا بر آنچه گذشت تنها راه براى تشخيص ترتيب سوره هاى قرآنى و مكى يا مدنى بودن آنها تدبر در مضامين آنها و تطبيق آن با اوضاع و احوال پيش از هجرت و پس از هجرت مى باشد، اين روش تا اندازه اى كه پيش ميرود براى تشخيص ترتيب سور و آيات قرآنى و مكى يا مدنى بودن آنها سودمند مى باشد چنانكه مضامين سورهاى انسان و العاديات و مطففين بمدنى بودن آنها گواهى ميدهد. اگرچه برخى ازين روايات آنها را جزء سوره هاى مكى قرار ميدهد.

ز جمع قرآن مجيد در يك مصحف ( قرآن پيش از رحلت ) قرآن مجيد كه سوره سوره و آيه آيه نازل ميشد، بسبب بلاغت و فصاحت خارق عادتى كه داشت آوازه اش در ميان اعراب كه عنايت شگفت آورى به بلاغت و فصاحت كلام داشته و شيفته آن بودند روز بروز بلندتر ميشد و براى شنيدن چند آيه از آن راههاى دور پيش پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله آمده چند آيه اى ميشيدند و فرا ميگرفتند.

و همچنين بزرگان مكه و متنفذين قريش كه بت پرست و دشمنان سرسخت دعوت اسلامى بودند و تا ميتوانستند مردم را از نزديك شدن پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله صرف ميكردند و بعنوان اينكه قرآن سحر است اعراب را از گوش دادن و شنيدن آن ترسانيده كنار ميزدند.

با اينهمه در شبهاى تاريك از ظلمت شب استفاده نموده پنهان از همديگر و از بستگان وزير دستان خود ميآمدند و در نزديكى خانه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله در جائى نشسته بقرآنى كه آنحضرت تلاوت ميكرد گوش

(٦٤)

 ميدادند.

البته مسلمانان نيز ازين روى كه قرآن مجيد را كلام خدا و يگانه مدرك دينى خود ميدانستند و هم ازين روى كه در فريضه نماز سوره حمد و مقدارى از ساير قرآن ميبايست بخوانند و هم ازين روى

(٦٥)

كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله ماءموريت داشت كه قرآن مجيد و احلام اسلام را بآنان ياد دهد، در ياد گرفتن سور و آيات قرآنى و حفظ و ضبط آنها نهايت جديت بخرج ميدادند.

اين روش پس از آنكه پيغمبر اكرم بمدينه هجرت فرمود و جامعه مستقل اسلامى تشكيل داد منظم تر و متشكل تر گرديده و بدستور پيغمبر اكرم جمعيت قابل توجهى از ياران وى بقرائت قرآن و تعليم و تعلم احكام اسلام كه روز بروز نازل و تكميل ميشد موظف شدند و حتى طبق دستور صريح قرآن از شركت در جنگ

(٦٦)

 و جهاد معذور شدند.

و چون بيشتر ياران پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و مخصوصا صحابه كه از مكه بمدينه مهاجرت كرده بودند بيسواد بوده بخواندن و نوشتن آشنائى نداشتند بدستور پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله از اسيران يهود براى ياد گرفتن خط كه آنزمان بسيار ساده و آسان بود استفاده ميشد و بدين ترتيب گروهى باسواد بوجود آمد.

ازين جماعت كسانى كه بقرائت قرآن و حفظ و ضبط سور و آيات آن مشغول بودند قراء ناميده ميشدند و ازين گروه بود كه در وقعه بئر معونه چهل تن يا هفتاد تن يكجا شهيد شدند.

و آنچه از قرآن مجيد نازل شده بود و نيز تدريجا نازل ميشد در الواح و استخوان شانه شتر و سعف خرما و نظاير آنها نوشته و ضبط ميشد.

آنچه هرگز قابل ترديد نيست و نميشود انكار كرد اينست كه اكثر سور قرآنى پيش از رحلت در ميان مسلمانان دائر و معروف بوده اند، در دهها و صدها حديث از طرق اهل سنت و شيعه در وصف تبليغ پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله يا يارانش پيش از رحلت و همچنين در وصف نمازهائى كه خوانده و سيرتى كه در تلاوت قرآن داشته نام اين سوره ها آمده است .

و همچنين

 (٦٧)

نامهائى كه براى گروه گروه اين سوره ها در صدر اسلام دائر بوده مانند سور طوال و مئين و مثانى و مفصلات در احاديثى كه از زمان حيات پيغمبر اكرم حكايت مى كند بسيار بچشم ميخورد.

پاورقي ٥٧- اين قدغن را (چنانكه در تاريخ مسلم است ) عمر بن عبدالعزيز خليفه اموى ٩٩-١٠١ برداشته است .

٥٨- سوره بقره سال اول هجرت در مدينه نازل شده مقدارى از آياتش در توبيخ يهود كه در پيشرفت اسلام كارشكنى ميكردند و مقدارى در تشريع احكام مانند تغيير قبله و تشريع روزه و حج و غيره نازل گرديده است .

و سوره حشر در خصوص كوچانيدن يهود بنى نظير و سوره عاديات در خصوص اعراب وادى يا بس يا غير آنها نازل شده .

٥٩- سوره نساء در خصوص ازدواج و ارث زنان ، و سوره انفال در خصوص اسيران و غنائم جنگى و سوره طلاق در خصوص طلاق نازل شده .

٦٠- كتاب اتقان ج ١ ص ١٠ چاپ قاهره ١٣٧٠، نقل از كتاب فضائل القرآن ابن ضريس .

٦١- اتقان ج ١ ص ١٠.

٦٢- مصدر سابق .

٦٣- اتقان ج ١ ص ١١.

٦٤- در المنثور ج ٤ ص ١٨٧.

٦٥- سوره نحل آيه ٤٤ و آيات بسيار ديگر.

٦٦- سوره توبه آيه ١٢٢.

٦٧- اتقان ج ١ ص ٦٥.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

شناخت قرآن

ح جمع قرآن مجيد در يك مصحف ( قرآن پس از رحلت پس از رحلت پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله على (عليه السلام ) كه بنص قطعى و تصديق پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله از همه مردم بقرآن مجيد آشناتر بود، در خانه خود بانزوا

(٦٨)

 پرداخته قرآن مجيد را بتريب نزول در يك مصحف جمع فرمود و هنوز ششماه از رحلت نگذشته بود كه فراغت يافت و مصحفى كه نوشته بود بشترى بار كرده پيش مردم آورده نشان داد.

(٦٩)

و پس از يكسال

(٧٠)

 و خورده اى از رحلت گذشته بود جنگ يمامه در گرفت و در اين جنگ هفتاد نفر از قراء كشته شدند مقام خلافت از ترس اينكه ممكن است جنگ ديگرى براى مسلمانان پيش آمد كند و بقيه قراء كشته شوند و در اثر از بين رفتن حمله قرآن خود قرآن از بين برود بفكر افتاد كه سور و آيات قرآنى را در يك مصحف جمع آورى كند.

بدستور مقام خلافت جماعتى از قراء صحابه با تصدى مستقيم زيدبن ثابت صحابى سور و آيات قرآنى را از الواح و سعف ها و كتفها كه در خانه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله بخط كتاب وحى يا پيش قراء صحابه بود جمع آورى كرده در يك مصحف قرار دادند و نسخه هائى از آن باطراف و اكناف فرستاده شد.

پس از چندى در زمان خلافت

(٧١)

 خليفه سوم باطلاع خليفه رسانيدند كه در اثر مساهله و مسامحه اى كه مردم در استنساخ و قرائت قرآن كرده اند اختلافاتى بوجود آمده و ازين راه كتاب خدا باتحريف و تغيير بشدت تهديد ميشود.

مقام خلافت براى جلوگيرى ازين خطر دستور داد كه مصحفى را كه براى اولين بار بامر خليفه اول نوشته شده بود و پيش حفصه زوجه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و دختر خليفه دوم بود بامانت گرفتند و پنج نفر از قراء صحابه را كه يكى از ايشان باز زيدبن ثابت متصدى جمع آورى مصحف اول بود ماءموريت داد كه نسخه هائى از آن بردارند كه اصل ساير نسخ قرار گيرد و دستور داد كه قرآنهائى كه در ولايات در دست مردم است جمع آورى شده بمدينه فرستاده شود، ازين قرآنها هر چه بمدينه ميرسيد بامر خليفه مى سوزانيدند (يا بقول برخى از مورخين ميجوشانيدند).

بالاخره نسخه چندى نوشته شد كه يكى از آنها را در مدينه نگهداشتند و يكى از آنها را بمكه و يكى بشام و يكى بكوفه و يكى ببصره فرستادند و گفته ميشود كه غير ازين پنج نسخه يك نسخه نيز بيمن و يك نسخه ببحرين فرستاده اند و اين نسخه ها است كه مصحف امام ناميده ميشوند و اصل ساير نسخه ها ميباشند.

اختلافى

 (٧٢)

كه اين نسخه ها با مصحف اولى در ترتيب دارند تنها اينست كه در مصحف اول سوره برائت در ميان مئين گذاشته شده بود و سوره انفال نيز در ميان مثانى جاى داشت و در مصحف امام سوره انفال و برائت را يكجا در ميان سوره اعراف و سوره يونس ثبت كردند.

ط اهتمام مسلمين در امر قرآن مجيد چنانكه پيشتر اشاره شد در زمان جمع آورى قرآن براى بار اول و بار دوم سور و آيات قرآنى در دست عامه مسلمانان بود و براى نگهدارى آنچه داشتند كمال جديت بخرج ميدادند علاوه بر آن گروه زيادى از صحابه و تابعين قادرى قرآن كه كارى جز آن نداشتند و جمع آورى قرآن در يك مصحف جلو چشم همه انجام ميگرفت و همگان مصحفى را كه آماده نموده در دسترشان گذاشتند پذيرفتند و نسخه هائى از آن برداشتند و رد و اعتراض نكردند.

و حتى در جمع عثمانى (جمع دوم ) ميخواستند آيه كريمه

((و الذين يكنزون الذهب و الفضة

))))سوره توبه آيه ٣٤ را در مصحف بدون واو ثبت كنند مانع شدند و ابى بن كعب

(٧٣)

 صحابى در مقام تهديد سوگند ياد كرد كه اگر و او را اسقاط كنند شمشير كشيده با ايشان خواهد جنگيد و بالاخره واو را ثبت كردند.

خليفه دوم

(٧٤)

 در زمان خلافت خود روزى جمله

((و الذين اتبعوهم باحسان )

)))سوره توبه آيه ١٠٠ بدون و اوعطف خواند باوى بمقام مخاصمه بر آمدند تا بالاخره خليفه را وادار كردند كه با واو بخواند.

على (عليه السلام ) با اينكه خودش پيش از قرآن مجيد را بتريب نزول جمع آورى كرده بود و بجماعت نشان داده بود و مورد پذيرش نشده بود و در هيچيك از جمع اول و دوم وى را شركت نداده بودند با اينحال هيچگونه مخالفت و مقاومت بخرج نداد و مصحف دائر را پذيرفت و تا زنده بود حتى در زمان خلافت خود دم از خلاف نزد.

و همچنين ائمه اهل بيت كه جانشينان و فرزندان آنحضرتند هرگز در اعتبار قرآن مجيد و حتى بخواص شيعيان خود حرفى نزده اند بلكه پيوسته در بيانات خود استناد بآن جسته اند و شيعيان خود را امر كرده اند كه از قرائت مردم پيروى كنند

(٧٥)

 و بجرات ميتوان گفت كه سكوت على (عليه السلام ) با اينكه مصحف معمولى با مصحف او در ترتيب اختلاف داشت از اين جهت بوده كه در مذاق اهل بيت تفسير معمولى با مصحف او در ترتيب اختلاف داشت از اين جهت بوده كه در مذاق اهل بيت تفسير قرآن بقرآن معتبر است و در اين روش ترتيب سور و آيات مكى و مدنى نسبت بمقاصد عاليه قرآن تاءثيرى ندارد و در تفسير هر آيه مجموع آيات قرآنى بايد در نظر گرفته شود زيرا كلامى كه جهانى و هميشگى باشد در كليات مقاصد و مطالب آن خصوصيات زمان و مكان و حوادث وقت نزول كه اسباب نزول ناميده ميشوند نبايد مؤ ثر باشد.

آرى در دانستن اين خصوصيات فوائدى را از قبيل روشن شدن تاريخ پيدايش معارف و احكام و قصص جزئى كه مقارن نزول بوده اند و چگونگى پيشرفت دعوت اسلامى در مدت بيست و سه سال روزگار بعثت و نظاير آنها ميتوان بدست آورد.

ولى حفظ وحدت اسلامى (چنانكه پيوسته منظور ائمه اهل بيت بوده ) از اين فوائد جزئيه مهمتر مى باشد.

ى قرآن مجيد از هر گونه تحريفى محفوظ است تاريخ قرآن مجيد از روز نزول تا امروز كاملا روشن است پيوسته سور و آيات قرآنى ورد زبان مسلمانان بوده و دست بدست مى گشته است .

و همه ميدانيم كه قرآنى كه در دست ما است همان قرآن است كه چهارده قرن پيش به پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله تدريجا نازل شده است .

با اين وصف نبايد قرآن مجيد در اعتبار و ثبوت واقعيت خود نيازمند تاريخ باشد اگرچه تاريخش روشن هم هست زيرا كتابى كه مدعى است كه كلام خدا است و در اين دعوى بمتن خودش استدلال مى كند و بمقام تحدى برآمده همه انس و جن را از آوردن مثل خود عاجز ميداند، ديگر نميشود در اثبات اينكه كلام خدا است و تحريف و تغييرى بآن عارض نشده و چنانكه بود مى باشد نياز بدليلى يا شاهدى غير از خودش پيدا كند يا در ثبوت اعتبار بتصديق و تاءييد شخصى يا مقامى پناهنده شود.

آرى ، روشن ترين برهان براينكه قرآنى كه امروزه در دست ما است همان قرآن است كه به پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله نازل شده و هيچگونه تغيير و تحريفى بر نداشته همين است كه اوصاف و امتيازاتى كه قرآن مجيد براى خود بيان نموده هنوز هم باقى است و چنانكه بوده هست :

قرآن مجيد ميگويد من كتاب نور و هدايتم و بشر را بسوى حق و حقيقت راه نمايى ميكنم .

ميگويد: من كتابى هستم كه بيان كننده دو چيزم و هرچيزم و هر چه بشر در زندگى خود نيازمند آنست و فطرت انسان با آن سازگار است روشن ميسازم .

ميگويد من سخن خدا هستم و اگر بگوئيد كلام غير خدا است انس و جن جمع شوند و چنين كلامى بياورند يا از شخصى مانند پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله كه درس نخوانده و خط ياد نگرفته و در مثل محيط جاهليت در حال يتيمى و نبودن مربى نشو و نما يافته است چنين كتابى بياورند يا در اين كتاب مانند هر سخنى كه بشر ميگويد اختلاف و تفاوتى در اسلوبش يا در معارف و احكامى كه بيان نموده پيدا كنند.

اين اوصاف و امتيازات در قرآن مجيد بحال خود باقى است اما راجع براهنمائى كه قرآن مجيد بسوى حق و حقيقت مى كند همين قرآنى حاضرى كه در دست رس ما است با بيان شيوا و رساى خود يكدوره جهان بينى كامل را كه مطابق دقيق ترين براهين عقلى است و تكيه گاه مهمترين زندگى سعادتمندانه بشر مى باشد، روشن ميسازد و با كمال خير انديشى و عاقبت بينى مردم را بسوى ايمان بآن دعوت مى كند.

و اما راجع ببيان همه نيازمنديهاى زندگى انسان قرآن مجيد با واقع بينى خود توحيد خداى جهان را اساس اصلى خود قرار داده همه معارف اعتقادى را از آن نتيجه ميگيرد و در اين مرحله از كوچكترين نكته اى فروگذارى و غفلت نكرده است .

پس از آن اخلاق فاضله انسانى را از اين جمله نتيجه گرفته بروشن ساختن آنها ميپردازد.

پس از آن بمرحله اعمال و افعال فردى و اجتماعى انسان پرداخته طبق آنچه فطرت و آفرينش انسان نشان ميدهد كليات وظائف انسانى را بيان مى كند و جزئيات و خصوصيات آنها را بسنت پيغمبر اكرم احاله ميدهد.

و از مجموع كتاب و سنت دين وسيع اسلام با آن وسعت حيرت انگيز خودش بدست ميآيد دينى كه بهمه دقائق و جهات فردى و اجتماعى زندگى انسان براى همه و براى هميشه رسيدگى نموده حكم مثبت صادر مى كند بى اينكهخ كمترين تضاد و تدافعى در ميان اجزاء و موارد آن پيش آيد.

دينى كه تنها تصور فهرست مسائل آن از عهده نيرومندترين حقوق دانان جهان در تمام مدت زندگانيش بيرون است .

و اما اعجاز قرآن مجيد در بيان خود، اگرچه اسلوب خارق عادت قرآن از سنخ لهجه عرب دوران فصاحت و بلاغت امت عرب مى باشد كه در تاريخ زبانها قطعه مشعشعى است كه اختصاص بعرب داشته و اين لهجه در دوره فتوحات اسلامى كه در قرن اول هجرى بود در اثر آميزش زبان عرب با زبانهاى بيگانه سپرى شده و اكنون لهجه تخاطب عربى مانند ساير زبانها از لهجه شيواى آنروز دور و بيگانهخ است .

ولى قرآن مجيد تنها با اسلوب لفظ خود تحدى نميكند بلكه باجهات معنوى خود نيز مانند جهات لفظى تحدى و دعوى اعجاز مينمايد.

با اينحال كسانى كه آشنائى بزبان عربى دارند و در نظم و نثر اين زبان تتبعى كرده اند هرگز نميتوانند ترديد كنند كه لهجه قرآن لهجه شيوا و شيرينى است كه درك انسان را از زيبائى خود مبهوت و زبان را از وصف آن الكن و زبون ميسازد نه شعر است و نه نثر بلكه اسلوبى وراى هر دو كه جذبه و كششى مافوق شعر و سلامت و روانى مافوق نثر را دارد، آيه اى از قرآن يا جمله اى از آن در ميان خطبه اى از خطب بلغا، و فصحاى گذشته يا از نويسندگان تواناى امروز كه يافت ميشود مانند چراغى است كه در شبستان تاريكى قرار گرفته و آنرا تحت شعاع خود قرار ميدهد.

از راه جهات معنوى غير لفظى نيز اعجاز قرآن كماكان باقى است ، سازمان وسيع معارف اعتقادى و اخلاقى و قوانين عملى فردى و اجتماعى اسلام كه اصول و كليات آن در قرآن مجيد است تنظيم غير قابل خدشه و تضاد و تناقض ناپذير آن از عهده بشر بيرون است و خاصه بدست كسى كه در شرائطى همانند شرائط زندگى پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله قرار گرفته باشد.

و هم نزول كتابى كه مانند قرآن يكنواخت و متشابه الاجراء باشد و در ظرف بيست و سه سال در زمينه اوضاع و شرائطى در كمال اختلاف در حال آسودگى و رفاهيت و سختى و ترس و ناامنى در حال جنگ و سلم در حال خلوت و تنهائى و ميان جماعت وازدحام مردم در حال سفر و در حضر سوره سوره و آيه آيه بدون هيچگونه اختلاف نازل شود محال است .

و خلاصه همه اوصافى كه قرآن پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله داشته همين قرآن دارد پس هيچگونه تغيير و تحريفى بقرآن مجيد راه نيافته است .

علاوه خدايمتعال خود از مصونيت قرآن خبر داده است چنانكه مى فرمايد:

((انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون )))) سوره حجر آيه ٩.

(ترجمه : تحقيقا ما خودمان اين ذكر و يادآورى قرآن را نازل كرديم و تحقيقا ما نگهدار آن خواهيم بود).

و مى فرمايد: ((و انه لكتاب عزيز لاياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد)) سوره حم سجده آيه ٤٢.

(ترجمه : تحقيقا اين ذكر و يادآورى كتابى است كه هيچ گزندى را بخود راه نميدهد، باطل و پوچى بآن راه پيدا نميكند نه از پيش و نه از پس ، از خداى حكيم و ستوده تدريجا نازل شده ).

بمقتضاى اين آيات قرآن مجيد و مخصوصا ازين جهت كه يادآورى خدا و راه نماى معارف حقه مى باشد با مصونيت خدائى مصون و از گزند پيش آمدهاى تباه كننده در پناه خداى نگهدار مى باشد.

و در اثر همان وعده الهى است (آيه حفظ قرآن ) كه قرآن مجيد تاكنون كه چهارده قرن از نزولش ميگذرد با وجود صدها و هزارها مليون دشمن مصون و محفوظ مانده و تنها كتاب آسمانى است كه روزگارى دراز با مصونيت در ميان بشر گذرانيده است .

يا قرائت قرآن و حفظ و روايت آن چنانكه بارها اشاره كرديم در زمان حيات پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله جمعيت متشكلى در مدينه بقرائت قرآن و تعليم و تعلم آن اشتغال داشتند آيات قرآنى را كه تدريجا نازل ميشد از زبان پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله استماع ميكردند و گاهى در پيشش خوانده بوى عرض ميكردند.

عده اى در قرائت مصدر تعليم و آموزش بودند و كسانى كه از ايشان اخذ ميكردند كيفيت قرائت خود را در شكل روايت باستاد خود اسناد ميدادند و غالبا بحفظ آنچه اخذ كرده بودند ميپرداختند.

و طبعا وضع موجود نيز چنين حفظ و روايت را اقتضا ميكرد زيرا از يكطرف خطى كه آنروز براى كتاب دائر بود خط كوفى بود كه نقطه و اعراب نداشت و هر كلمه را با اشكال مختلف ميشد خواند.

و از طرف ديگر عامه مردم بيسواد بودند زيرا راهى جز حفظ و روايت براى ضبط كلام نداشتند و همين روش سنت متبعه شده براى اعصار آينده نيز بيادگار ماند.

يب طبقات قراء نخستين طبقه از طبقات قراء همان صحابه را شمرده اند كه در عهد پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله بتعليم و تعلم آن اشتغال داشتند و جمعى از ايشان همه قرآن را جمع كرده بودند و از آن جمله زنى است بنام او ورقه دختر عبدالله بن حارث

(٧٦)

(مراد از جمع كردن قرآن كه در بعضى از آثار بچهار تن از انصار و در بعضى بپنج و در بعضى بشش و در بعضى به بيشتر نسبت داده شده تعلم و حفظ همه قرآن مى باشد نه تاءليف و ترتيب سور و آيات آن وگرنه هيچ موجبى براى دو فقره جمع و ترتيب مصحف كه در عهد خليفه اول و خليفه سوم باشد نبود.

و همچنين آنچه در برخى از روايات وارد شده كه جاى هر يك از سور و آيات قرآن مجيد بدستور خود پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله معين و مشخص بود مطلبى است كه بقيه روايات عموما آنرا تكذيب مى كند).

و چنانكه

(٧٧)

 بعضى از علماء گفته اند چند تن ازين طبقه بتعليم قرائت قرآن شهرت داشتند: عثمان و على (عليه السلام ) و ابى بن كعب و زيدبن ثابت و عبدالله بن مسعود و ابوموسى اشعرى .

طبقه دوم شاگردان طبقه اول كه عموما از تابعين ميباشند و معروفين شان كه در شهرهاى مكه و مدينه و كوفه و بصره و شام حوزه هاى قرائت داشتند و بتعليم قرآن ميپرداختند و البته اين پنج شهر جاهائى مى باشد كه مصاحف عثمانى در آنها بود:

در مكه عبيد بن عمير و عطاء بن ابى رياح و طاوس و مجاهد و عكرمه و ابن ابى مليكه و غير ايشان بود.

و در مدينه ابن مسيب و عروه و سالم و عمر بن عبدالعزيز و سليمان بن --- و عطاء بن يسار و معاذ قارى و عبدالله بن اعرج و ابن شهاب زهرى و مسلم بن جندى و زيد بن اسلم .

و در كوفه علقمه و اسود و مسروق و عبيده و عمروبن شرحبيل و حارث قيس و ربيع بن خثيم و عمر و بن ميمون و ابو عبدالرحمن سلمى و زر بن حبيش و --- بن نضله و سعيد بن جبير و نخعى و شعبى .

و در بصره ابوعاليه و ابورجاء و نصر بن عاصم و يحيى بن يعمر و حسن بصر و ابن سيرين و قتاده

و در شام مغيرة بن ابى شهاب از اصحاب عثمان و خليفه بن سعد از اصحاب ابودرداء صحابى .

طبقه سوم كه تقريبا بنصف اول قرن دوم منطبق است جماعتى از مشا--- ائمه قرائت كه از طبقه دوم اخذ كرده اند:

در مكه عبدالله بن كثير (يكى از قراء سبعه ) و حميد بن قيس اعرج و محمد ابى محيصن .

و در مدينه ابوجعفر يزيد بن قعقاع و شبية بن نصاح و نافع بن نفيم (--- از قراء سبعه ) .

و در كوفه يحيى بن وثاب و عاصم بن ابى النجود (يكى از قراء سبعه ). سليمان اعيش و حمزه (يكى از قراء سبعه ) و كسائى (يكى از قراء سبعه ).

و در بصره عبدالله بن ابى اسحق و عيسى بن عمر و ابو عمر و بن علاء (يكى از قراء سبعه ) و عاصم جحدرى و يعقوب حضرمى .

و در شام عبدالله بن عامر (يكى از قراء سبعه ) و عطية بن قيس كلا--- اسماعيل بن عبدالله بن مهاجر و يحيى بن حارث و شريح بن يزيد حضرمى .

طبقه چهارم شاگردان و روات طبقه سوم ميباشند مانند ابن عياش و --- و خلف كه ذكر معروفين شان در فصل آينده خواهد آمد.

طبقه چهارم طبقه اهل بحث و تاءليف است و چنانكه گفته اند اول كسى

 (٧٨)

 كه در قرائت بتاءليف پرداخت ابو عبيد قاسم بن سلام است پس از آن احمد بن جبير كوفى پس از آن اسماعيل بن اسحاق مالكى از اصحاب قالون راوى پس از آن ابوجعفر ابن حرير طبرى پس از آن داجونى پس از آن مجاهد.

پس از اينان دامنه بحث و تحقيق وسيعتر شده امثال

 (٧٩)

##  دانى وشاطبى كتب و رسائل بيشمار نظما و نثرا نوشتند.

يج - قراء سبعه

هفت تن از قراء طبقه سوم در ميان مردم شهرت بسزائى بدست آورده مرجعيتى پيدا كرده كه ديگران را تحت الشعاع قرار داد و همچنين روات اينان با اينكه بسيار بودند در هر كدام دو راوى از ميان روات تعين بدست آوردند.

قراء سبعه و راويان شان بترتيب زيرين ميباشند.

اول ابن كثير

(٨٠)

مكى راويان وى قنبل وبزى ميباشند بيك واسطه .

دويم نافع

(٨١)

 مدنى و راويان وى قالون و ورش ميباشند.

سيم عاصم

(٨٢)

كوفى و راويان وى ابوبكر شعبة بن عياش و حفص ميباشند و قرآنى كه امروزه در ميان مردم دائر است مطابق قرائت عاصم است بروايت حفص .

چهارم حمزه كوفى

(٨٣)

 و راويان وى خلف و خلاد هستند بيك واسطه .

پنجم كسائى كوفى

(٨٤)

 و راويان وى دورى و ابوالحارث ميباشند.

ششم ابوعمرو بن علاء

(٨٥)

 بصرى و راويان وى دورى وسوسى ميباشند بيك واسطه

هفتم ابن عامر

(٨٦)

 راويان وى هشام

(٨٧)

 و ابن ذكوان با يك واسطه .

و تالى قرائات سبع در شهرت قرائت قراء ثلاثه است كه عبارت اند از ابو جعفر

(٨٨)

 و يعقوب

(٨٩)

 و خلف

(٩٠).

و قرائتهاى ديگرى نيز نقل شده مانند قرائتهائى كه بطور متفرقه از اصحاب رسيده و همچنين قرائتهاى شاذكه كه مورد اعتنا قرار نگرفته اند و همچنين قرائتهائى متفرقه از ائمه اهل بيت عليهم السلام روايت شده ولى روايتهائى ديگر از ايشان رسيده كه امر باتباع قرائتهاى مشهور مينمايد.

جمهور علماء عامه قرائات سبع را متواتر ميدانند و حتى جماعتى روايت نبوى معروف

(٩١)

 معروف : (( ((نزل القرآن على سبعة احرف ))

را (ترجمه : قرآن روى هفت حرف نازل شد) بقرائات سبع تفسير كرده اند و برخى از علماء شيعه نيز باين قول تمايل كرده اند لكن جمعى تصريح كرده اند كه قرائات سبع مشهورند نه متواتر.

زركشى

(٩٢)

در كتاب برهان گويد: ((حق اينست كه اين قرائتهاى هفتگانه از قراء سبعه بطور تواتر بما رسيده است ولى تواتر آنها از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم مورد نظر و تامل است زيرا سندهاى قراء سبعه باين قرائتها در كتاب قرائت موجود است و همه اين اسناد از قبيل نقل واحد از واحد مى باشد)).

و مكى

(٩٣)

 در كتاب خود گويد هر كه گمان برد كه قرائت اين قراء مانند نافع و عاصم همان هفت حرف است كه در حديث نبوى وارد مى باشد دچار غلط فاحشى گرديده و لازمه اين گمان اينست كه قرائت غير اين هفت قارى از پيشوايان ، قرائت قرآن نباشد و اين خطاء بزرگى است زيرا قدماء علما كه قراءتها را جمع كرده تاءليف نموده اند مانند ابو عبيد قاسم بن سلام و ابو حاتم سجستانى و ابو جعفر طبرى و اسماعيل قاضى چندين برابر اين هفت قارى را ذكر كرده اند.

در سر دويست هجرى مردم در بصره قرائت ابو عمر و يعقوب را معمول ميداشتند و در كوفه قرائت حمزه و عاصم و در شام قرائت ابن عامر و در مكه قرائت ابن كثير و در مدينه قرائت نافع دائر بوده و زمانى بهمين حال بودند تا در سر سيصد هجرى ابن مجاهد اسم يعقوب را برداشت و نام كسائى را بجاى وى گذاشت .

و سبب اينكه مردم بقراء سبعه با اينكه مانند ايشان يا بهتر از ايشان در ميان قراء بسيار بوده اعتنا نكرده بقرائت ايشان روى آوردند اين بود كه روات ائمه بسيار زياد شدند و همتها از ضبط اينهمه روايات قرائت كوتاه شد بنا گذاشتند كه چند نفر از كسانى كه قرائت شان با رسم خط مصحف موافق و از جهت ضبط و حفظ آسان تر است انتخاب كنند.

ازين روى با رعايت عدد مصاحف پنجگانه كه عثمان بشهرهاى مكه و مدينه و كوفه و بصره و شام فرستاده بود ازين پنج شهر پنج قارى انتخاب كرده قرائت شان را معمول داشتند.

چنانكه ابن جبير در كتابى كه مانند ابن مجاهد در قرائات نوشته از قراء سبعه فقط پنج نفر را از پنج شهر ذكر نموده است .

و پس از آن ابن مجاهد و ديگران بخبر ديگرى كه بموجب آن عثمان دو مصحف ديگر بيمن و بحرين فرستاده و عدد مصاحف عثمانى هفت تا است ) اعتنا كرده هفت نفر از قراء را انتخاب نمودند.

و چون از مصحف هائى كه بيمن و بحرين فرستاده شده اطلاعى در دست نيست دو نفر از قراء كوفه را براى تكميل عدد تعيين نموده بپنج نفر سابق علاوه كردند و بدين ترتيب عدد قراء هفت شد.

از طرفى نيز تصادفا اين عدد با عددى كه در روايت نبوى ((

 ((نزل القرآن على سبعه احرف ))

ذكر شده مطابقت پيدا كرد و بدست كسانى افتاد كه از اصل قضيه بى اطلاع بودند ناچار گمان بردند كه مراد از هفت حرف كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم فرموده همان هفت قرائت مى باشد.

و بهرحال قرائت قابل اعتماد آنست كه سند روايتش صحيح و با قواعد عربيت موافق و با رسم خط مصحف مطابق باشد (تمام شد كلام مكى ).

و قراب

(٩٤)

 در مثانى گويد: در اينكه ((بايد بقرائت هفت نفر از قراء تمسك بجوئيم نه ديگران )) نه اثرى هست و نه سنتى بلكه بعضى از متاخرين اين هفت قرائت را جمع آورى كردند و انتشار پيدا كرد، آنگاه اين توهم پيش آمد كه غير آنها را نميشود خواند در حاليكه كسى چنين سخنى نگفته است .

يد - عدد آيات قرآنى تعداد آيات قرآنى بزمان پيغمبر اكرم ميرسد و در رواياتى از آنحضرت آيات با عدد مانند ده آيه از آل عمران ذكر شده و حتى از آنحضرت شماره آيات برخى از سور قرآنى رسيده مانند اينكه سوره حمد

(٩٥)

## هفت آيه و سوره ملك

(٩٦)

 سى آيه است در عدد مجموع آيات قرآنى چنانكه از ابو عمرودانى

(٩٧)

 منقول است شش قول است :

برخى گفته اند مجموع آيات قرآنى ششهزار آيه است و گفته شده ششهزار و دويست و چهار آيه و گفته شده ششهزار و دويست و چهارده آيه و گفته شده ششهزار و دويست و نوزده آيه و گفته شده ششهزار و دويست و بيست و پنج آيه و گفته شده ششهزار و دويست و سى و شش آيه است .

و ازين شش قول دو قول از آن قراء اهل مدينه و چهار قول از آن قراء چهار شهر ديگر كه مصحف عثمانى را داشتند: مكه و مدينه و بصره و شام مى باشد. اهل هر يك ازين شش قول عدد خود را از راه روايت بعصر صحابه ميرسانند و آنگاه آنرا روايت موقوفه شمرده بپيغمبر اكرم نسبت ميدهند و ازين روى جمهور عدد آيات و تشخيص آيه را توفيقى ميدانند.

عدد اهل مدينه

(٩٨)

 دو عدد است يكى عدد ابى جعفر يزيد بن قعقاع و شيبة بن نصاح ، و ديگرى عدد اسماعيل بن جعفر بن ابى كثير انصارى است .

و عدد اهل مكه عدد ابن كثير كه از مجاهد از ابن عباس از ابى بن كعب روايت مى كند و عدد اهل كوفه عدد حمزه و كسائى و خلف است و آنرا حمزه از ابن ابى ليلى از ابو عبدالرحمن سلمى از على عليه السلام روايت مى كند و عدد اهل بصره عاصم بن عجاج جحدرى است و عدد اهل شام عدد ابن ذكوان و هشام بن عمار است و به ابودرداء نسبت ميدهند.

و البته اختلاف در عدد مجموع آيات قرآنى ناشى از اختلافى است كه در عدد آيات سو قرآن است و احصائيه هاى ديگرى راجع بعدد حروف و كلمات سورهاى قرآنى و مجموع قرآن ذكر نموده اند كه تعرض آنها براى ما مهم نيست .

يه - نامهاى سور قرآنى انقسام قرآن كريم بسوره ها مانند انقسامش بآيه ها ريشه قرآنى دارد و خدايمتعال در چندين جا از كلام خود اسم سوره برده چنانكه اسم آيه را برده است ((سورة انزلناها))سوره نور آيه ١ و ((اذا انزلت سورة ))سوره توبه آيه ٨٦ و ((فاتوا بسورة من مثله ))سوره بقره آيه ٢٣ و نظاير اين آيات .

تسميه سوره را گاهى با اسمى كه در آن سوره واقع يا موضوعى كه از آن بحث كرده مى كند چنانكه گفته ميشود سوره بقره سوره آل عمران سوره اسراء سوره توحيد و چنانكه در قرآنهاى قديمى بسيار ديده ميشود كه در سر سوره مينويسند ع ع ع ((سورة تذكر فيها البقرة )) و ((سورة يذكر فيها آل عمران )).

و گاهى جمله اى از اول سوره ذكر نموده معرف آن سوره قرار ميدهند چنانكه گفته ميشود ((سوره اقراء باسم ربك )) و ((سوره لم يكن )) و نظائر اينها.

و گاهى با وصفى كه سوره دارد بمعرفى آن ميپردازند چنانكه گفته ميشود ((سوره فاتحة الكتاب ))

(٩٩)

((سوره ام الكتاب و سبع ثانى )) ((سوره اخلاص ))

(١٠٠)

 ((سوره نسبة الرب )) و نظائر اينها.

اين روشها بشهادت آثار كه در دست است در صدر اسلام نيز دائر بوده است و حتى در اخبار نبويه در زبان پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم تسميه سور قرآن مانند سوره بقره و سوره آل عمران و سوره هود و سوره واقعه بسيار ديده ميشود و از ين روى ميتوان گفت بسيارى از اين نامها در عصر پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم در اثر كثرت استعمال تعين پيدا كرده و هيچگونه جنبه توقيف شرعى ندارند.

يو - خط و اعراب قرآن مجيد قرآن مجيد در زمان پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم و قرنهاى اول و دويم با خط كوفى استنساخ ميشد و ابهام خط كوفى (چنانكه گذشت ) پيدايش سازمان حفظ و روايت و قرائت را ايجاب ميكرد در عين حال اشكال ابهام بطور كليت و عموم حل نميشد و تنها حفاظ و روات بودند كه تلفظ صحيح قرآن را آشنا بودند و براى هر كسى كه مصحف را باز ميكرد و ميخواست تلاوت نمايد قرائت صحيح آسان نبود.

از اينروى در اواخر قرن اول هجرى ابوالاسود دئلى (١٠١) از اصحاب على عليه السلام براهنمائى آنحضرت دستور زبان عربى را كه نوشته بود بامر عبدالملك خليفه اموى نقطه گذارى حروف را بنا گذاشت و باين ترتيب ابهام خط تا اندازه اى رفع شد.

ولى باز مشكل ابهام فى الجمله حل ميشد نه بالجمله تا اينكه خليل بن احمد

(١٠٢)

 نحوى معروف كه واضع علم عروض بود اشكالى براى كيفيات تلفظ حروف وضع كرد: مد، تشديد، فتحه ، كسره ، ضمه ، سكون ، تنوين منضم بيكى از حركات سه گانه ، روم ، اشمام . و باين نحو ابهام تلفظ رفع شد.

و پيش از آن (١٠٣) مدتى با نقطه بحركتهاى حروف اشاره ميشد بجاى فتحه بالاى حرف در اولش نقطه اى ميگذاشتند و بجاى كسره زير حرف در اول و بجاى ضمه بالاى حرف طرف آخرش و اين روش گاهى موجب مزيد ابهام ميشد.

پاورقي ٦٨- اتقان ج ١ ص ٥٩.

٦٩- مصحف سجستانى .

٧٠- اتقان ج ١ ص ٥٩ ٦٠

٧١- اتقان ج ١ ص ٦١.

٧٢- اتقان ج ١ ص ٦٢

٧٣- در المنثور جزء ٣ ص ٣٢٢.

٧٤- در المنثور جزء ٣ ص ٣٦٩.

٧٥- وافى ج ٥ ص ٢٧٣ باب اختلاف القرآن .

٧٦- اتقان ج ١ ص ٧٤

٧٧- طبقه بندى اين فصل مطابق است با آنچه سيوطى در كتاب اتقان ذكر نموده و براى اطلاع بتاريخ حيات هر يك از رجالى كه در اين طبقات ذكر شده بكتب رجال و تراجم مراجعه شود.

٧٨- ريحانه ج ٢ ص ١٤١ در ترجمه حمزه زيات ، اتقان ج ١ ص ٧٥. ٧٩- (دانى ) ابو عمرو و عثمان بن سعيد اندلسى از مشاهير قراء، صاحب تاءليفات زياد است سال چهارصد و چهل و چهار در گذشته .

وشاطيى از معاريف قراء و حفاظ قرآن مجيد صاحب قصيده شاطبيه در قرائت كه بقول صاحب كشف الظنون هزار و صد و بيست بيت مى باشد و سال پانصد و نود هجرى در قاهره درگذشته .

٨٠- عبدالله بن كثير ملكى قرائت را از عبدالله بن صائب صحابى و مجاهد از ابن عباس از اميرالمؤ منين على (ع ) اخذ كرده و در سال ١٢٠ هجرى در مكه درگذشته است .

٨١- نافع بن عبدالرحمن بن نعيم اصفهانى مدنى قرائت را از يزيد بن قعقاع قارى و ابو ميمونه مولى ام سلمه ام المؤ منين اخذ نموده و در سال صد و پنجاه و نهم يا شصت و نهم هجرى در مدينه درگذشته است .

٨٢- عاصم بن ابى النجود كوفى مولاى بنى جذيمه قرائت را از ابو عبدالرحمن سلمى از امير المؤ منين على (ع ) و هم چنين از سعد بن اياس شيبانى و زربن حبيش اخذ كرده و در سال ١٢٧ - ١٢٩ هجرى در كوفه درگذشته است .

٨٣- حمزة بن حبيب زيات تميمى كوفى فقيه و قارى ، قرائت را از عاصم و اعمش و سبيعى و منصور بن معتمر و من جمله از امام ششم اماميه اخذ و از اصحاب آنحضرت بوده تاءليفات زيادى دارد و اولين كسى است كه متشابه القرآن نوشته و در سال ١٥٦ هجرى درگذشته است .

٨٤- على بن حمزة بن عبدالله بن فيروز فارسى كوفى بغدادى از ائمه نحو و قرائت و معلم ادبى دو خليفه عباسى امين و ماءمون بوده نحو را از يونس نحوى و خليل بن احمد نحوى عروضى و قرائت را از حمزه و شعبة بن عياش اخذ كرده و سال ١٧٩-١٩٣ هجرى در مسافرتى كه بهمراهى خليفه عباسى بطوس ميكرده نزديك شهر رى درگذشته است .

٨٥- ابو عمر زبان - بفتح زاء و تشديد باء - بن علاء بصرى بغدادى از معاريف علماء ادب عصر خويش و اوستادان قرائت بوده قرائت را از تابيعين اخذ كرده و در سال ١٥٤ - ١٥٩ هجرى در كوفه درگذشته است .

٨٦- عبدالله بن عامر شافعى دمشقى قرائت را - چنانكه در اتقان است - از ابو درداء صحابى و از اصحاب عثمان اخذ نموده و سال ١١٨ هجرى در دمشق بدرود زندگى گفته است .

٨٧- راويان هر يك از قراء سبعه كه ذكر شده مورد خلافند و آنچه درين كتاب ذكر شده مطابق است با آنچه در كتاب اتقان است .

٨٨- ابو جعفر يزيد بن قعقاع مدنى مولاى ام سلمه ام المؤ منين قرائت خود را از عبدالله بن عياش مخزومى و ابن عباس و ابى هريره از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله وسلم روايت مى كند و در سال ١٢٨ - ١٣٣ هجرى در مدينه درگذشته است .

٨٩- يعقوب بن اسحاق بصرى حضرمى از ائمه فقه و ادبيات بوده قرائت را از سلام بن سليمان از عاصم از سلمى از امير المؤ منين على (ع ) اخذ كرده و سال ٢٠٥ هجرى درگذشته است .

٩٠- خلف بن هشام بزاز از ائمه قرائت و هم راوى قرائت حمزه بوده قرائت را از مالك بن انس و حماد بن زيد و ابو عوانه اخذ نموده و در سال ٢٢٩ هجرى درگذشته است .

٩١- بحار جلد قرآن وصافى در مقدمه تفسير و غير ايشان وسيوطى در اتقان ج ١ ص ٤٧ اين روايت را از بيست و يكنفر صحابى نقل كرده و ببعضى ادعاء تواتر آنرا نسبت داده است .

٩٢- اتقان ج ١ ص ٨٢.

٩٣- اتقان ج ١ ص ٨٢

٩٤- اتقان ج ١ ص ٨٣.

٩٥- اتقان ج ١ ص ٦٨.

٩٦- اتقان ج ١ ص ٦٨.

٩٧- اتقان ج ١ ص ٦٩.

٩٨- در اتقان ج ١ ص ٦٩ از ابو عبدالله موصلى نقل نموده است .

٩٩- سوره حمد بمناسبت اينكه در اول قرآن گذاشته شده فاتحة الكتاب و بمناسبت هفت آيه بودنش سبع ثانى ناميده ميشود.

١٠٠- سوره قل هو الله بمناسبت اينكه بتوحيد خالص مشتمل است سوره اخلاص و بمناسبت اينكه خداى متعال را توصيف مى كند نسبة رب ناميده ميشود چه نسبت بمعنى وصف كردن است .

١٠١- اتقان ج ٢ ص ١٧١.

١٠٢- اتقان ج ٢ ص ١٧١.

١٠٣- اتقان ج ٢ ص ١٧١.